

تفسير الثقلين

جلد اول

شرح حديث الثقلين

تفسير سورة فاتحة الكتاب

تفسير سورة الاخلاص

تأليف

دانشمند معظم آیت الله احاج میرزا عبد الرسول اصفهانی

تفسير الثقلين

جلد اول

شرح حديث الثقلين

تفسير سورة فاتحة الكتاب

تفسير سورة أخلاص



تأليف:

موقع الأوحاد

Awhad.com

دانشمند معظم عبدالرسول أحقاقی



نام کتاب : تفسیر الثقلین
مؤلف : عبدالرسول احقافی
ناشر : پروا
تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه
چاپ اول : ۱۳۷۳
حروفچینی : شرکت چاپ نوشتار
چاپ و صحافی : علمی و فرهنگی

حق چاپ محفوظ است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ

(أُمَامِي شَيْخ، مَنَاقِبِ خَوَارِزْمِي، حَمَوِينِي، رَبِيعِ الْإِبْرَارِ زَمَخْشَرِي)

یعنی: رسول اکرم (ص) فرمود:

علی با قرآن و قرآن با علیست

(سلام الله علیه)

بِاسْمِهِ الْعَزِيزِ

تقدیم:

به تو، ای پدر بزرگوارم.

به تو، ای اولین استادِ حالِمقام.

به تو، که در نخستین روز حیاتم قرآن بر سرم گذاشتی و با صدای ملکوتیت نغمهٔ ولایت بگوش دلم سرودی.

به تو، که قلم بدستم دادی و لوح محبت پیشِ رویم گشودی.

امروز بخود می‌بالم که خداوندِ کریم، به این بندهٔ ناچیز، عمرو

توفیقِ عنایت فرمود و پس از سالها، قبل از اینکه بمنزل

همیشگی رخت بر بندم، با همان قلمی که در بدو زندگی بدستم

دادی، این دو امانت گرانبها را به صورت: «تَفْسِيرُ التَّوَالِينِ»

برشتهٔ تحریر در آورم و به پیشگاهِ تو، ای مهربان پدر، که بغیر از

این دو: «قرآن و اهل بیت» در مدت حیات پربرکت بجیز

دیگری عشق نورزیده‌ای تقدیم دارم.

و می‌دانم که خودم نیز در این چند صباحِ کوتاهِ آخرِ عمرم و

پس از حیاتم نیز، همیشه در فروغِ زندگی آفرین این دو نور

جاودانی، زنده خواهم بود. اُنشَاءَ اللّٰهِ تَعَالٰی.

(عبدالرسول احقافی)

فهرست مطالب

مطلب	صفحه
مقدمه	
تفسير الثقلين	۱
متن و مآخذ حديث الثقلين	۲
معناي كلمه الثقلين	۱۰
مقصود از عترت و اهليت (ع)	۱۲
تحقيق و استنباط در حديث «الثقلين»	۲۲
قرآن و اهليت برابر با يكديگرند	۲۵
وجود تدويني و وجود تكويني	۲۸
مسأله خلافت	۳۳
مسأله طهارت	۴۰
مسأله شرافت	۴۰
مسأله آسماني بودن	۴۲
مسأله علم	۴۵
مسأله اعجاز	۴۶
مسأله ابدیت	۴۹
مسأله شفاء	۴۹
مسأله عصمت	۵۱
مسأله واجب الاطاعة بودن	۵۲
مسأله فاروق بودن	۵۵
مسأله كلمات الله	۵۶

مسألة هیمنت	۵۸
مسألة جذبات معنوی	۵۹
ترجمه و تفسیر سورة مباركة الفاتحة	۶۹
أسمی سورة مباركة الفاتحة	۷۱
محل نزول و تعداد كلمات و حروف سورة مباركة الفاتحة	۷۵
فضیلت سورة مباركة الفاتحة	۷۶
تفسیر «أستعاذه»	۸۳
تفسیر و فضیلت آیه مباركة: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	۹۵
الْبَاءُ	۱۰۲
أَسْمُ	۱۰۳
اللَّهِ	۱۰۴
تفسیر آیه مباركة: «الْحَمْدُ لِلَّهِ...»	۱۱۷
مثلث الكيان و مربع الكيفية	۱۲۱
تفسیر آیه مباركة: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»	۱۲۹
تفسیر آیه مباركة: «مَالِكِ...»	۱۳۳
تفسیر آیه مباركة: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ...»	۱۳۹
تحقیق در معنی عبودیت	۱۴۵
تفسیر آیه مباركة: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ...»	۱۵۵
تفسیر آیه مباركة: «صِرَاطَ الَّذِينَ...»	۱۶۹
تفسیر آیه مباركة: «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ...»	۱۷۷
تفسیر سورة مباركة «الْأَخْلَاصُ»	۱۹۱
شان نزول سورة مباركة الْأَخْلَاصُ	۲۰۶
فضیلت سورة مباركة «الْأَخْلَاصُ» . «پاکی از گناهان»	۲۰۹
حضور فرشتگان بهنگام تشیع و تکفین	۲۱۱
أمان از عذاب قبر	۲۱۲
نجات از فقر	۲۱۳

در امان بودن از حاکم جبار	۲۱۴
برابری با ختم قرآن	۲۱۵
انتساب بخدای متعال	۲۲۳
آمرزش اموات	۲۲۷
امان بودن از خطرات سفر	۲۲۷
برابری با همه کتب سماویّه	۲۲۸
تسکین درد چشم	۲۲۸
مصوِّتیت از گناه	۲۳۳
در امان بودن از وساوس شیطان	۲۳۳
اَسْم اعظم	۲۳۵
تفسیر مفردات سورة مبارکه الاخلاص (تفسیر کلمه قُل)	۲۳۷
تفسیر کلمه (هُوَ)	۲۴۱
چند نکته لطیف	۲۴۲
عجائبی از کلمه «هُوَ»	۲۴۷
نکته‌ای از عرفان	۲۵۰
تفسیر لفظ جلاله	۲۵۳
تفسیر کلمه مبارکه «أَخَذَ»	۲۵۵
توحید ذات	۲۵۹
توحید صفات - صفات ذاتیه و فعلیه	۲۶۰
توحید افعال	۲۶۲
توحید عبادات	۲۶۵
وضع جهان در بدو ظهور اسلام	۲۶۶
تفسیر کلمه مبارکه «الْصَّمَدُ»	۲۶۹
تفسیر آیه «لَمْ يَلِدْ...»	۲۸۱
تفسیر آیه «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ...»	۲۸۷
یک تفسیر عرفانی	۲۸۸

مقدمه

حدود چهل سال است که با توفیقات خداوند متعال و توجّهات حضرت ولیعصر امام زمان ارواحنا فداه و اجازه و تأیید اساتید والا مقام بخصوص والد ماجد روحی فداه و عمّ بزرگوارم قدس الله روحه الشریف که ذکر جمیلشان در کتاب «دو قرن اجتهاد و مرجعیت» بقلم این ناچیز آورده شده است و فعلاً آماده طبع می‌باشد. با تمسک به اذیال مقدّسه ثقلین به خدمت دین مبین و مخصوصاً تفسیر قرآن کریم از طریقه اهل بیت نبوت علیهم السلام و نشر فضائل و مناقب و آثار آن بزرگواران اشتغال داشته و دارم.

چندین مرتبه این کتاب مقدّس آسمانی را از اوّل تا آخر در مجالس تفسیر خود، با استناد به آثار عترت معصومین سلام الله علیهم تفسیر نموده‌ام و یا بعبارت دیگر بیانات آن بزرگواران را در پیرامون آیات مبارکه قرآن کریم، از اعماق کتب مفصّل و معتبر فریقین با تحمّل زحمات زیاد بدست آورده به شیعیان و محبّان آن موالی کرام رسانده‌ام.

چه بسا از افاضلی حاضر در مجالس درس تفسیر این ناچیز و حتّی عده‌ای از

مخدّرات فاضلات نیز، تقریرات حقیر را در این زمینه نوشته‌اند و خود نیز آنچه گفته‌ام با ذکر مآخذ یادداشت کرده‌ام.

از مدت‌ها پیش و در همان روزهایی که در شهر تبریز بودم و علاوه بر مسجد معظم حجة الاسلام و مدرسه علمیه صاحب الامر^۲ هفته‌ای پنج مجتمع عظیم علمی و تفسیری را در خود تبریز و حومه آن اداره می‌نمودم، عده‌ای از دوستان مکرم و فضلا و اهل بینش مصّرانه خواستار آن بودند که بیانات خود را که در ضمن سالهای متمادی حول قرآن کریم و مقامات عالیات حضرات معصومین علیهم السلام جمع آوری شده است به‌طور منظم برشته تحریر در آورم و پس از طبع، در دسترس علاقه‌مندان محترم قرار دهم.

حقیر نیز با وجود تراکم اشتغالاتم در امر تدریس و تدریب محصلین علوم دینیّه و رسیدگی بامورات شرعیّه عده کثیری از برادران و خواهران دینی که در امور مذهبی‌شان به این حقیر مراجعه می‌نمودند و همچنین تألیف سایر کتب در موضوعات مختلف از قبیل «ولایت از دیدگاه قرآن، حقایق شیعیان، ندای شیعیان، الحکمة البالغة و دوره مفصل فقه و غیره... که همه آنها کرارا به طبع رسیده است» و وظائف سنگین و مفصل دیگری که برای ذکر همه آنها در این مختصر موردی نمی‌بینم.

از نظر علاقه شدیدی که به این خدمت داشتم، با حذف ساعات قلیل استراحتم و با تحمّل مشکلات زیاد خواسته آن عزیزان را اجابت نمودم و جهت تحریر یک چنین تفسیری، با زمینه‌ای که در دست داشتم خود را آماده کردم و قلم بدست گرفتم، ولی ناگهان لرزشی ترسناک سراپای وجودم را فراگرفت و خود را در برابر دریایی بیکران و یا آسمانی نامتناهی «كَالْبَحْرِ لَفْظًا وَالسَّمَاءِ مَعَانٍ» مشاهده نمودم و کلام ناطق قرآن

امیرمؤمنان علی علیه السلام در ضمن خطبه هیجدهم از کتاب نهج البلاغه درباره همین کتاب محیرالعقول آسمانی بخاطر آمد، در آنجا که فرموده است:

وَأَنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنْبَقُّ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَقْنَى عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقَضِي غَرَائِبُهُ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ.

یعنی: همانا، قرآن ظاهرش شگفت انگیز و زیبا، و باطنش ژرف و بی پایان است، عجائب و غرائب آن تمام شدنی نیست، و تاریکیهای (نادانی و شرک) جز بوسیله (آیات بینات) آن رفع نمی گردد.

در این حالت بود که خویشان را در پیشگاه این کتاب با عظمت که «فیه تَبَيَّنُ كُلُّ شَيْءٍ» = در آنست بیان هر چیزی، چنان حقیر و بی بضاعت یافتیم که با احساس یکدنیا عجز و شرم، قلم بر زمین نهادم و از غوص در این دریای خروشان که شناوران توانائی را در برابر عظمت و هیمنت خود ناتوان کرده است و بیش از چهارده قرن است که سخنوران و فلاسفه و متفکران جهان را مجذوب و مبهوت الفاظ و معانی معجز نمای خود نموده است، منصرف شدم.

ولی همیشه چون پروانه ای بال و پرسوخته در گرد این شمع جهان افروز در حرکت بودم و یا چون عاشقی بیقرار، برای غوص در این دریای بیکران، قلبم در طیش بود و احساس می کردم که جز غور و بحث در آیات نورانش و تمسک به اذیال معلمین بزرگوارش هیچ چیز، این عطش روزافزون مرا فروگذار نخواهد کرد، البته چنانکه قبلاً اشاره رفت بارها این کتاب مبین را از طریق اهل بیت عصمت علیهم السلام تفسیر نموده بودم، ولی مسأله تدوین آن گفتارها و ترتیب مجموعه ای بنام «تفسیر قرآن کریم» و

همگام شدن با اوتاد علم و اطواد تفسیر اعلی الله کلماتهم، امری بسیار خطیر و امانتی بسیار ثقیل بود که در خود جرأت حمل آن را نمی‌دیدم، و منتظر تأییدات غیبیه و توفیقات ربانیه بودم.

تا اینکه شبی از شبها که تا نزدیکیهای صبح در این فکر غوطه‌ور بودم، از طرفی اشتیاق شدید به انجام این وظیفه خطیر و از طرف دیگر خوف از لغزش و سقوط در پرتگاه، بر سر دو راهیم قرار داده بود و هیچ طرف را نمی‌توانستم ترجیح دهم؛... ناگهان، هاتفی با تلاوت این آیه کریمه: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» = یعنی: آنهایی که در راه ما سعی بلیغ نمودند حتماً آنان را براه خویش راهنمایی می‌کنیم. عنکبوت، ۶۹»

به من ناتوان نیروئی معنوی بخشید و بقلب لرزانم اطمینانی محکم و قاطع عنایت فرمود و من گمشده را براهنمائیهای خودش امیدوار ساخت.

در اینموقع، با توکل به الطاف غیبیه بنده نوازش و با تمسک به سفینه النجاة اهل بیت عصمت علیهم السلام، و توسل به توجّهات خاصه حضرت ولیعصر حجة بن الحسن العسکری ارواحنا فداهما. دوباره قلم بدست گرفتیم و قربه الی الله و به نیت خدمت به شیعیان و محبان خاندان نبوت علیهم السلام، خود را آماده انجام این مهم نمودم.

ابتدا مجموعه‌ای به نام «مقدمه‌ای بر علم تفسیر قرآن» که در واقع جلد دوم کتاب ولایت از دیدگاه قرآن بشمار می‌آمد تهیه و در دسترس علاقه‌مندان محترم قرار دادم. این کتاب بلافاصله و در دو مرتبه ضمن سالهای ۱۳۵۳ و ۱۳۵۶ هجری شمسی به‌زینه دو نفر از مخلصان خاندان نبوت، خانم دکتر صدقی و آقای الحاج غلامرضا عظیمی و فقهما

الله تعالی طبع و بین مردم حق شناس و ادب پرور نشر گردید و بحمدالله مورد استقبال اهل علم و بینش قرار گرفت و نسخه‌هایش در مدتی اندک کمیاب شد. در این کتاب، مقدمات علم تفسیر قرآن را که بدون اطلاع بر آنها شناخت این علم شریف متعذر است جمع آوری و در دسترس مراجعه کنندگان محترم قرار داده‌ام و خلاصه مطالب آن، بقرار ذیل است:

- ۱- قرآن کریم، معجزه جاویدان.
- ۲- ولید بن مغیره مخزومی و قرآن کریم.
- ۳- مارون عبودی و قرآن کریم.
- ۴- وحی، چیست؟
- ۵- اقسام وحی.
- ۶- آسامی قرآن کریم.
- ۷- سوره‌های قرآن کریم.
- ۸- آسامی سوره‌های قرآن کریم.
- ۹- فضیلت تلاوت قرآن کریم.
- ۱۰- ترجمه قرآن کریم.
- ۱۱- تفسیر قرآن کریم.
- ۱۲- تاویل قرآن کریم.
- ۱۳- مقایسه بین تفسیر و تاویل.
- ۱۴- بحثی درباره محکمت و متشابهات قرآن کریم.

۱۵ - کلمه‌ای پیرامون «أَتَزَايَخُونَ فِي الْعِلْمِ».

۱۶ - مقصود از «أَتَزَايَخُونَ فِي الْعِلْمِ» علی و آل علی «أئمةُ اثنا عشر عليهم السلام»

است.

۱۷ - خلفا بر تریب مقام علمی علی (ع) را تصدیق می‌کنند.

۱۸ - تمام دانشها به علی (ع) برمی‌گردد.

۱۹ - تاویل آیات متشابه قرآن کریم.

۲۰ - سخنی پیرامون عصمت.

۲۱ - تاویل آیاتی از سورة مبارکه فتح.

۲۲ - تاویل سورة «وَالضُّحَى».

۲۳ - فواتح سور یا حروف مقطعه در قرآن کریم.

۲۴ - ناسخ و منسوخ در قرآن کریم.

۲۵ - مبهمات قرآن کریم.

۲۶ - عام و خاص در قرآن کریم.

۲۷ - ظهر و بطن و حد و مطلع در قرآن کریم.

این کتاب و جلد اول آن نیز اخیراً بزبان عربی در بیروت طبع و بین علاقه‌مندان

نشر گردیده است.

پس از طبع و نشر این مجموعه، اقدام به تهیه و تنظیم و طبع خود تفسیر قرآن

کریم نمودم،...

ولی، بعلی این امر مدتی بتاخیر افتاد و «الْخَيْرُ فَمَا وَقَعَ...».

تا اینکه در این اواخر بنا بدر خواست عده‌ای از علاقه‌مندان محترم و آمر حضرت والد ماجد روحی فدا، دوباره قلم بدست گرفتیم و این امانت گرانبها را که جوانی و عمرم را فدای تحصیل آن نموده‌ام، و اگر مقبول درگاه حق قرار گیرد، أَلْحَقَّ چه تجارت پر بهره‌ای انجام داده‌ام و «فانی را فدای تحصیل باقی» کرده‌ام، تهیه و تقدیم محبّان اَهْلِیَّت عصمت می‌نمایم.

و چون تفسیر سورة مبارکه «حمد و توحید» نفعشان عامّ و دانستن آنها برای همه، از مرد و زن و کوچک و بزرگ و یا لامحاله برای هر نمازگذار، که أَقْلًا روزانه ده مرتبه این دو سورة مبارکه را فقط در نمازهای واجبی اش تکرار می‌نماید، لازم بود، و از هر طرف خواستاران یشماری داشت که با در دست داشتن این وجیزه، دیگر احتیاجی به مراجعه به تفسیرهای قطور که با دست توانای اَساتید و علمای بزرگوار این فَنِّ اَعْلَى اللّٰهُ دَرَجَتَهُمْ و غالباً بزبان عربی و با بکار بردن اصطلاحات علمی نوشته شده است، نداشته باشند، و این مختصر را که مجموعه‌ای از تفاسیر معلّمان واقعی قرآن کریم یعنی حضرات معصومین علیهم السّلام است و بسیار سهل الوصول می‌باشد، در صِف کتابهای اَدعیه و در کنار سَجَادَةُ عبادتشان داشته باشند و با مراجعه به آن بدانند که با پروردگار یکتایشان چگونه مناجات و راز و نیاز می‌نمایند. به همین جهت طبع و نشر آن را مقدّم بر تفسیر سایر قسمتهای قرآن کریم قرار دادیم. تا زودتر بدست دوستاران آن برسد.

در تصنیف و تألیف این تفسیر شریف سعی نموده‌ام که مطالبش را تا آنجا که مقدور است ساده و دور از اصطلاحات علمی و فنون تفسیری که فهمش برای مبتدیان مشکل است تنظیم کنم و در مواردی که ناگزیر از استعمال اصطلاحات علمی بوده‌ام قبلاً آنها را

توضیح داده‌ام تا مبتدیان عزیز به مشکلی برخورد نکنند.

و از خداوند بزرگ مسألت دارم که این هدیهٔ کوچک مورد قبول و لی برحقش صاحب العصر و الزمان حجة ابن الحسن العسکری ارواحنا فداهما قرار گیرد و توفیق طبع و نشر سایر جزوات آن را به این ناچیز عنایت فرماید. بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. (أحقاقی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا إِلَى التَّسْكِينِ بِالثَّقَلَيْنِ وَعَرَفَهَا بِلِسَانِ نَبِيِّهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ،
بِكِتَابِ اللَّهِ الْمُبِينِ وَعِثَرَتِهِ أَهْلِيَّتِهِ الْمُعْصُومِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، الَّذِينَ
لَمْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَوْمِ الدِّينِ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَظْهَرِ لُطْفِهِ وَمَعْدِنِ رَحْمَتِهِ وَمَنَارِ هِدَايَتِهِ
سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا وَطَبِيبِ نُفُوسِنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ، الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ
شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا، وَعَلَى آلِهِ وَأَهْلِيَّتِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا وَجَعَلَهُمْ مَحَالًّا مَعْرِفَتِهِ
وَمَخَازِنَ حِكْمَتِهِ. وَتَرَاجِمَةً وَخِيَةَ وَالْعُرْوَةَ الْوُثْقَى الَّتِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجَّى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا
هَلَكَ، وَاللَّغْنَةَ الدَّائِمَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَمُخَالَفَتِهِمْ وَغَاصِبِي حُقُوقِهِمْ وَمُنْكَرِي فَضَائِلِهِمْ وَ
مُبْغِضِي شَيْعَتِهِمُ الَّذِينَ هُمْ شَيَاطِينُ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَمَنْشَأُ كُلِّ خَبَائِثٍ وَظُلْمَةٍ وَشَيْنٍ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«تَفْسِيرُ الثَّقَلَيْنِ»

حضرت رسول اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، بموجب حدیث شریف و متواتر «الثَّقَلَيْنِ» که مورد قبول علمای عامه و خاصه است و شرحش در مبحثی مستقل و در همین کتاب إنشاء الله خواهد آمد، قرآن کریم و اُهل بیت گرامیش را با استعاره کلمه «الثَّقَلَيْنِ» بمعنی: «دو امانت سنگین» و یا «دو چیز نفیس و نگهداشتنی» توأم با یکدیگر ذکر فرموده است و به همه مسلمین تذکر داده است که ایندو، تا روز قیامت از هم جدا نخواهند شد و همیشه با هم خواهند بود و سفارش اکید فرموده است که قرآن بدون اُهل بیت، و اُهل بیت بدون قرآن مورد قبول حقتعالی قرار نخواهد گرفت.

به همین مناسبت نام پربرکت و پر محتواي (الثَّقَلَيْنِ) را که به طور اِلهام بقلبم تلقین شده بود انتخاب نمودم. و با اطاعت از فرمان پیامبر محبوبمان، به این ریسمان محکم و ناگسستنی الهی که مایه نجات دردنیوا و آخرت و تنهایمیراث معنوی آن رسول بزرگوار می باشد، چنگ زدم. به این امید که با قبول این (بِضَاعَتِ مُرْجَاةٍ = متاع ناچیز)، آن را برای روزی که مال و فرزند فائده ای ندارد ذخیره ای قرار دهد و دستم را از حبل المتین

قرآن کریم و اهل بیت معصومین علیهم السّلام کوتاه نگرداند، بِحَقِّهِمْ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ، وَمَا تَوْفِیْقِی إِلَّا بِاللّٰهِ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ هُوَ مُوَلَّای فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِیر.

و چون این تفسیر شریف باسم نورانی «الثَّقَلَيْنِ» نامیده شده است لازم دیدم که قبل از شروع در اصل تفسیر، متن و پاره‌ای از مآخذ و بحثی پیرامون مطالب آن را در اینجا ذکر کنم. وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ.

«مَثْنِ حَدِيثِ الثَّقَلَيْنِ»

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:
أَنْتَ تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ «أَوِ الثَّقَلَيْنِ» كِتَابُ اللَّهِ وَعِرَّتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا أَنْ تَمْسُكْتُمْ بِهِمَا لَسْتُمْ تَضِلُّوا بَعْدِي.

یعنی: رسول اکرم (ص) فرمود:

من دو شیئی نفیس و نگهداشتنی «یا دو امانت سنگین» در میان شما باقی گذاشتم که عبارتند:
از کتاب خدا و عترتم اهل بیت، اگر باین دو تمسک جوئید هرگز بعد از من گمراه نشوید.

مَا خَذَ حَدِيثِ «الثَّقَلَيْنِ»

۱- بِصَائِرِ الدَّرَجَاتِ، بِأَسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنْتَ تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَعِرَّتِي أَهْلَ بَيْتِي.
فَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ.

یعنی، از کتاب بصائر الدرجات با اسنادش از حضرت امام صادق علیه السلام است. آن بزرگوار گفت که:

رسول اکرم (ص) فرمود: مَنْ دُو شَيْءٍ گرانبها، (یا، دو امانت سنگین) در بین شما قرار دادم که عبارتند: از کتاب خدا و عترتم اهل بیت.

(سپس امام در تفسیر معنی اهل بیت رسول الله (ص) فرمود:)

ما: یعنی: (علی و فاطمه و یازده فرزند بزرگوارشان) اهل بیت رسول گرامی هستیم.

۲- أَمَّا لِي الشَّيْخُ بِأَسْنَادِهِ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ يَقُولُ: «وَقَدْ أَمْتَلَأْتُ الْحُجْرَةَ مِنْ أَصْحَابِي» أَيُّهَا النَّاسُ يَوْشَكُ أَنْ أَقْبِضَ سَرِيعًا فَيَنْطَلِقُ بِي وَقَدْ قَدِمْتُ إِلَيْكُمْ، أَلَا أَنِّي مُحَلِّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ رَبِّي وَعَثَرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا فَقَالَ: هَذَا عَلِيُّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ خَلِيفَتَانِ نَصِيرَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ ...

یعنی: امالی شیخ، با اسنادش از ام سلمه «حرم رسول اکرم (ص)» او گفت: از

رسول الله در مرضی که از دنیا رفت شنیدم که می فرمود: «و حجره از اصحاب او پر شده بود» ای مردم نزدیک است که سریعاً از بین شما بروم (قبض روح شوم) آگاه باشید که دو چیز در میان شما قرار دادم: کتاب خدا و عترتم اهل بیت، سپس دست علی (ع) را گرفت و بلند کرد و فرمود: این علی (ع) است که با قرآن است و قرآن با علی (ع) است. این دو جانشین و یاور من هستند و تا روز رستاخیز از هم جدا نمی شوند.

۳- تَفْسِيرُ الْبُرْهَانِ: بِأَسْنَادِهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ النَّاسَ بِمَنْ قَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا أَنْ تَمْسَكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتي أَهْلَ بَيْتِي فَأَنْتُمْ هُمْ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ ...

یعنی: تفسیر البرهان: با اسنادش از جابر بن یزید جعفی از امام باقر (ع) آنحضرت گفت: رسول اکرم (ص) مردم را در منی خواست و سپس فرمود: ای مردم، من دو چیز گران بها (و یا دوشی سنگین) در بین شما ترک کردم که اگر به هردو آنها چنگ بزنید هرگز یگمراهی نیفتید. (آن دو عبارتند از): کتاب خدا و عِترتِ أَهْلِ بَيْتِهِمْ. آن دو هرگز تا روز رستاخیز از هم جدا نمی شوند.

۴- أَلْغَيْبَةُ: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيهِ بِأَسْنَادِهِ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ): إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتي أَهْلَ بَيْتِي فَأَنْتُمْ هُمْ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.

یعنی: الغيبة، محمد بن علی بن بابویه با اسنادش از زید بن أَرْقَمٍ، او گفت: رسول الله (ص) فرمود: من دو چیز گران بها (یا دوشی سنگین) در بین شما قرار دادم: کتاب خدا و عِترتِ أَهْلِ بَيْتِهِمْ، آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا روزیکه بر سر حوض بر من وارد شوند (کنایه از روز قیامت است)

۵- وَ عَنْهُ بِأَسْنَادِهِ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتي أَهْلَ بَيْتِي فَأَنْتُمْ هُمْ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.

یعنی: همان ماخذ: با اسنادش از زید بن ثابت او گفت، رسول اکرم فرمود: من دو جانشین در بین شما قرار می دهم (که عبارتند از): کتاب خدا و عِترتِ أَهْلِ بَيْتِهِمْ، آن دو تا روز رستاخیز هرگز از هم جدا نمی شوند.

۶- مَنَاقِبُ ابْنِ الْمَغَازِلِي: يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: **إِنِّي أَوْشَكُ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبَ، وَ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِترتي أَهْلِبَيْتِي وَ أَنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ ...**

یعنی: مناقب ابن المغازلی (از مآخذ مهم عامه) روایت را به ابی سعید خدری می‌رساند، که رسول الله (ص) فرمود:

من نزدیک است که خواسته شوم و دعوت حق را اجابت نمایم (یعنی از دنیا بروم) و من دو چیز گرانها (یا دو شیئی سنگین) در میان شما ترک کردم که عبارتند از: کتاب خدا که ریسمانی کشیده شده است از آسمان به زمین (از نور) و عترتم اهل بیتم و خداوند لطیف خبیر بمن خبر داد. که آن دو، تا روز رستاخیز، هرگز از هم جدا نمی‌شوند.

۷- مُسْنَدُ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ، يَرْفَعُهُ إِلَى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، قَالَ: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ عِترتي أَهْلِبَيْتِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.**

یعنی: مُسْنَدِ احمد بن حنبل «از اَهمّ مآخذ عامه» روایت را به زید بن ثابت می‌رساند. او گفت:

رسول اکرم (ص) فرمود: من در بین شما دو جانشین قرار می‌دهم: کتاب خدا که ریسمانی است که از آسمان به زمین کشیده شده است و عترتم اهل بیتم و آن دو هرگز تا روزیکه بر سر حوض «کنایه از روز قیامت است» بمن برسند از هم جدا نخواهند شد.

۸- مَنَاقِبُ ابْنِ شاذان: يَرْفَعُهُ إِلَى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ. قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ، وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ (ع) أَفْضَلُ مِنَ الْقُرْآنِ، لِأَنَّهُ مُتَرَجِّمٌ لَكُمْ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ.

یعنی: مناقب ابن شاذان، روایت را به زید بن ثابت می‌رساند، که او گفت:

رسول اکرم (ص) فرمود: من دو چیز گران بها (و یا دو امانت سنگین) در بین شما قرار می‌دهم که عبارتند: از کتاب خدا، و علی بن ابیطالب (که) افضل از قرآن است. زیرا علی قرآن را برای شما تفسیر و تشریح می‌نماید.

۹ - كُنْزُ الْعَمَالِ لِلْمُتَّقِي، بِإِسْنَادِهِ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي الْجُحْفَةِ إِلَى أَنْ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: فَانْظُرُوا كَيْفَ تُخَلِّفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ، فَنَادَى مُنَادٍ، وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال: كِتَابُ اللَّهِ، طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَطَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَا تَضِلُّوا وَالْآخَرُ عِثْرَتِي (عَشِيرَتِي) وَأَنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ تَبَّأَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، فَسَأَلْتُ ذَلِكَ لَهَا رَبِّي، فَلَا تُقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا وَلَا تُقَسِّرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا وَلَا تُعَلِّمُوهُمَا فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ:

مَنْ كُنْتُ أَوَّلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ، أَلَلَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ...

وَنَقَلَهُ أَيْضاً الْهَيْثَمِيُّ فِي مَجْمَعِهِ.

یعنی: کنز العمال متقی با اسنادش از زید بن ارقم در خبری طولانی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، که در جُحْفَه (نام محلی بین مکه و مدینه که یکی از میقاتهای است که حجاج در آنجا برای انجام مناسک حج احرام می‌بندند) به مردم فرمود: تا جاییکه میفرماید: به بینید چگونه بعد از من درباره

ثقلین رفتار می‌نمائید، پس یکنفر از میان مردم ندا کرد یا رسول الله، ثَقْلَانِ چه هستند؟ حضرت فرمود: کتاب خدا که یکطرفش بدست خداوند عزّ و جلّ و طرف دیگرش بدست شما است. پس چنگ بزنید به آن که گمراه نمی‌شوید، و عترتم (أَهْلِبَيْتُمْ) و خداوند لطیف خبیر بمن خبر داد که آن دو تا روز رستاخیز از هم جدا نمی‌شوند و این را از خدای خودم برای آن دو «کتاب و عترت» خواسته‌ام، پس؛ از آن دو، پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید، و در حقّ آنان کوتاهی نکنید که هلاک می‌شوید. و چیزی به آنان نیاموزید، چون آن دو برتر و أعلم از شما هستند سپس دست علی بن ابیطالب (ع) را گرفت و فرمود:

هر که را که من اولی بر نفس او بودم، علی هم ولیّ اوست (یعنی اولی بر نفس اوست) خدا یا دوست بدار آن را که موالی علی (ع) باشد و دشمن بدار آن را که دشمن علی (ع) باشد.

این روایت را هیشمی نیز در مجمعش نقل کرده است.

۱۰- وَ عَنِ الشَّيْخِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَمَوِيِّ مِنْ أَعْيَانِ عُلَمَاءِ الْعَامَةِ فِي كِتَابِ فَرَايِدِ السَّمْعَيْنِ فِي فَضَائِلِ الْمُتَرْضَى وَ الْبَتُولِ وَ السَّبْطَيْنِ مُسْنَدًا إِلَى سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ فِي خَبَرِ الْمُنَاشَدَةِ إِلَى أَنْ قَالَ: ثُمَّ قَالَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَامَ خَطِيبًا، لَمْ يَخْطُبْ بَعْدَ ذَلِكَ، فَقَالَ:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلِبَيْتِي فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا فَإِنَّ اللَّطِيفَ أَخْبَرَنِي وَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ. فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ شَبِيهَ الْمُغْضَبِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَكُلُّ أَهْلِبَيْتِكَ؟

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَلَكِنَّ أَوْصِيَائِي مِنْهُمْ. أَوْلَهُمْ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي: عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ هُوَ أَوْلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ (ع) وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى الْحَوْضِ: شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَّتِهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَخَزَائِنُ عِلْمِهِ، وَمَعَادِنُ حِكْمَتِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ.

فَقَالَ الْحَضَرَاءُ كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ ذَلِكَ إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ ...

یعنی: از شیخ ابراهیم بن محمد الحمولی که از بزرگان علماء اهل سنت است در کتاب «الفرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین» با اسنادش به سلیم بن قیس هلالی در خبر مناشده «سوگند یاد کردن، تحلیف» تا آنجائیکه گفت:

سپس علی علیه السلام فرمود: (ای مردم) شما را بخدا سوگند میدهم، آیا می دانید که رسول خدا (ص) ایستاد در حالیکه خطبه می خواند برای مردم، و پس از آن، دیگر هیچ خطبه دیگری نخواند (یعنی آخرین خطبه آن بزرگوار بود) و فرمود:

ای مردم من دو چیز نفیس و یا (دو امانت سنگین) در بین شما قرار داده ام که عبارتند از کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، به آن دو چنگ بزنید که هرگز به گمراهی نیفتید، چون خداوند لطیف بمن خبر داد و با من عهد کرد که آن دو، هرگز از هم جدا نمی شوند تا روزی که بر سر حوض کوثر به من ملحق شوند. پس عمر بن خطاب در حالیکه شبه غضبناک بود برخاست و گفت: یا رسول الله، آیا همه اهل بیت را

می گویی؟

آن بزرگوار در جواب فرمود: ولی اوصیایم را می‌گویم، که اولین آنها برادرم و وزیرم و وارثم و جانشینم در میان امتم و ولیّ هر مؤمنی پس از من: علی بن ابیطالب (ع) است که او اولین آنها می‌باشد، سپس فرزندانم حسن سپس فرزندانم حسین سپس نوه (بزرگوار) از اولاد حسین، یکی پس از دیگری تا روز رستاخیز، آنان شاهدان خدا در روی زمین و حجت‌های خدا بر مخلوقاتش و گنجینه‌های علم او و معدنهای حکمت او می‌باشند، هرکس اطاعت آنها را کند اطاعت خدا را کرده است و هرکس سرپیچی از آنها کند سرپیچی از خدا کرده است، پس تمام حضار مجلس گفتند: شهادت می‌دهیم که رسول اکرم (ص) این سخنان را فرمود، تا آخر حدیث...

احادیث صحیحی که با اسناد معتبرش از طریق خاصه و عامه از رسول اکرم (ص) درباره «الثَّقَلَيْنِ» یعنی قرآن کریم و اهل بیت گرامیش نقل شده است بیشتر از حدّ توانم است و ابن حجر مکی که از اعظم و متعصبین علمای عامه است در کتاب «الْمُخْرِقَةُ» در اینخصوص چنین می‌گوید: که این حدیث را بیشتر از بیست و چند صحابی (از اصحاب رسول اکرم ص) از طرق کثیره نقل کرده‌اند.

و حقیر برای نمونه پنج حدیث از طرق خاصه و پنج حدیث از طرق عامه از کتابهای بسیار معتبر فریقین نقل نمودم تا ثابت شود که رسول اکرم (ص) قرآن را با اهل بیت گرامیش در همه جا و تا روز قیامت توأم و مقرون به همدیگر ذکر فرموده و تذکر داده است که اگر مسلمین بهر دو آنها چنگ بزنند هرگز گمراه نخواهند شد و در همه احادیث، آندو را، بنام «الثَّقَلَيْنِ» نامیده است.

معنای کلمه «الثَّقَلَيْنِ»

این کلمه: «الثَّقَلَيْنِ» در احادیث مختلف به دو شکل نقل شده است:

۱- «الثَّقَلَيْنِ» ثنیه کلمه «الثَّقَلُ» است بفتح ثاءٍ مثلثة وقاف که در اینصورت به دو معنی

آمده است:

الف: ثَقُلَ در لغت بمعنی متاع و حَشمِ مسافر آمده است و رسول اکرم (ص) چون خود را مشرف به انتقال از این دنیا دید خویشتن را بمنزلهٔ مسافری قرار داد که به منزل دیگری منتقل می‌شود و کتاب و عتره را مثل متاع مسافر قرارداد «چون کتاب و عترت» نزدیکترین و گرانبهارترین چیزها به آن بزرگوار بودند. بهمین جهت آن دو را با کلمه «الثَّقَلَيْنِ» معرفی فرمود.

ب: ثَقُلَ: بمعنی هر شیئی نفیس و نگهداشتنی نیز آمده است و چون قرآن کریم و عترت معصومین از نظر رسول اکرم نفیستین موجودات جهان بودند، آندو را به کلمه «الثَّقَلَيْنِ» تعبیر فرمود.

۲- «الثَّقَلَيْنِ» ثنیه کلمه «الثَّقَلُ» بکسر ثاءٍ مثلثة و سکون قاف بمعنی سنگین و وزین است. و چون عمل کردن به احکام قرآن و ملتزم شدن به ولایت اهل بیت علیهم السلام امری خطیر و وظیفه‌ای سنگین است، بهمین جهت رسول اکرم (ص) آندو را با کلمه «الثَّقَلَيْنِ» یعنی دو شیئی وزین و سنگین معرفی فرموده است. مخصوصاً که مرجع هر دو یعنی قرآن و اهل بیت (ع) به مسأله ولایت است و ولایت مهمترین و وزین ترین موضوع در دین مقدس اسلام می‌باشد زیرا در مسأله توحید و نبوت همهٔ فِرَقِ مسلمین متفق القولند و این مسأله ولایت است که: عدهٔ کثیری در افراط و تفریط دربارهٔ آن هلاک شده‌اند.

چنانکه خود صاحب ولایت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در ایضخصوصی در نهج البلاغه

می فرماید: **«هَلَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ غَالٍ، وَ مُبْغِضُ قَائِلِهِ»** (هلاک شد در دو مرد: دوستی که (در دوستیش) زیاده روی کند و انکار مقامات و فضائل من کند چون ناصیان).

یعنی: دربارهٔ من دو مرد «دو گروه» هلاک شدند. دوستی که (در دوستیش) زیاده روی کند «نعوذ بالله مرا خدا داند چون غالیان» و دشمنی که (در دشمنی من) اضرار داشته باشد

«و انکار مقامات و فضائل من کند چون ناصیان».

توضیح اینکه: معنی غُلُو چنانکه بعضی از ضعفا از فریقین پنداشته اند نه اینست که

شخص بمقامات عالیات و درجات معنوی حضرات مقصومین علیهم السلام که خداوند

برای آنها قرار داده است، ایمان و اقرار داشته باشد، بلکه اصل معرفت و حقیقت اسلامیت

در همین است و بس.

بلکه معنی غُلُو چنانکه مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث نورانیت

فرموده است، اینست که شخص بآن بزرگوار یا یکی از ائمّه اطهار علیهم السلام نسبت

ألوهیت و ربوبیت دهد که البته در این صورت یک چنین شخصی از غالیان بشمار می آید و

کافر و نجس العین است.

مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن حدیث نورانیت که آن را حضرت عالم

علام مرحوم میرزا محمد تقی حجة الاسلام اعلی الله مقامه به نقل از کتاب العوالم و کتاب

أنیس السُّمراء، در کتاب صحیفه الأبرار آورده است چنین می فرماید: **«لَا تَجْعَلُونَا أَرْبَابًا وَ قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَا تَكْفُرُونَ كُنْهَ مَا فِينَا وَلَا تَنْهَابُنَا إِلَى آخِرِ**

الْحَدِيثِ ...

یعنی: مولا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ما را «خدا» قرار ندهید، و هر چه می خواهید در فضل ما بگوئید، پس شما به کُنه و نهایت آن (فضائل و مناقبی که در ما است نخواهید رسید، تا آخر حدیث ...) و این موضوع نیز برای اهل فضل مبرهن است، که هر صفت و فضیلت و موجودی بجز «خدا = الله» مخلوق است و محمد و آل محمد علیهم السلام چون اشرف و افضل مخلوقات می باشند هیچ صفتی نمی تواند حقیقت و کُنه آن بزرگواران را توصیف نماید، چون در درجه پائین تر از آنان قرار دارد.

مقصود از عترت و اهل بیت؟

شکی نیست در اینکه در حدیث «الثَّقَلَيْنِ» و سایر احادیث و حتی در آیات کریمه قرآن مانند: آیه تطهیر و آیه مودة و آیه مباهله و غیرها، مقصود از عترت و اهل بیت فقط امیرالمؤمنین علی (ع) و حضرت فاطمه زهرا (ع) و یازده فرزند بزرگوارشان سلام الله علیهم ائمه گرامی شیعیان می باشند و هیچکس را، از زوجات یا اعمام و یا سایر اقربای رسول الله (ص) در این مقام با آنان شرکتی نیست و این مسأله مجمع علیه علما و محققین عامّه و خاصّه می باشد و در بین احادیث معتبر اسلام یک چنین مسأله اجماعی کمتر بچشم می خورد. گذشته از احادیث متواتر و مقبولی که در این زمینه از فریقین نقل شده است و انشاء الله به پاره ای از آنها در همین مبحث اشاره خواهد شد. عقل سلیم، خود قضاوت می کند که در حدیث فوق هدف از عترت و اهل بیت، جز اوصیاء رسول الله ائمه اثنا عشر و حضرت زهرا سلام الله علیهم که معادن و مخازن علم الهی در آسمانها و زمین و دارای علم لدنی هستند کس دیگری نمی تواند باشد.

زیرا رسول بزرگوار در حدیث مذکور، عترت و اهل بیت را قرین و بنדیل و همدوش قرآن قرار داده است و چون علوم قرآن نامتناهی و ابدی است همدوشان قرآن نیز باید دارای علمی لدنی و نامتناهی و جاویدان بوده باشند و طبق دلائل صریح و محکم که در دست داریم و در محش بتفصیل آمده است، پس از رسول اکرم (ص) که معلّم علی الاطلاق جهانیان است کسی را جز علی و آل علی (ع) شایستگی احراز این مقام عظیم نمی باشد، علاوه بر اینکه رسول اکرم در احادیثی معتبر، مولا امیرالمؤمنین (ع) را معلّم و مفسّر و افضل و برتر از قرآن قرار داده است، چنانکه در حدیث هشتم در مبحث سابق گذشت.

آیا می توان با وجود شخصیت جهانی بزرگواری که بارها در مجامع مختلف گفته است: «سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَقُودُونِي» یعنی: از من بپرسید قبل از اینکه از میان شما بروم، که دلالت قاطع بر علم نامتناهی آن بزرگوار دارد^(۱) اشخاصی را که با کمال عجز گفته اند:

أَقْبَلُونِي أَقْبَلُونِي وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلِيٌّ فَيْكُمْ. «ابوبکر»

یعنی، از من دست بردارید که من بهترین شما نیستم در حالیکه علی (ع) میان شما است. و یا:

أَعُوذُ بِاللَّهِ لِقُضَلَةٍ لَعَلِّي عَهَا «عمر»

یعنی: بخدا پناه می برم از مسأله مشکلی که علی (ع) در آن نباشد. و یا:

لَقَدْ ذَهَبَ الْفِقْهُ وَالْعِلْمُ بِمَوْتِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ (ع) «معاویه»

یعنی: با شهادت علی بن ابیطالب (ع) فقه و علم از بین رفت. و یا، ابن عباس: موقعی که از او

سؤال کردند:

۱- «این حدیث در کتاب صحیفة الابرار از منتخب البصائر ذکر شده است» و همچنین نزدیک به همین مضمون در مناقب خوارزمی نیز آمده است.

اَيْنَ عِلْمِكَ مِنْ عِلْمِ ابْنِ عَمِّكَ

فَقَالَ، كَيْسِيَّةَ قَطْرَةٍ مِنَ السَّمَطِ إِلَى الْبَحْرِ الْمَحِيطِ.

یعنی: وقتی از ابن عباس پرسیدند که علم تو نسبت به علم علی (ع) چگونه است.

او گفت: مانند یک قطره از باران در برابر اقیانوس می باشد. آری فقط بزرگواری

که باب علم نبی است و رسول اکرم (ص) بارها درباره او فرموده است: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَيَّ بَابُهَا» می تواند قرین و همدوش قرآن باشد و بس.

با تمهید مقدمات فوق‌اینک به نقل چند حدیث از فریقین که در آنها تصریح شده

است که مقصود از عبرت و اُهل بیت رسول خدا (ص)، فقط علی و آل علی علیهم السّلام است

مِيرْدَاوِيه وَمِنْ إِلَهِ التَّوْفِيقِ.

۱- مستند احمد بن حنبل: با اسنادش از ابی سعید خدری که حدیث ثقلین را نقل نموده

است در آخر حدیث چنین می‌گوید:

وَرَوَى عَنْ أَبِي بَكْرٍ أَنَّهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَلَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

یعنی: در مسند احمد بن حنبل با اسنادش از ابوبکر (خلیفه اول) روایت شده است که او

گفت: عترت پیغمبر اکرم (ص) علی (ع) است.

٢ - صحيح الترمذی و جامع الأصول عن أم سلمة: نَزَلَتِ الْآيَةُ فِي بَيْتِي وَ أَنَا جَالِسَةٌ

عَفْدًا لِلْبَيْتِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّكَ عَلَى الْخَيْرِ.

أَنْتِ مِنْ أَزْوَاجِ رَسُولِ اللَّهِ، قَالَتْ: وَفِي الْبَيْتِ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ وَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ

Washed brownish, a thin layer of yellowish brown powder.

تَطْهِيراً.

یعنی: در صحیح ترمذی و جامع الاصول روایت از ام سلمه (زوجه رسول الله (ص)) است. او گفت:

آیه (تطهیر) در خانه من نازل شد در حالی که من نزدیک در نشسته بودم. به رسول خدا عرض کردم، آیا من از (اهل بیت) نیستم؟ حضرت فرمود توبه سوی خیر هستی، تو از زوجه های رسول الله (ص) هستی، در خانه، رسول اکرم (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند، سپس آنها را با عبائی پوشاند و گفت، خدایا:

اینها اهل بیت من هستند، پس پلیدی و نجاست را از آنان دور کن و آنها را پاک و پاکیزه گردان.

۳- فی الاستیعاب ابن عبد البر: لما نزلت الآية دعا رسول الله فاطمة وعليا وحسنا وحسينا (عليهم السلام) في بيت أم سلمة، وقال: اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا.

یعنی: در استیعاب ابن عبد البر: چون آیه (تطهیر) نازل شد رسول اکرم (ص) فاطمه و علی و حسن و حسین را بخانه ام سلمه خواند و فرمود: خدایا، اینان اهل بیت من هستند، پس پلیدی و نجاست را از آنان دور بدار و آنان را پاک و پاکیزه گردان.

۴- فی کفایة الثائر عن الأعرج عن أبي هريرة قال: قال رسول الله (ص):
أني تارك فيكم الثقلين أحدهما كتاب الله - عز وجل - من اتبعه كان على الهدى ومن تركه كان على الضلالة، ثم أهلكيتي فالحا تلك مرات، فقلت لأبي هريرة فأن أهلكيتي، نساء؟ قال: لا، أهل بيتي: عقیبه و هم الأئمة الاثني عشر الذين ذكرهم الله في قوله: «و جعلها كلمة باقية في عقبه». زخرف ۲۸

یعنی: در کفایة الاثر از أعرج از ابی هریره: او می گوید: که رسول اکرم (ص) فرمود: من دو چیز نفیس و نگهداشتنی و یا (دو امانت سنگین) در بین شما قرار دادم، یکی از آنها کتاب خدای عزوجل است که هرکس از آن پیروی کند بر هدایت است و هرکس آن را ترک نماید بر گمراهی است، سپس اهل بیت و این کلمه را سه مرتبه تکرار کرد.

به ابی هریره گفتیم: اهل بیت او (رسول اکرم (ص)) چه اشخاصی هستند، آیا زنان او هستند؟

او گفت: نه، اهل بیت او، اولاد او، و آنان أئمة دوازده گانه هستند که خداوند متعال آنان را در قرآن خود، ذکر کرده و فرموده است:

«و این خداپرستی و امامت را در ذریه خود «محمد و آل محمد» کلمه ای جاویدان قرارداد.» زخرف ۲۸.

در توضیح همین آیه مبارکه روایتی از حضرت امام صادق و کلمه ای از ابن عباس و السدی از تفسیر مجمع البیان بنظر مطالعه کنندگان محترم می رسانم:

امام صادق (ع) در تفسیر «کلمه باقیه» در آیه فوق فرمود: «هِيَ الْأَمَامَةُ» یعنی: آن عبارتست از امامت.

ابن عباس و سدی در تفسیر «عَقِيبَةُ» گفتند که:

عَقِيبَةُ یعنی: فرزندان رسول اکرم (ص) و آل محمد (ص) می باشند.

۵- فِي الصَّوَاعِقِ الْمَخْرُقَةِ لِأَبْنِ حَجَرَ: أَخْرَجَ مُسْلِمٌ وَالتِّرْمِذِيُّ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ (تَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ) دَعَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي.

يعنى در صوايق محرقه ابن حجر، مسلم و ترمذى از سعدبن ابى وقاص حديث كرده اند كه او گفت: چون آيه (مباهله) نازل شد رسول اكرم (ص) على و فاطمه و حسن و حسين را خواند و سپس فرمود: خداوندا اينها اهل من هستند.

۶- معانى الاخبار عن محمد بن سليمان الديلمي عن أبيه قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك. من آل؟ فقال ذرّة محمد صلى الله عليه وآله قال: قلت فمن الأهل؟ قال: الأئمة عليهم السلام...

يعنى: كتاب معانى الاخبار از محمد بن سليمان ديلى از پدرش، او گفت: به حضرت امام صادق عليه السلام عرض كردم: فدایت شوم، آل کیست؟

حضرت فرمود: (آل عبارت از) ذریه محمد صلى الله عليه وآله است.
می گوید: (دوباره) گفتم: پس «أهل» چه کسانی هستند؟ فرمود: أئمتهم السلام می باشند ...

۷- وفيه عن أبي بصير، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام من آل محمد (ص)؟ فقال ذرّته، فقلت من أهلبيته؟ فقال الأئمة و الأوصياء، فقلت من عترته؟ قال أصحاب القباء. فقلت من أمته؟ فقال المؤمنون الذين صدّقوا بما جاء به من عند الله تعالى ألتمسكون بالثقلين الذين أمروا بالتمسك بهما كتاب الله و عترته أهلبيته الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهّرهم تطهراً و هما خليفتان على الأمة بعده صلى الله عليه وآله.

يعنى: در كتاب معانى الاخبار حديث از ابى بصير است، او گفت: بحضرت امام صادق (ع) عرض كردم: «آل محمد» چه کسانی هستند؟ فرمود: ذریه اوست. سپس عرض كردم: «اهلبيتش» كيانند؟ فرمود: ائمه و اوصياء (ع) می باشند سپس عرض كردم: عترة او چه

اشخاصی هستند؟ فرمود: اصحاب عبا (محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام) می باشند. سپس عرض کردم: امت او چه کسانی هستند؟

فرمود: امت او اشخاصی هستند که آنچه را که از طرف خدای متعال به رسولش نازل شده است تصدیق کرده اند. آنها لیکه جنگ به ثقلین زده اند، آنها لیکه به آنها امر شده است که به آن دو، یعنی کتاب خدا و عترت و اهلبیتش که خداوند متعال نجاست و پلیدها را از آنان دور کرده و آنها را پاک و پاکیزه نموده است تمسک نمایند، آن دو «کتاب و عترت» دو جانشین رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشند برای امتش، پس از او.

جهت اثبات اینکه مقصود خدای متعال و رسول اکرم (ص) در حدیث «الثقلین» و سایر موارد از کتاب و سنت، از کلمه «عترت و اهلبیت و آل» فقط علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه معصومین از اولاد حسین علیهم السلام می باشند نقل هفت حدیث فوق، که پنج حدیث از آنها از طرق عاقله و دو حدیث از طرق خاصه آورده شده است کفایت است. اگرچه در این خصوص در آیات مبارکه قرآن کریم و احادیث وارده از حضرت رسول اکرم (ص) و سایر معصومین علیهم السلام و حتی از مخالفین و معاندین بقدری احادیث و شواهد زیاد است که احتیاج به تألیف کتابی مستقل دارد. و دوست داشتم در آخر این فصل از باب ذکر شاهد، اقرار و اعتراف یکی از مشهورترین مخالفان، یعنی: ابن حجر معروف را ذکر نمایم، تا جهت شکاکین و اهل شبهه محلی از اعتراض باقی نماند، وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ.

ابن حجر فوق الذکر که از اعظم علمای عاقله و از مخالفان بنام شیعیان اهلبیت

عصمت علیهم السلام می باشد در کتاب صواعق محشر در ذیل حدیث شریف ثقلین چنین اظهار نظر می نماید و ما عین عبارت او را نقل می کنیم:

الصَّوَاعِقُ الْمُخْرِقَةُ ص ۹۰: تَنْبِيْهُ: سَمَى رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَسَلَّم الْقُرْآنَ وَ عِزَّتَهُ (وَ هِيَ بِالْمُتَنَاءِ الْفَوْقِيَّةِ الْأَهْلُ وَ النَّسَبِ وَ الرَّهْطِ الْأَذْنَوْنَ) ثَقَلَيْنِ، لِأَنَّ الثَّقَلَ كُلُّ نَفْسٍ خَطِيْرٌ مَصُونٌ، وَ هَذَا مِنْ كَذَلِكَ، إِذْ كُلُّ مِنْهَا مَعْدِنٌ لِلْعُلُوْمِ الدِّيْنِيَّةِ، وَ الْأَسْرَارِ وَ الْحِكَمِ الْعَلِيَّةِ، وَ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ، وَ لِذَا حَتَّى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَسَلَّم عَلَى الْأَقْتِدَاءِ وَ التَّمَسُّكِ بِهِمْ وَ التَّعَلُّمِ مِنْهُمْ وَ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِيْنَا الْحِكْمَةَ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ قِيلَ سُمِّيَا ثَقَلَيْنِ لِثِقَلِ وَجُوبِ رِعَايَةِ حُقُوْقِهَا، ثُمَّ الَّذِينَ وَقَعَ الْحَتُّ عَلَيْهِمْ مِنْهُمْ أَمَامُهُمُ الْعَارِفُونَ بِكِتَابِ اللهِ وَ سُنَّةِ رَسُوْلِهِ أَذْهَمَ الَّذِينَ لَا يَفَارِقُونَ الْكِتَابَ إِلَى الْخَوِصِّ، وَ يُؤَيِّدُهُ الْخَبَرُ السَّابِقُ (وَلَا تُعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَغْلَمُ مِنْكُمْ) وَ تَعَيَّرُوا بِذَلِكَ عَنْ بَقِيَّةِ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّ اللهَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً وَ شَرَّفَهُمْ بِالْكَرَامَاتِ الْبَاهِرَةِ وَ السَّرَايَا الْمُتَكَثِرَةِ، وَ قَدَّمَ بَعْضُهَا وَ سَيَاتِي الْخَبَرُ الَّذِي فِي الْقُرَيْشِ «وَتَعْلَمُوا مِنْهُمْ فَإِنَّهُمْ أَغْلَمُ مِنْكُمْ» فَإِذَا ثَبَتَ هَذَا لِعُمُوْمِ الْقُرَيْشِ قَاْهُلُ الْبَيْتِ أَوَّلَى مِنْهُمْ بِذَلِكَ لِأَنَّهُمْ أُمْتَازُوا عَنْهُمْ بِمَحْصُوصِيَّاتٍ لَا يُشَارِكُهُمْ فِيهَا بِقِيَّةِ قُرَيْشٍ وَ فِي أَحَادِيثِ الْحَتِّ عَلَى التَّمَسُّكِ بِأَهْلِ الْبَيْتِ إِشَارَةٌ إِلَى عَدَمِ انْقِطَاعِ مَتَأَهْلِ مِنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. كَمَا أَنَّ الْكِتَابَ الْعَزِيْزَ كَذَلِكَ وَ لِهَذَا كَانُوا أَمَانًا لِأَهْلِ الْأَرْضِ - كَمَا يَأْتِي - وَ يَشْهَدُ لِذَلِكَ الْخَبَرُ السَّابِقُ:

(فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِيْ عُدُوْلٌ مِنْ أَهْلِيْبَيْتِي، إِلَى آخِرِهِ ... ثُمَّ أَحَقُّ مَنْ يَتَمَسَّكُ بِهِ مِنْهُمْ أَمَامُهُمْ وَ عَالِمُهُمْ عَلَى بَنٍ أَبِطَالِبٍ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ لِمَا قَدَّمْنَا مِنْ مَزِيْدٍ عَلَيْهِ وَ دَقَائِقِ مُسْتَنْبَطَاتِهِ وَ مِنْ ثُمَّ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: عَلَى عِزَّةِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَسَلَّم أَيْ الَّذِينَ حَتَّ عَلَى

الْتَّسْكِبِ بِهِمْ فَخَصَّ لِمَا قُلْنَا، وَكَذَلِكَ خَصَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَسَلَّمَ بِمَا مَرَّيُومَ عَدِيرِ خُمٍ. اُنْتَهَى مُوَضِعُ الْحَاجَةِ مِنْ كَلَامِ ابْنِ حَجَرٍ

یعنی: صواعق محرقة صفحه، ۹۰، توجه: رسول اکرم (ص) کتاب و عتروت را «عتروت با قاء دو نقطه (ة) بمعنی اُهلّیت و اولاد و خانواده نزدیک است» بنام «الثَّقَلَيْنِ» نامید، به این جهت است که: «الثَّقَلُ» بمعنی هر چیز نفیس نگهداری شده است. و این دو (قرآن و اُهلّیت) همینطورند، زیرا هر کدام از آنها معدن علوم دینیّه و اسرار و حکمتهای متعالیه و احکام شرعیّه می باشند و به همین جهت رسول اکرم (ص) اصرار زیاد داشته است (که مردم) از اینها پیروی نمایند و به اینان چنگ بزنند و از ایشان بیاموزند.

و فرمود: ستایش خداوندی را که حکمت را در بین ما اهلّیت قرار داد^(۱).

و نیز گفته اند که (در حدیث فوق قرآن و اُهلّیت) «الثَّقَلَيْنِ» (یعنی دو امانت سنگین) نامیده شده است، زیرا رعایت حقوق آنان سنگین است. سپس آنهایی که اصرار زیاد (از ناحیه رسول اکرم (ص)) به پیروی و چنگ زدن به آنها شده است، عبارتند از آنهایی که عارف به کتاب خدا و سنت رسولش می باشند، زیرا ایشان هستند کسانی که تا روز قیامت از قرآن جدا نخواهند شد.

و این مطلب را خبر سابق تأیید می نماید (در آنجا که رسول اکرم (ص)، فرموده است: «به آنان نیاموزید. زیرا ایشان داناتر از شمايند» و بانصّ همین خبر از سایر علما ممتاز شده اند. زیرا خداوند متعال پلیدی و نجاست را از ایشان دور ساخته و آنان را پاک

۱- در این خبری که ابن حجر نقل نموده است نکته ای بسیار لطیف و رازی بس دقیق مذکور است. و آن این مطلب است که: رسول الله (ص) خود را نیز جزو اهلّیت بشمار آورده است.

و پاکیزه گردانده است (اشاره به آیه تطهیر) و آنان را با معجزه‌های خیره‌کننده و امتیازهای زیاد مشرف فرموده است؛ که پاره‌ای از آنها گذشت. و خبری که درباره قریش آمده است که: از آنها بیاموزید که آنها داناتر از شمايند. پس در صورتیکه این امتیاز «أَعلَمِیَّت» برای همه قریش ثابت شود، قطعاً اهل بیت (ع) در این امتیاز، برتری بر سایر افراد قریش دارند زیرا اهل بیت با ویژگی‌هایی که قریش در آنها با آن بزرگواران مشارکت ندارند بر آنان امتیاز یافته‌اند.

و در روایاتی که در آن رسول اکرم (ص) اصرار و تأکید بر تمسک به اهل بیت نموده است، اشاره بر این است که تا روز قیامت وجود کسی که: شایستگی تمسک مردم را به او داشته باشد، قطع نخواهد شد. «اشاره بوجود حضرت ولیعصر ارواحنا فداه و مسأله رجعت». همانطوری که قرآن کریم نیز بدانگونه است و تا روز قیامت (برای هدایت خلق اعتبار دارد) و به همین جهت اهل بیت (ع) پناهگاه برای مردم زمین بودند. بطوری که شرح آن بعداً خواهد آمد. و خبر گذشته دلالت بر این مطلب دارد: «و در بین هر جمعی از آیندگان اُمّت من افراد عادلی از اهل بیت وجود خواهند داشت». تا آخر حدیث ... سپس، شایسته‌ترین فرد، در بین آنان «اهل بیت» که سزاوار تمسک و پیروی است. امام و عالم آنان علی بن ابیطالب (ع) است که خدا او را سرافراز گرداند، و دلیلش مطالبی است که درباره کثرت علم و دقائق استنباط‌هایش قبلاً ذکر نموده‌ایم ...

و به همین جهت ابوبکر گفت: علی عتره رسول اکرم (ص) است، و عترت آنهایی هستند که پیامبر بزرگوار اصرار و تأکید بر تمسک به آنان نموده و علی را در بین آنان به اموری

تخصیص داده است که سابقاً شرح دادیم. و همچنین رسول خدا (ص) در روز غدیر خم، او را (علی علیه السلام را) به مقام والایی تخصیص داده است که شرحش گذشت:

لَيْتَ مَا مَحَلَّ خُطْبَتِ ابْنِ حَجْرٍ فِي ابْنِ حَجْرٍ. حال ملاحظه کنید که خدای تعالی چگونه کلمه حق را بر زبان این شخص جاری نموده است «لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ». انقال ۸

در آخر این باب مناسب دیدم که این پایان را از باب ختامه مشک با ذکر دو حدیث بسیار شیرین و دلچسب و روح افزا در ذکر فضیلتی از فضائل بی شمار مولا یمان و مولای عالمیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که همبستگی زیادی با مطالب مذکور در این مبحث دارد مزین و معطر نمایم.

۱- در کتاب حلیۃ الاولیاء ابونعیم و ماخذ بسیار دیگر از طرق عامه در ضمن حدیثی از رسول اکرم (ص) در فضیلت مولا امیرالمؤمنین بر عرب و اینکه سید و آقای همه آنها است با اسنادش از حضرت امام حسن مجتبی (ع) چنین نقل شده است که ما محل شاهد را با عین عبارت حدیث در این جامی آوریم:

قَالَ (ص) يَا مَعْشَرَ النَّاصِرِ أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى مَنْ أَنْ تَمْسُكُم بِهِ لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا؟

قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ

قَالَ: هَذَا عَلِيٌّ (ع) فَأَجِبُوهُ بِحَبِّي وَ أَكْرِمُوهُ بِكَرَامَتِي، فَإِنَّ جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي بِالَّذِي قُلْتُ لَكُمْ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

یعنی رسول اکرم (ص) فرمود ای گروه انصار آیا شما را به کسی راهنمایی بکنم که اگر به او

تمسک جوئید هرگز تا ابد به گمراهی نخواهید افتاد؟

گفتند: آری ای رسول خدا.

حضرت فرمود: این علیست، او را آنطوری که مرا دوست می دارید دوست داشته باشید و او را آنطوری که مرا گرامی می دارید گرامی بنمایید. (مطلبی را که دو باره تمسک به علی) به شما گفتم: جبرئیل از جانب خدای عز و جل بمن خبر داده است. آری ۲ - ثعلبی در قصص الانبیاء با اسنادش از انس بن مالک نقل کرده است که عین روایت را دیلاً می آوریم.

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ. قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَلَاةَ الْفَجْرِ فَلَمَّا انْتَهَلَ مِنَ الصَّلَاةِ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ، فَقَالَ: مُعَايِشَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَفْتَقَدَ الشَّمْسُ فَلَيْتَمَسَّكَ بِالْقَمَرِ، وَمَنْ أَفْتَقَدَ الْقَمَرَ فَلَيْتَمَسَّكَ بِالزُّهْرَةِ، وَمَنْ أَفْتَقَدَ الزُّهْرَةَ فَلَيْتَمَسَّكَ بِالْفَرْقَدَيْنِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الشَّمْسُ وَمَا الْقَمَرُ وَمَا الزُّهْرَةُ وَمَا الْفَرْقَدَانِ؟ فَقَالَ: أَنَا الشَّمْسُ. وَعَلِيٌّ، الْقَمَرُ وَفَاطِمَةُ، الزُّهْرَةُ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ الْفَرْقَدَانِ، هُمْ مَعَ كِتَابِ اللَّهِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ.

یعنی: از انس بن مالک، او گفت: رسول اکرم (ص) نماز صبح را با ما بجای آورد و چون از نماز فارغ شد، روی گرامیش را متوجه ما کرد و فرمود: ای مسلمانان هر کس آفتاب را از دست داد به ماه تمسک جوید و هر کس ماه را از دست داد به زهره تمسک شود و هر کس زهره را از دست داد به فرقدین چنگ زند. (فرقدین اسم دو ستاره است) الله اعلم بالصواب از حضرت سؤال شد، ای رسول خدا، مقصود از آفتاب و ماه و زهره و فرقدین چیست؟ حضرت فرمود: آفتاب من هستم و ماه علیست و فاطمه زهره است و حسن و حسین فرقدین هستند.

آنان با کتاب خدا (قرآن کریم) هستند و تا روز رستاخیز از همدیگر جدا نمی‌شوند.

توضیح اینکه: مقصود از آفتاب و ماه و زهره و فرقدان، این اختران ظاهری که ما آنها را در آسمان می‌بینیم نیستند. بلکه سرچشمه‌های حقیقی نور در اوّل خلقت هستند، چنانکه رسول اکرم (ص) بارها و با عبارتهای مختلف فرموده است که «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» یعنی اولین مخلوقی که خداوند متعال بیافرید نور من می‌باشد. و از همین نور است که آسمانها و زمین و جهان و جهانیان حتی آفتاب و ماه و ستارگان بدرخشیدند.

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ... سورة نور، آیه ۳۵.

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ... زمر ۶۹.

و این خود مبحثی نورانی و برای محبین اهل بیت علیهم السلام بسیار شیرین و دلچسب است که انشاءالله در مبحث «نور» در ضمن این تفسیر شریف خواهد آمد.

تحقیق و استنباط در حدیث «الثقلین»

این حدیث شریف با اینکه از نظر متن و تعداد الفاظ، ظاهراً مختصر و کوچک است ولی چون از زبان مبارک رسول اکرم (ص) تراوش نموده است و بمنزله وحی می‌باشد برای شخص متبّع و دقیق دارای باطنی پرمحتوی و وسیع و معنایی بسیار عمیق و بدیع می‌باشد که مطالبی مفید از تحقیق یک یکِ ألفاظ آن و همچنین سیاق کلام بدست می‌آید که مایه اطمینان خاطر و روشنی ضمیر موالیان و سبب ارغام و أسکات مخالفان و موجب اُتّباه اهل شبهه و شکاکان می‌گردد که ما به پاره‌ای از آنها دیلاً اشاره می‌نماییم و

در حدود اقتضای مقام و تحمل زمان، دین خود را نسبت به این درّ گرانها و امانت سنگین ادا می‌نماییم و مِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ.

قرآن و اهل بیت برابر با یکدیگرند

با کمی دقت در مضمون احادیث «الثَّقَلَيْنِ» که پاره‌ای از آنها در همین کتاب از نظر مطالعه کنندگان محترم گذشت، ثابت می‌شود که: قرآن و اهل بیت قرین و بدیل و برابریکدیگرند، زیرا رسول اکرم (ص) بارها و بطور صریح و قاطع فرموده است که: قرآن با اهل بیت و اهل بیت با قرآنند و أَلَى الْأَبَدِ و تا دامنۀ محشر از هم جدا نمی‌شوند. بلکه هرگاه با بصیرت و اُمعان نظر بیشتر در این مطالب دقیق شویم به این نتیجه می‌رسیم که اهل بیت، افضل و برتر از قرآنند.

و در این خصوص براهین و دلائل روشن و زیادی داریم که در محش بتفصیل ذکر شده است و ما از باب نمونه به ذکر چند مورد آن، اکتفا می‌کنیم:

أَوَّلُ: اخبار وارده در این زمینه که علی (ع) افضل و برتر از قرآن است و از آن جمله است خبری که در مناقب ابن شاذان از زید بن ثابت از رسول اکرم (ص) نقل نموده است و در فصول گذشته بنظر مطالعه کنندگان محترم رسید، و مضمونش این بود:

أَنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ، وَ عَلِيٌّ ابْنُ أَبِيطَالٍ (ع) أَفْضَلُ مِنَ الْقُرْآنِ لِأَنَّهُ مُتَرَجِّمٌ لَكُمْ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ.

یعنی: من دو چیز نفیس در بین شما قرار دادم که عبارتند: از کتاب خدا، و علی بن ابیطالب (ع) افضل و برتر از قرآن است، زیرا او مفسر و شارح قرآن برای شما است. «تَرْجِمَ = فَسَّرَ،

شَرَح. یعنی: تفسیر کرد، شرح داد. در این حدیث شریف که ظاهرش صراحت بر افضلیّت مولا امیرالمؤمنین علی (ع) بر قرآن کریم دارد، از تعلیلی که آن بزرگوار در ذیل همین حدیث آورده است، این مطلب نیز بدست می آید که علی (ع) مفسّر و معلّم قرآن کریم است و این خود از بدیهیات است که معلّم هر کتابی برتر از خود آن کتاب می باشد.

دوم: و همچنین این مطلب مهمّ بدست می آید که قرآن کریم کتابی است که احتیاج به معلّم و مفسّر دارد: و بهمین جهت فهم و درک مطالب و مفاهیم دقیق این کتاب جاویدان آسمانی، بدون تعلیم و ارشاد آساتید بزرگوار آن، برای ما مشکل بلکه غیرممکن است. و از اینجا است که از طرف فریقین (خاصّه و عامّه) تفاسیر قطور و ضخیمی در مجلدهای متعدد که تعداد آنها از صدها می گذرد پیرامون مطالب و آیات آن نوشته شده است و اگر این احتیاج نبود هرگز تفسیری برای قرآن نوشته نمی شد و هر عرب زبانی با تلاوت آیاتش اید معنایی و اسرار آن بی می برد.

درحالیکه ما می بینیم حتی کسانی که عیالها حضور رسول اکرم (ص) را درک کرده اند و آیات کریمه قرآن در پیش آنها به رسول خدا (ص) نازل شده است و حتی عده ای از آنها که باطلّاح کاتب وحی نیز بوده اند، باز هم پس از رحلت پیامبر بزرگوار، در فهم آیات مبارکه قرآن، به آستان باب علم نبی (ص) «مولا امیرالمؤمنین (ع)» روی آورده اند. زیرا فقط آن مولا و اولاد اطهارش به امر خدای متعال و بوسیله نبی اعظم برای تفسیر قرآن و توضیح مطالب و تشریح اسرارش معرفی و تعیین

شده اند و پس از آنکه باقی بماند...

و ما این موضوع را مفصلاً در جلد دوم کتاب «ولایت از دیدگاه قرآن» که

مقدمه بر علم تفسیر است شرح داده‌ایم و ثابت نموده‌ایم که تمام صحابه حتی مدعیان خلافت نیز، شاگردان مکتب علمی علی (ع) بوده‌اند و اگر علی (ع) نبود بقول خلیفه دوم هلاک می‌شدند.

و ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه که از جمله علمای اهل سنت است درخصوص این موضوع در ضمن قصیده‌ای از قصائد هفتگانه‌اش که همه را در مدح و شرح مقامات عالیات مولا علی (ع) سروده است چنین می‌گوید، و ما فقط یک بیت از آنرا در این مختصر ذکر می‌نماییم. او می‌گوید:

لَوْلَا مَا وَجَدُوا كُفْرًا لِفَاطِمَةَ لَوْلَا لَمْ يَفْهَمُوا أَسْرَارَ قُرْآنٍ

یعنی: اگر مولا علی (ع) نبود، همتایی برای حضرت زهرا (س) پیدا نمی‌کردند و اگر او نبود اسرار قرآن را نمی‌فهمیدند.

سوم، اینکه قرآن کریم، کتاب صامت، و اهل بیت کتاب ناطقند و از حدّ تواتر نیز گذشته است که مولا امیرالمؤمنین علی (ع) در موارد متعدّد فرموده است «أَنَا كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ» یعنی: من کتاب ناطق خدا هستم.

و بدیهی است که ناطق همیشه افضل و برتر از صامت است زیرا از «صامت» هیچکس نمی‌تواند بهره‌مند شود مگر اینکه ناطقی مطالب آنرا بازگو کند. و در این مقام چه خوب سروده است:

سَأُورَا كِتَابَ اللَّهِ إِلَّا أَنَّهُ هُوَ صَامِتٌ وَ هُمُ الْكِتَابُ النَّاطِقُ

یعنی: اهل بیت (ع) برابر با قرآن کریم‌اند، با این تفاوت که قرآن کتاب صامت و آن بزرگواران کتاب ناطق خداوند متعال‌اند.

«وجود تدوینی و وجود تکوینی»

چهارم: هر موجودی یک وجود تدوینی و یک وجود تکوینی دارد.

الف: وجود تدوینی: عبارت از اوصاف و حدود و خصائص یک موجود است که در مجموعه‌ای نوشته می‌شود.

ب: وجود تکوینی: و آن عبارت از تجسم و تشخص همان اوصاف و حدود و خصائصی که نوشته شده است، در عالم خارج.

مثلاً اگر بخواهیم خصائص شخص کریم را در فصلی از یک کتاب اخلاق توضیح دهیم، بطور خلاصه اینطور می‌نویسیم: که شخص کریم کسی است که از مال خود بدیگران مخصوصاً مستمندان و ضعفاء بذل و بخشش نماید و کسی را از عطایای خود محروم نکند و هیچ سالی را بقدر وسع و طاقت مالی خود مایوس نگرداند و گاهی دیگران را نیز بر خود ترجیح دهد، خودش گرسنه بماند ولی گرسنه‌ای را سیر کند که این، منتها درجه کرم است و آنرا، جود و گاهاً ایثار می‌گویند.

حال اگر این صفات در وجود شخصی در خارج مصداق پیدا کند و این خصائص در عالم شهود تجسم یابد آن را وجود تکوینی می‌نامند مثلاً: شرح زندگانی حاتم طائی معروف، در یک کتاب تاریخ، وجود تدوینی اوست ولی خود حاتم طائی که با صفت سخاوت و کرم در خارج تجسم یافته است وجود تکوینی آن می‌باشد و این قاعده در تمام انحاء خلقت جاریست.

ولی وجود تدوینی، بجز شرح و توصیف شیئی یا شخص مورد نظر اثر دیگری در عالم خارج ندارد و به عنوان مثال اگر یکنفر گرسنه صدها مرتبه شرح زندگانی حاتم طائی و

بدل و بخشش و سفره رنگین و غذاهای لذیذ آن را که وجود تدوینی اوست، بخواند، شکمش سیر نمی‌شود. ولی وجود خارجی حاتم طائی که وجود تکوینی اوست در زمان حیاتش صدها و هزارها شکم گرسنه را سیر نموده و تعداد کثیری از بینوایان را به نوا رسانده است و نتیجه می‌گیریم که وجود تکوینی هر موجودی چون منشاء اثر در عالم خارج است برتر از وجود تدوینی او می‌باشد. حال این قاعده را درباره قرآن کریم و اُهل بیت معصومین علیهم السّلام تطبیق دهیم.

قرآن کریم، وجود تدوینی اُهل بیت عصمت علیهم السّلام و اُهل بیت، وجود تکوینی قرآن مجید است.

حال اگر این کتاب مقدّس آسمانی ده‌ها سال در قفسه یک کتابخانه و بطور متروک باقی بماند و آیات بیناتش تلاوت نشود و در آن آیات تدبّر و تعمّق بعمل نیاید و بمضامین عالیه‌اش عمل نگردد و مفاهیم آن در عالم خارج تحقّق و تجسّم پیدا نکند، بدیهی است که در این صورت هیچ نفعی از آن عائد اجتماع و مردم نخواهد شد. «اگرچه چون این کلام الهی است و از لب‌های مبارک حضرت خاتم الانبیاء (ص) صادر شده است یک اثر تبرّکی معنوی دارد و بطوریکه مأثور است وجود آن در یک منزل و نظر کردن بصفحات آن و تلاوت آیات آن خالی از ثواب و فضیلت نیست» ولی این کتاب مقدس و محیّرالعقول آسمانی آنوقت نظرها را بخود جلب می‌کند و عقلا را در برابر تعالیم متعالی خود بتعظیم در می‌آورد و مردم را به سوی خوشبختی واقعی و مدینه فاضله سوق می‌دهد که: مورد تدبّر و تعقّل تلاوت کنندگان آن، قرار گیرد و پس از فهم و درک مطالب آن، بطور صحیح در جامعه پیاده شود و همه به آن عمل نمایند، و

بهمین جهت خود این کتاب مقدس در صدها از آیات بیناتش مردم را به تدبّر و تعمق در آن و عمل بمضامین والاّیش ترغیب و تشویق نموده و از آنان خواسته است که مطالب متعالی آنرا در عالم خارج بقدر وسع و طاقت خود پیاده کنند و به آنها عمل نمایند.

و برعکس اشخاصی را که قرآن را می خوانند و به آن عمل نمی کنند و مفاهیم آنرا در عالم خارج تجسّم نمی بخشند ذمّ نموده است و حتی در آیه پنجم از سوره مبارکه جمعه آنها را به حماری تشبیه نموده است که بار سنگینی از کتاب بدوش دارند و از حمل آن کتابها جز زحمت و خستگی بهره ای نمی برند. و چون سالها و قرنهای و حتی در همین عصر نورانی نیز، غالب مردم مسلمان فقط بداشتن یک جلد قرآن در طاقچه خانه شان و حدّا کثر تلاوت چند آیه از آن در روز، خود را قانع نموده اند و از فهم مطالب و عمل بمضامین آن غافل بوده اند، متأسفانه غالبشان به بیراهه رفته اند و از مدینه فاضله اسلام برکنار مانده اند. شخص، برای خرید متاعی وارد بازارچه و یا به اصطلاح جدید، پاساژی می شود و بمحض ورود به آنجا، ملاحظه می کند که صدای تلاوت آیات نورانی قرآن کریم با قرائتی صحیح و تجویدی کامل و صوتی حجازی بوسیله بلندگوها در سرتاسر آن بازارچه پخش می شود و امواج ملکوتی آن، صفا و معنویت خاصی به آن محوطه داده است و بر سر در آن پاساژ با خطی جلی و زیبا نوشته شده است، مثلاً «پاساژ ولیعصر (ع)» انسان با شنیدن آن نعمه آسمانی و بادیدن این خطّ نورانی گمان می کند که واقعاً وارد شهر امام زمان ارواحنافداه شده است مخصوصاً از اینکه فروشنده از سفر حجّش تعریفها می کند و به کعبه ای که آن را زیارت کرده است سوگندها یاد می نماید، شخص بکلی مجذوب و مفتون این محوطه واقعا اسلامی می شود.

ولی همینکه با یک یا چند نفر از فروشندگان همان بازارچه معامله‌ای انجام داد، مشاهده می‌کند که متأسفانه غالباً قضیه کاملاً برعکس است و ردائل جای محاسن را گرفته است و تلاوت این آیات مبارکه فقط صوتی است که در فضا پخش می‌شود و هیچگونه اثر خارجی و عملی ندارد.

قرآن در آنجا فریاد می‌زند که: دروغ نگوید و این فروشنده ظاهراً مسلمان دروغ می‌گوید، قرآن با صدای جلی می‌فرماید: تقلب نکنید و این حاجی آقا! جنس تقلبی تحویل مشتری می‌دهد و چه خباثتها و نیرنگها و یعدالتیها که قلم از شرح آنها عاجز و شرمگین است. (حاشا از مسلمانان و حاجیان واقعی و با تقوی).

همچنین است سایر مجامعی که از کتاب مقدس قرآن و نام پر افتخار اسلام در طول تاریخ سوء استفاده کرده‌اند، و مانند عمرو عاصها قرآن صامت را بر سر نیزه‌ها زده‌اند و کمر قرآن ناطق را خم نموده‌اند و نظیر مروانها و شریح‌ها و عمر بن عبیده‌ها و یحیی بن اکثمها و امثال آنها که از همان صدر اسلام... الی زمانهاذا، بر کرسی فتوی و قضا تکیه نموده‌اند ولی تیشه به ریشه حق و عدالت زده‌اند. و من اگر بخوام در این زمینه قلم را آزاد بگذارم و گفتنی‌ها را بگویم. مثنوی هفتاد من کاغذ شود و از هدف اصلیمان دور می‌مانیم.

پس بنابراین قرآن باید جنبه تکوینی داشته باشد و مضامین عالیه آن در خارج در بین اجتماع بطور محسوس و ملموس پیاده شود و تجسم یابد، تا اثرات معجز آسای آن نمایان گردد و ریشه ظلم و ستم و دروغ و تقلب و ریا و تزویر از روی زمین برکنده شود و شجره مقدسه محمدی (ص) با آن شاخه‌ها و برگهای زیبا و پرتراوت و میوه‌های شیرین

و معطر خود که عبارتند از: عدالت و مساوات و راستی و درستی و صدق و صفا و سایر فضائل اخلاقی بر جامعه بشریت سایه افکند، و تا روزیکه چنین نشود هیچ حزب و هیچ قانون و هیچ گروهی قادر به اصلاح این جامعه پر آشوب و دگرگون بشری نخواهد شد. و همه مطالب فوق در این جمله خلاصه می شود که: نوشتن و چاپ کردن قرآنهاى متعدّد با کاغذهای اعلا و جلدهای زرکوب و تلاوت آیات کریمه آن با صوت جلی، خوبست، ولی کافی نیست، معانی قرآن، تعالیم قرآن، اخلاق فاضله قرآن، باید عملاً در جامعه پیاده شود و بطور محسوس تجسّم یابد.

و به اتفاق فریقین تجسّم آیات کریمه قرآن بطور کامل و بشکل محسوس پس از وجود نازنین رسول اکرم (ص)، در وجود مقدّس مولا امیرالمؤمنین و حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا و اولاد اطهارشان ائمه برحق شیعیان علیهم السّلام تحقّق و انسجام یافته است و در واقع کتاب تکوینی خدا و قرآن ناطق آنانند و بس، و بدیهی است که وجود تکوینی هر چیز افضل و برتر از وجود تدوینی آن می باشد.

ناگفته نماند که معنای کلمه «افضل» غیر از معنای کلمات «أكبر و أطول» می باشد: افضل، یعنی: = برتر. ولی،

أكبر، یعنی: = بزرگتر. و، أطول، یعنی: = بلندتر.

و بزرگی و یا بلندی: در اصطلاح اهل لغت و علمای تفسیر و حتی در کلمات معصومین علیهم السّلام بهیچ عنوان معنای افضلیّت و برتری را نمی رساند و توصیف حضرت رسول اکرم (ص) در بعضی از روایات «الثّقَلین» قرآن را با کلمه «أكبر» و اُهلِیّت (ع) را با کلمه (أصغر)، هرگز برتری قرآن را بر اُهلِیّت (ع) نمی رساند. بلکه از این تعبیرها،

هدفهای دیگری منظور است که خارج از مائِخُ فیه می باشد و انشاء الله در محلّش توضیح داده خواهد شد.

ما همینکه اَفْضَلِیَّت و برتری اَهْلِیَّت (ع) را بر قرآن کریم با دلائل ثقلیه و عقلیه فوق که در واقع یک کلمه از هزار و یک مشت از خروار می باشد ثابت نمودیم دیگر به مطرح کردن مباحث دیگر احتیاج نداریم.

حال که ثابت شد که اهل بیت (ع) برتر و یا لامحاله برابر با قرآن هستند. به این نتیجه می رسیم که تمام خصائص و ویژگیهاییکه برای قرآن کریم، در کتاب و سنت، مقرر شده است، همه آنها بطریق اولی و یا مع التّزّل بطور برابر درباره اهل بیت نیز ثابت و معین است.

و با تجزیه و تحلیل آن خصائص و ویژگیها با مسائل مهم و بنیادی ذیل روبرو می شویم:

۱- مسأله خلافت

از سیاق حدیث شریف «التَّغْلِبُ» که مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ فریقین است، برای هر اهل فضل که با کلمات معصومین علیهم السّلام آشنائی دارد اینطور بدست می آید که عسرت معصومین علی و آل علی «أَثْمُهُ أَثْنَى عَشَرَ» صلوات الله علیهم اجمعین، خلفای بلا فصل رسول اکرم (ص) می باشند و هرکس پس از رسول خدا (ص)، به قرآن کریم، و آن بزرگواران تمسّک جوید و به آنان روی آورد بر صراط مستقیم حق و حقیقت و طریق نجات است و برعکس کسانی که از آنان بگسلند و از آنها روی گردان باشند به ضلالت ابدی و ظلمات کفر و نفاق گرفتار آیند.

و بطوری که خاطر نشان کردیم از مدلول این حدیث شریف این چنین مستفاد می شود که رسول اکرم (ص) در موقع تقریر این حدیث شریف در حال وصیت بوده است. زیرا در غالب احادیث منقوله در این زمینه آن بزرگوار با الفاظ گوناگون و کنایه های مختلف، ب مردم گوشزد می کند که: من نزدیک است از بین شما بروم و این دنیا را ترک نمایم، و ترکه ای پس از خود در بین شما می گذارم و خلیفه ای برای شما قرار می دهم که: عبارت از قرآن و اهلیت می باشد، بخصوص که در پاره ای از همان روایات که در مباحث گذشته تعدادی از آنها بنظر مطالعه کنندگان محترم رسید. پیامبر بزرگوار این دو امانت گرانها را با لفظ: «خلیفه = جانشین» معرفی می فرماید و می گوید: «أَنْتَ تَارِكُ فِیْكُمْ خَلِیفَتَیْنِ ... مسند احمد بن حنبل». یعنی من، در میان شما دو خلیفه قرار دادم، و دیگر شکی برای کسی باقی نمی ماند که: خلیفه بلا فصل و جانشین بر حق آن رسول گرامی صلی الله علیه و آله، قرآن و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) می باشد.

و سیاق این حدیث شریف بقدری روشن و محکم است که اگر به جز این روایت دلیل دیگری برخلافت بلا فصل آن بزرگوار در دسترس نبود برای هر شخص بصیر و منصفی کافی بود و بدلال دیگر نیازی نداشتیم.

در صورتیکه علاوه بر این حدیث تمام متون و کتابهای فریقین در مبحث خلافت مملو از شواهد محکم و دلائل قوی از آیات مبارکه قرآن و احادیث متواتر و مجمع علیه معصومین کرام علیهم السلام می باشد که فقط برای نقل آنها کتابها و دفترها لازم است و ما، در جلد اول کتاب «ولایت از دیدگاه قرآن» به پاره ای از آنها مخصوصاً حدیث مشهور «أَنْتَ دَرِی» با ذکر اسانید و مأخذش اشاره نموده ایم. ولی پس از رحلت آن بزرگوار به این

وصیت صریح و روشن عمل نشد و این مسأله مهم برعکس و برخلاف واقع جلوه داده شد و با این عمل فجیع و ظالمانه خود مسیر تاریخ و مقدرات بشریت را تغییر دادند. وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

من در اوایل جوانی که در مدارس علمیه به تحصیل مشغول بودم و گاه گاهی داستان اسف انگیز و جگر خراش غصب خلافت و ستم بر اهل بیت را از زبان اساتیدم می شنیدم. چون بمنزل می آمدم و با خودم تنها می ماندم پیرامون این مسأله، خیلی فکر می کردم که چطور می شود که حق به این واضحی پایمال شود!!

و از آن تعجب آورتر، اینکه: چطور می شود، که علی امیرالمؤمنین (ع) که اولین کسی بود که به رسول اکرم (ص) ایمان آورد و در تمام معرکه های اسلام بر علیه کفر پیشتاز و فاتح اصلی بود، و در حقش رسول اکرم (ص) (لَا فِتْنَةَ إِلَّا عَلَيَّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ^(۱))، و همچنین: ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْحَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ^(۲) و صدها روایات متفق علیه و افتخار آمیز دیگر فرموده بود که کتابها پر از نقل آنها است). چگونه می شود که یک چنین شخصیت ملکوتی که سراپا معنویت و توحید و سخا و عدالت و شجاعت و عبادت و بخصوص شایستگی الهی بود، خانه نشین شود و همسر گرامیش که بضعة رسول (ص) و نور چشم پیامبر بزرگوار و یگانه سلاله و بازمانده او بود با آن وضع جگر خراش مضروب و شهید گردد و اولاد اظهارش همگی مظلومانه بشهادت برسند!...

و در مقابل، مروانها و معاویه ها و ولیدها و شیاطینشان با آن سوابق کثیف و

۱- یعنی: «در راه اعتلای اسلام» جوافرد و دلیری چون علی (ع) و شمشیری چون ذوالفقار وجود ندارد.

۲- یعنی: ضربت علی (ع) در روز خندق برتر از عبادت ساکنان زمین و آسمان است.

تغیر انگیزشان که همیشه بر علیه رسول خدا (ص) پیشقدم و در ایجاد توطئه‌ها و جنگها جهت اضمحلال اسلام، خودشان و پدران ننگینشان در تقلا و تلاش و فتنه انگیزی بودند و عمری را با شرک و فسق و سایر خبائث که قلم از نگاشتن آنها شرم می‌کند، بسر آورده بودند ... آخر چرا؟ و چگونه، بر کرسی خلافت اسلام و مسند رسول اکرم (ص) جایگزین شدند و زمام اسلام و مسلمین را در دست گرفتند و این امانت الهی را چون میراثی پدری نسل بعد نسل در بین اخلاف کثیف‌تر از خودشان بگرداندند. آخر، چرا؟ واقعاً در حل این معما خود را بسیار عاجز می‌دیدم، جگرم می‌سوخت ولی فکرم بجایی نمی‌رسید. اصلاً، وقوع یک چنین حادثه‌ای در عالم اسلام ضربه‌ای محکم بر عواطفم می‌زد.

ولی بعد آنکه کم‌کم پا بسن گذاشتم و مطالعاتم در تاریخ و بخصوص قصص آموزنده قرآن، و فلسفه عمیق آن‌ها بیشتر شد و بعلاوه در مسیر پرفراز و نشیب زندگیم اموری را به رأی العین دیدم و حتی در اشخاصی که، من جمیع الجهات مورد اعتماد و احترامم بودند مشاهده کردم، متوجه شدم، که آری، متأسفانه، یک چنین مسأله‌ای در این دنیای دون روی می‌دهد. آری تا شیطان رجیم و شیاطین بزرگ در هر عصری وجود دارند امکان یک چنین اتفاقاتی نه اینکه تعجب آور نیست بلکه بسیار عادی است و چه بسا علی‌ها که در طول تاریخ خانه‌نشین شده‌اند و معاویه‌ها در مقام آنها جایگزین گشته‌اند: و علتش را هم قرآن کریم در آیات بیناتش و حضرات معصومین در کلماتشان مشروحاً ذکر فرموده‌اند که این مختصر را مجال ذکر آنها نیست و اصل مطلب بطور بسیار خلاصه و موجز اینست که این دنیا دار امتحان است و همه باید مورد آزمایش و سنجش موازین الهی قرار گیرند. خدای متعال در آیه اول از سوره مبارکه عنکبوت می‌فرماید:

آلِه. (۱) أَحْسِبُ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲) وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (۳)

یعنی: آیا مردم چنین می‌پندارند که بصرف اینکه گفتند ما ایمان بخدا آوردیم رهاشان کنند و بر این ادعا هیچ امتحانشان نکنند (نه، هرگز این چنین نیست) (۲) و ما امتحانی را که پیش از اینها بودند به امتحان و آزمایش کشیدیم تا دروغ‌گویان از راست‌گویان کاملاً امتیاز یابند (و منافقان و مؤمنان پاک از هم جدا شوند)

خداوند عادل متعال حتی موسی‌ها و داودها و سلیمانها و غیر هم علیهم‌السلام را به امتحان کشیده است و موضوع امتحان غالباً و در سطحهای بالا مسأله ولایت و محبت حضرات معصومین چهارده‌گانه علیهم‌السلام و تبعیت از مکتب ولای آنان بوده و می‌باشد و تا پای محشر و روز قیامت خواهد بود.

أَعَادَنَا اللَّهُ تَعَالَى مِنْ زَلَّةِ الْأَقْدَامِ وَ تَبَيَّنَا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ عَلَى وَ لَاتِهِمْ وَ مُحَبَّتِهِمْ، بِحَقِّهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

سخن کوتاه، مسأله خلافت و ولایت علی و آل علی علیهم‌السلام از موضوعاتی است که روشنتر از آن مسأله‌ای در موضوعات اسلامی وجود ندارد، و اگرچه ظاهراً آن روز، آن حق مسلم الهی را غصب کردند! و بقول سلمان فارسی رضوان الله علیه: «کردند و نکردند»

یعنی آن روز اگرچه مقام خلافت و ولایت کلیه‌ی الهیه مورد هجوم و حمله‌ی عده‌ای از مدعیان مسلمانی قرار گرفت و بقول سلمان کارشان را (کردند!) ولی چندی نگذشت و در همان زمان. بلافاصله رسوا و مفتضح شدند و از امتحان درنیامدند و خودشانهم به این

خطب عظیم و خیانت تاریخی اعتراف نمودند و باز هم بقول جناب سلمان (تکررند). یعنی خیانت، از پیش نرفت و آن همه نیرنگها، نقش بر آب شد و امروز نام علی و آل علی علیهم السلام در متعالیترین درجات افتخار بر تارک تاریخ می درخشد و روی اسلاقیّت و انسانیت را سفید کرده است و کلمه مبارکه «أَشْهَدُ أَنْ أَمْرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ» بر مآذنه‌ها و بوسیله بلندگوها و رادیوها و تلویزیونها در دورترین نقاط جهان، گوش مردم عالم را نوازش می‌دهد.

و برعکس شرح خیانت‌های آن تزویرکارانِ ستمگر و داستانهای جگر خراش آن قساوت پیشگانِ جهانخوار چهارده قرن است که دیدگان انسانها را اشکبار. و در صفحات تاریخ روی آنان را سیاه و اعمال ریاکارانه‌شان را تباه و محکوم کرده است.

امروز دیگر نامی و نشانی از آن طاغوت‌های بزرگ در میان نیست و گویا نسل ننگین آن تبهکاران بکلی از بین رفته است.

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. انعام ۴۵

یعنی: نسل گروه ستمکاران قطع گردید و شکر خدا را که پروردگار جهانیان است.

امروز از آن شجره خبیثه که شاخ و برگ زهر آگینش جهان اسلام را مسموم نموده بود دیگر اثری در میان نیست و از روی زمین ریشه کن شده است.

أَجْعَلْتُ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ وَمَا هِيَ مِنْ قَرَارٍ. ابراهیم ۲۶

یعنی: این درخت زیان آور طاغوت‌های بزرگ از روی زمین برکنده شده و دیگر هیچ قرارگاهی ندارد.

و مطمئن باشید که داستان ظلمها و بیعدالتیهای طاغوت‌های کوچک نیز همین عاقبت را خواهد داشت و بالاخره هیزمهای جهنم را تشکیل خواهند داد.

بخصوص آن روز که چهره گرفته زمین با ظهور آفتاب حقیقت و پرچمدار عدالت حضرت قائم آل محمد حجة ابن الحسن العسکری ارواحنا فداهما درخشید و عدل و داد همه جهان و جهانیان را فراگرفت «و یومئذ یفرح المؤمنون» و آن روز، یوم الله واقعی و روز شادمانی و سرور مؤمنان است.

و بالاخره، اکنون که این سطور را می‌نویسم، به نوباوگان عزیز که شاید در اینگونه مسائل یک حالت حیرت و بهت زدگی داشته باشند و گاهی از خود سؤال نمایند که: چرا؟ گوشزد می‌کنم که: من به این نتیجه رسیده‌ام که خورشید حقیقت اگر هم چند روزی با حکمت بالغه الهی در زیر ابرهای مجاز مستور بماند، عاقبت یک روز آن پرده‌های سیاه ستم، برکنار خواهد رفت و آفتاب درخشان عدالت چهره خواهد نمود و با سیمای زیبا و نورانی خود جهان را روشن خواهد کرد و تمام حق‌ها گرفته خواهد شد، پس بشارت باد همه مظلومان را.

و از این «چرا؟»ها در طول تاریخ بشری و لابلای کتابهای فلسفه بسیار داریم که هیچکدام بلاجواب نیستند و برای تشریح و جواب آنها لازم است کتابی جداگانه نوشته شود.

و فعلاً از موضوع کتاب ما خارج است و یا لامحاله این صفحات را مجال تشریح و

تفصیل آن نیست. این سخن بگذار تا وقت دیگر! ...

۲- مسأله طهارت

شکی نیست که قرآن کریم در منتها درجه پاکی و طهارت است بحدی که لمس کردن آیات و کلمات مبارکه آن، بدون طهارت شرعیّه حرام است و قرآن خود در اینخصوص فرموده است: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» الواقعه ۷۹ یعنی: به جز دارندگان طهارت «شرعیّه = وضو و غسل» کسی این کتاب را مس نکند.

أهلیت نبوت علیهم السّلام که همدوش و برابر بلکه برتر و بالاتر از قرآنند و در مباحث گذشته مبرهن شده است، در مسأله طهارت نیز، نظیر همتای خودشان طاهر و مطهر و منزّه از همه ارجاس و انجاس و پلیدها می باشند، و با اینکه درخصوص طهارت مطلقه آن بزرگواران دلائل بیشماری داریم که از آنجمله است آیه مبارکه تطهیر و علمای اعلام پیرامون این موضوع کتابها نوشته و حق سخن را ادا نموده اند، ولی با اینهمه دلائل و شواهد، هرگاه برای اثبات طهارت آن بزرگواران، دلیل دیگری جز حدیث شریف «الثقلین» نداشتیم، برای اثبات مطلوب کافی بود و بدلائل دیگر نیازی نبود. حقیر نیز در جلد اوّل کتاب «ولایت از دیدگاه قرآن» در فصل تفسیر آیه مبارکه تطهیر باندازه وسع و طاقت خود این مسأله را شرح و بسط داده ام.

۳- مسأله شرافت

قرآن کریم به اتفاق همه مسلمین جهان بلکه عده ای بیشمار از محققین و منصفین سایر ادیان نیز، شریفترین کتابهای موجود در روی زمین می باشد و در جلالت شأن و شرافت مقام، پا به دوش همه کتابهای آسمانی و غیر آسمانی موجود نهاده و همه آنها را نسخ نموده

است، الفاظش در اعلی‌ترین درجات فصاحت و بلاغت و معانی‌ش در مبتعالتیرین طبقات علم و حکمت است و شرافت هر چیز، نیز بستگی به محتوای آن دارد و قرآن نیز چون پرمحتوی‌ترین کتب عالم است، لابد شریفترین کتابها نیز خواهد بود و همچنین است همدوشان این کتاب مقدس، یعنی اهلیت نبوت علیهم السلام که اشرف کائنات و نتیجه خلقت و زبده موجودات می‌باشند. بلکه سرچشمه شرف و سیادت در جهان ایشانند و بس، و در این زمینه آیات و روایات بیشماری داریم که بر اهل فضل مخفی نیست و حتی ثابت می‌نماید که عرش الهی بوجود آن بزرگواران شرافت و زینت یافته است.

و فرزدق علیه الرحمه در اینخصوص در ضمن قصیده غزائی که در مدح حضرت سجاد علیه السلام سروده چه خوب گفته است:

أَنْ عُدَّ أَهْلُ الثُّقَى كَأَنَّا أُمَّتُهُمْ أَوْ قِيلَ مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ قِيلَ هُمْ

یعنی: اگر متقیان عالم را بحساب آورند این بزرگواران امامان آنان خواهند بود، و اگر گفته شود بهترین مردم روی زمین چه کسانی هستند، همه در جواب گویند: آنانند.

و چه دلیلی روشنتر از اینکه: هرکس از طرف پدر با این شرفای عالیمقام نسبتی داشته باشد بنام «سید = آقا» و هرکس از طرف مادر به ایشان منسوب شود بنام «شریف» نامیده می‌شود.

و منتها درجه شرف، عزت است که خدای متعال آن درجه والا را مخصوص خودش و رسول گرامیش و این بزرگواران کرده و فرموده است:

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ. «المنافقون ۸» و معلوم است که مؤمنین واقعی این

بزرگواران، بلکه «امیرالمؤمنین» فقط مولا علی ایطالب سلام الله علیه می باشد و سایر مسلمین، بوسیله ایمان و اذعان بولایت ایشان، وارد در جرگه مؤمنین می شوند.

زمخشری در ربیع الابرار نقل می نماید:

قِيلَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فِيكَ عَظَمَةٌ، قَالَ: لَا، بَلْ فِي عِزَّةٍ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»

یعنی: بحضرت امام حسن مجتبی ارواحنا فداه گفته شد که تو دارای عظمت «شبه تکبر» هستی. حضرت در جواب آن گوینده فرمود: نه، بلکه در من عزت هست و سپس آیه مبارکه «عزت برای خدا و رسولش و مؤمنان است» را تلاوت نمود.

طَاءَ طَاءَ كُلُّ شَرِيفٍ لِشَرَفِكُمْ وَبَجَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِطَاعَتِكُمْ وَخَضَعَ كُلُّ جَبَّارٍ لِفَضْلِكُمْ وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ (زیارت جامعه کبیره)

یعنی: سر فرود آورده، هر شریفی در برابر شرف شما و تسلیم شد هر گردنکشی در برابر اطاعت شما و خضوع کرد هر جباری در برابر فضل شما و خوار شد هر موجودی در برابر عظمت شما.

۴ - مسأله آسمانی بودن

قرآن کریم کتابی است آسمانی که تمام آیات و کلماتش از جانب خدای متعال و از عرش اعلی بر رسول گرامی (ص) نازل شده است و به همین جهت لقب کتاب آسمانی یافته است و خدای متعال درخصوص همین کتاب مقدس در آیات متعدد قرآن می فرماید:

«تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (الواقعة ۸۰) یعنی: و این کتاب بزرگ (تجلی) و تنزیلی

از طرف پروردگار جهانیان است.

تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. فصلت ۲ یعنی این قرآن تنزیلی از جانب خداوند

بخشنده و مهربان است.

قرآن مقدس ظاهراً شبیه و مثل کتابهای دیگر است و اگر این کتاب مقدس را در

یک کتابخانه و در بین چندین کتاب شبیه خود قرار دهند، اشخاص بیسواد نمیتوانند

تشخیص دهند که قرآن کریم کدامیک از آنها است، زیرا ظاهراً مثل سایر کتابها است. منتها

فرقی که با دیگر کتابها دارد و آن باعث اینهمه عظمت و جلالت و علم و طهارت گردیده

است همان مسأله وحی است یعنی قرآن معدن وحی الهی است ولی سایر کتب عاری از

این امتیاز بزرگ می باشند و اگر قرآن کریم مثلاً بزبان حال به سایر کتابها بگوید: «أَنَا كِتَابٌ

مِثْلُكُمْ إِنَّمَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ» یعنی من نیز کتابی مثل شما هستم ولی فقط محتوای من وحی الهی

است آیا در این صورت باید گفت که قرآن نظیر همین کتابها می باشد؟ چون ظاهراً شبیه

این کتابها است! حاشا و کلاً و هرکس باین عقیده باشد از جاده حق و صراط مستقیم منحرف

است.

و همچنین است همدوشان قرآن کریم یعنی حضرت رسول اکرم (ص) و اولاد

اطهارش علیهم السّلام که وجودهائی ملکوتی و موجوداتی آسمانی می باشند ظاهرشان

شبیه سایر انسانها ولی باطنشان گنجینه وحی و الهامات الهی است و نسبت آنان به سایر

مردم مانند نسبت قرآن به سایر کتابها می باشد و از اینجا معنی حقیقی آیه مبارکه:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ ... فصلت ۶، یعنی ای رسول ما بگو من بشری مثل شما

هستم، (با این تفاوت) که بمن وحی می‌شود. بدست می‌آید، که اگرچه رسول اکرم و اولاد اطهارش ائمه اثنی عشر علیهم السّلام ظاهراً شبیه سایر انسانها هستند و بقول مشرکان «يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْسِي فِي الْأَسْوَاقِ» (سوره مبارکه الفرقان آیه ۷) یعنی: (مانند سایر مردم) غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود. ولی این شباهت ظاهری نباید به بعضی از مردم عاری از درایت و بصیرت اجازه دهد که با تمسک بظاهر این آیه مبارکه مقام ملکوتی و درجه لاهوتی آن بزرگواران را که خدای متعال برای آنان قرار داده است و آنان را گنجینه وحی خود نموده است تنزل دهند و با خودشان که منبع جهل و ظلمت و نادانی هستند همدوش نمایند.

وبعلاوه در آیه مبارکه فوق می‌فرماید: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» یعنی: من بشری مثل شما هستم. و نمی‌فرماید:

«أَنَا بَشَرٌ عَيْنُكُمْ» یعنی: من بشری عین شما هستم.

و نزداهل لغت و صاحبان بینش و معرفت، معنی کلمه «عین» غیر از معنی کلمه «مثل» است.

یک سکه تقلبی (مثل) یک سکه واقعی هست ولی (عین) آن نیست.

عکس و تصویر یا مجسمه یکنفر، مثل او هست ولی عین او نیست.

و عرض شد که یک کتاب معمولی، ظاهراً، مثل قرآن کریم است ولی عین آن

نمی‌باشد.

حال اگر در آیه مبارکه: به جای کلمه «مِثْلُكُمْ»، «عَيْنُكُمْ» می‌آمد، باز محملی

برای این ادّعا وجود داشت، در حالیکه مسأله این چنین نیست و بقول شاعر:

میان ماه من با ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است.

و بین مردم عادی، با حضرات معصومین علیهم السّلام که محالّ مشیت الهی و حامل اراده خداوندی و سرچشمه علوم لدنی و مخازن وحی ربّانی می باشند، تفاوت از زمین تا آسمان بلکه بیشتر و بالاتر و بقدر نامتناهی و لایتناهی است.

آری، در بعضی موارد به احتمالات ضعیف کلمه «مثل» بمعنی «عین» آمده است ولی این استعمال بطریق مجاز بوده است نه بطریق حقیقت، امّا در آیه مبارکه مورد بحث ما سیاق کلام و بخصوص وجود قرینه «يُوحِي إِلَيَّ» ثابت می نماید که کلمه «مِثْل» بمعنی کلمه «عَيْن» نیست.

۵ - مسأله علم

باتفاق جمهور علمای خاصه و عامه قرآن کریم جامع جمیع علوم، در همه اعصار و در تمام آئینه تاروز قیامت، در درجه متعالی آن می باشد. چنانکه این کتاب مقدس خود ناطق به این موضوع است و در موارد متعدد، به آن تصریح فرموده است:

وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ. انعام ۵۹. یعنی: و هیچ خشک و تری نیست مگر اینکه «بیان آن» در کتاب خدا «قرآن کریم» است. این آیه، بطور روشن، تصریح می کند که بیان تمام علوم در قرآن است.

مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ. أنعام ۳۸ = یعنی در قرآن کریم چیزی را فروگذار نکرده ایم. وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا. النَّبَأ، ۲۹ یعنی همه چیز را در کتاب «قرآن کریم» قرار داده ایم.

و امروز که حدود چهارده قرن است که از تاریخ نزول این کتاب مقدس می‌گذرد، برای همه ثابت شده است که ریشه تمام علوم و معارف جهان در همه رشته‌ها در این کتاب مقدس است.

از حکمت‌های متعالیه آفرینش و از اسرار پیچیده خلقت و از آنها هم بالاتر که هنوز عقل بشر به دائره تصور آن نرسیده است گرفته، تا ساده‌ترین موضوعات روزمره، حتی طرز پوشیدن لباس و طریقه راه رفتن و مسائلی از آنها هم ساده‌تر ولی لازم برای نظم اجتماع، در قرآن کریم بنحوی صحیح و قاطع و غیرقابل نسخ ذکر شده است. و همه اینها شاهی بارز بر این است که قرآن کریم جامع جمیع علوم اولین و آخرین است.

و همچنین است اهل بیت نبوت علیهم السلام که همتای قرآن کریم‌اند و قلوب مبارکشان گنجینه همه علوم و معدن همه دانشها و مخزن تمام حکمتها از بدو آفرینش تا دامنۀ محشر می‌باشد و مسأله‌ای نیست، مگر اینکه آن بزرگواران در عالیت‌ترین درجات ممکنه، احاطۀ علمی به آن دارند و در این خصوص دلائل و براهین باندازه‌ایست که کتابهای فریقین بلکه آثار منصفین سایر اُدیان را پر نموده است و این ناچیز در جلد اول کتاب «ولایت از دیدگاه قرآن». در مسأله علم، به پاره‌ای از آنها اشاره نموده‌ام که تکرار آن را در اینجا لازم نمی‌دانم.

۶- مسألهٔ اعجاز

برای همه مسلم است که قرآن کریم بزرگترین معجزه رسول اکرم (ص) بلکه

ثابت‌ترین معجزه موجود در جهان امروز می‌باشد و بقول مارون عبود بیک مسیحی، استاد عالیمقام دانشگاه لبنان که خطاب به رسول اکرم (ص) می‌گوید:

«لَوْلَا كِتَابُكَ مَا رَأَيْنَا مُعْجَزًا.» = یعنی: ای پیامبرگرامی اسلام، اگر امروز قرآن تو نبود، ما معجزه‌ای در روی زمین نداشتیم.

چون، کشتی نوح و آتش ابراهیم و عصای موسی و دم عیسی و قالیچه سلیمان و صدها معجزات دیگر که از انبیای گذشته علیهم‌السلام بظهور پیوسته، همگی مخصوص زمان خودشان بوده و امروز اثری از آن معجزات در بین خود مشاهده نمی‌نمائیم و به داستانها و قصه‌های تاریخ پیوسته است. «البته داستانهای واقعی و قصه‌های حقیقی» و امروز تنها قرآن کریم است که بعنوان معجزه باقیه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله همه روزه جهان را در برابر عظمت و خارق‌العاده بودن خود تکان می‌دهد و جهانیان را به حیرت و اعجاب وامی‌دارد.

امروز برای همه ثابت شده است که ظاهر و باطن و الفاظ و معانی و سبک و اسلوب و همه جلوه‌های خیره‌کننده این کتاب آسمانی همه و همه، معجز آسا و بالاتر از قدرت و تصوّر همه انسانها و دانشمندان است.

و همچنین است همدوشان قرآن کریم، یعنی اهلیت نبوت علیهم‌السلام که از همان بدو تولّد تا آخرین روز حیات ظاهریشان، تمام وجود و گفتار و اعمال و کردار و آثارشان همه و همه در حدّ اعجاز و در ماوراء الطبیعه و باصطلاح، متافیزیک قرار دارد، و هرکس یکبار ولو بطور اجمال از زندگی سرتاسر افتخار و اعجاز آمیز هریک از این معصومین چهارده‌گانه که برگزیدگان ممتاز جهان آفرینش هستند اطلاع حاصل نماید،

ناگزیر غرق دریای بهت و حیرت می‌شود و در برابر اینهمه عظمت و جلالت سر تعظیم و تسلیم فرود می‌آورد.

ناگفته نماند: در سطور بالا که این ناچیز، دربارهٔ آن بزرگواران این جمله را نوشتم: «از بدو تولّد تا آخرین روز حیات ظاهریشان علیهم‌السلام» از تنگی قافیه بود، بلکه خداوند متعال از همان صبح روز ازل تا نهایت شام ابد آن بزرگواران را در سطحی آن چنان متعالی و حیرت انگیز آفریده است که هیچکس، جز خالق قادر متعالشان قدرت درک مقامات نورانی آن بزرگواران را ندارد. و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در این خصوص فرموده است:

«يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا.» یعنی: یا علی تو را جز خدای متعال و من کسی شناخته است (البته بدیهی است که حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها و ائمه معصومین علیهم‌السلام در شناخت مولا علی علیه‌السلام وارث علم پیغمبر اکرم (ص) می‌باشند و اینهمه معجزات باهرات که از آن بزرگواران در حال حیاتشان و پس از وفاتشان، از مشاهد مقدسه و آثار گهربارشان بظهور پیوسته همگی ترجمان مقام ظاهری آنان می‌باشد و اما باطن و حقیقتشان خارج از دائرة تصوّر ما، حتی انبیای سلف است.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «ظَاهِرِي أَمَامَةٌ وَ بَاطِنِي غَيْبٌ مَنِيْعٌ لَا يُدْرَكُ».

و این جمله نورانی از مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشهور است که فرمود: ظاهر من امامت است ولی باطن من غیب منیعی است که قابل درک شما نمی‌باشد.

۷- مسأله اُبدیّت

قرآن کریم کتابیست جاودانی و همیشگی و ناسخ همه کتابهای آسمانی و غیر آسمانی می‌باشد و تمام علوم و احکام و اسرار و دستورات و اوامر و نواهی آن بعنوان کتابِ قانونِ الهی تا روز قیامت از طرف خدای متعال، دارای اعتباری اُبدی و تا دامنۀ محشر ادامه دارد. و تا روزی که این جهان هست یگانه کتاب قانون و علم برای جهان و جهانیان این قرآن کریم است و بس. و هیچ کتاب جدیدی نتوانسته و نخواهد توانست در برابر جلوه‌های نورانی و خیره‌کننده آن، اظهار وجود و خودنمایی نماید و هرکس کرده با نهایت ذلت و خواری رسوا و بی اعتبار شده است.

و همچنین است اُهلِ بیت نبوّت علیهم السّلام که همتای قرآنند. وجود و فیوضات آنان نیز جاودانی و همیشگی و لاینقطع است و رسول اکرم اعتبار آنان را با قرآن، تا روز رستاخیز تضمین نموده است.

«لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ».

و هیچ عصر و زمانی نخواهد بود مگر اینکه یکی از آن بزرگواران در حالت ظهور و یا غیبت، از جانب خدای متعال، تدبیر امر جهان و جهانیان را بنمایند. و وسیله ایصال لطف و فیض دائمی پروردگار عالمیان به بندگانش بشوند، و در مشکلات رهبر و راهنما و در خطرات پناهگاه و آمان آنان باشند.

۸- مسأله شفاء

قرآن کریم، بحکم آیات مبارکه اش و بشهادت تجربیات بیشماری که در دست داریم

و در کتب مربوطه و تفاسیر شریفه درج است، برای همهٔ امراض و بیماریهای جسمی و روحی و ظاهری و معنوی شفاء کامل می‌باشد^(۱).

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (الاسراء ۸۲) یعنی: و ما می‌فرستیم از قرآن کریم. آنچه شفا، و رحمت برای مومنان است. و یا: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ...» یونس ۵۷

یعنی: ای مردم جهان، بطرف شما «قرآنی نازل شد» که در آن پند و نصیحت از طرف پروردگارتان و همچنین شفاء برای دل‌های بیمار است.

و همچنین است اهل بیت نبوت علیهم السّلام که همتایان قرآنند و وجود مبارکشان برای همهٔ جهانیان حتی فرشتگان آسمانها شفاء و رحمت بوده و هست و الی الابد خواهد بود. و چه بسا بیماران صعب‌العلاجی که در زمان حضور و یا در حال غیبت و حتی پس از وفاتشان، بعد از مداوای اطباء حاذق و استعمال داروجات و علاجهای متعدد و در موقعی که از همه جا مأیوس شده‌اند، به آستان مبارک این طبیبان عالم امکان روی آورده و آنان را بدرگاه خدای متعال شفیع قرار داده‌اند و بلافاصله با یک نظر و گوشهٔ چشم شفای کامل یافته‌اند.

حضرت امام صادق علیه السّلام در خصوص جد بزرگوارش حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه می‌فرماید: وَ فِي تُرْبَتِهِ شِفَاءٌ، یعنی در تربت و خاک مرقد حضرت ابا عبدالله سلام الله علیه شفاء است.

۱- این موضوع شروطی دارد که در همین کتاب و در ضمن تفسیر سورهٔ مبارکهٔ توحید آمده است و مطالعه کنندگان محترم را برای اطلاع بیشتر، به آن قسمت از کتاب راهنمایی می‌نمایم.

۹- مسأله عصمت

بدیهی است که قرآن کریم از هرگونه خطا و زلل و اشتباه و افراط و تفریط منزّه و مبرا است و الا از درجه اعتبار ساقط می‌شد.

و خود قرآن در این خصوص می‌فرماید:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. فَصَلَّتْ ۴۲

یعنی: هرگز از پیش و پس «آینده و گذشته» باطلی بر این کتاب مقدس راه نیابد «و تا روز رستاخیز، حقیقت و حکمتش پایدار است» زیرا آن فرستاده شده از طرف خداوند حکیم ستوده می‌باشد.

و به همین قیاس است اهل بیت نبوت علیهم السّلام که برابر، بلکه برتر از قرآنند و دارای مقام عصمت کامل می‌باشند.

همه سخنان و اعمال و حرکات و سکنت آن برگزیدگان درگاه حق، منزّه و مهذب و دور از اشتباه و خطا و عاری از سهو و نسیان و خالی از زلل و گناه بوده و هست، بلکه هر سخنی که فرموده‌اند و هر عملی که انجام داده‌اند بفرمان خدای متعال و امر خالق ذوالجلال بوده است،

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴). النَّجْم

یعنی: او (رسول اکرم) هرگز بهوای نفس سخن نمی‌گوید (۳) بلکه سخن او چیزی جز وحی خدا نیست. (۴)

صلح آن بزرگواران به امر الهی و جنگ و دفاعشان نیز بفرمان حق و همه امورشان از روی برنامه تنظیم شده از جانب پروردگار متعال بوده است

و بهمین جهت، من جمیع الجهات معصوم و دارای مقام عصمت الاهی می باشند.
عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَكُمُ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمُ مِنَ الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَ
طَهَّرَكُمُ تَطْهِيراً (زیارت جامعه کبیره)

یعنی: خدای متعال شما را از لغزشها نگهداشت و از فتنه ها در امان داشت و شما را از
چرکی پاک گردانید و هرگونه نجاست و پلیدی را از شما دور گردانید و شما را پاک و پاکیزه
نمود.

و معنای کامل عصمت و طهارت در همین جمله ای که از زیارت جامعه کبیره نقل
شد خلاصه می شود. و حقیقینیز در جلد دوم کتاب «ولایت از دیدگاه قرآن» در مبحث
عصمت، دلائل زیادی از قرآن کریم و آثار ائمه معصومین علیهم السلام را در این خصوص
آورده ام.

۱۰ - مسألة واجب الاطاعة بودن

اطاعت از قرآن کریم و انقیاد بمضمون آیات کریمه آن و عمل به اوامر و دوری از
نواهی این کتاب مقدس در سر لوحه دین مبین ما قرار دارد و به امر الهی واجب، و تمرد و
سرپیچی از آن حرام و موجب کفر است. و در این زمینه آیات کریمه بقدری زیاد است که
اگر بگوئیم در هر صفحه ای از قرآن کریم شاهی بر این موضوع موجود است مبالغه
نکرده ایم و محض نمونه آیات ذیل از سوره مبارکه کهف نقل می شود:

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا
(۱۰۵) ذَلِكَ جَزَاءُ هُمُ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوًا (۱۰۶).

یعنی: همین طالبان دنیا هستند که به آیات خدای خود کافر شدند و روز رستاخیز را انکار کردند. لذا اعمالشان همه تباه گشته و روز قیامت آنها را هیچ وزن و ارزشی نخواهیم داد (۱۰۵) اینان چون کافر شده و آیات و پیغمبران مرا استهزاء کردند به آتش دوزخ کیفر خواهند یافت (۱۰۶)

ملاحظه می‌نمائید که انکار آیات الهی یعنی در مجموع قرآن کریم مساویست با کفر و تباهی اعمال در روز محشر و بالاخره دخول به آتش جهنم.

و همچنین است اهل بیت نبوت و حضرات معصومین علیهم‌السلام که همتای قرآنند. و در حقیقت اطاعت از آنان اطاعت از خدا و قرآن، و سرپیچی از ایشان مخالفت با خدا و قرآن کریم است. و در همه حال و بهر عنوان واجب‌الاتباع می‌باشند و روی گرداندن از اوامر آن بزرگواران موجب کفر و خذلان در دنیا و آخرت است.

و خدای متعال در این خصوص می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ... النساء ۵۹

یعنی: ای اهل ایمان از فرمان خدا و رسول و اولی‌الامر خود اطاعت کنید.

و در تفسیر آیه فوق درباره «أولو الامر» از ائمه معصومین علیهم‌السلام به طور تواتر ماثور است که «أولو الامر» پس از رسول اکرم (ص) عبارتند: از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه طاهرين از اولاد آن بزرگوار و بس.

و برای نمونه به حدیث معتبر ذیل که در غالب کتابهای تفسیر نقل شده است اکتفا

می‌نمائیم:

عیاشی از برید بن معاویه از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام در ضمن روایتی

طولانی نقل می‌کند که از آن حضرت مقصود از «أولی الامر» را در آیه مبارکه سؤال کردم حضرت در جواب من فرمود: «إِيَّا نَاعْنِي خَاصَّةً».

یعنی خدای متعال در آیه مبارکه فوق از «أولی الامر» فقط ما را (أئمة اثنا عشر عليهم السلام) را قصد فرموده است و بس.

و در کتاب مناقب از حسن بن صالح از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: «أُولُوا الْأَمْرِ: هُمُ الْأَئِمَّةُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» یعنی: اولوالامر عبارتند از آئمه از اهل بیت علیهم السلام.

البته حضرات مراجع بزرگوار و مجتهدین والامقام که حامل آثار اهل بیت عصمت علیهم السلام هستند اگر واجد شرائطی باشند که ولی عصر ارواحنا فداه برای آنان تعیین فرموده است بر مردم عوام واجب است که در مسائل شرعیّه فرعیه که مطابقت با قرآن و سنت و عقل و اجماع داشته باشد از آنان اعلی الله کلماتهم تقلید نمایند.

و قسمتی از آن شرائطی که برای هر مجتهد و مرجعی علاوه از مقام علم و استنباط لازم و واجبست به قرار ذیل می‌باشد، و عین عبارت امام علیه السلام نقل می‌شود:

- ۱ - صَائِنًا لِنَفْسِهِ: نفس خود را از محرمات حتی مکروهات و لذائذ دنیا نگه دارد.
- ۲ - خَافِظًا لِدِينِهِ: دین خود را حفظ کند و بدعت در دین نگذارد و مطابق سیره آئمه طاهرین علیهم السلام رفتار و حکم کند و برای حفظ دین از تجاوز ستمکاران و تبهکاران بمؤمنین ممانعت به عمل آورد و به فسقه و کفره اعتماد نکند و زمام امر را به دست آنها ندهد.
- ۳ - مُخَالَفًا عَلَى هَوَاؤِهِ: مخالف هوای نفس اماره خود باشد و از شهوت پرستی و شهرت پرستی و خود پرستی و غیره و غیره جدا پرهیز نماید.

۴- مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ: فقط اطاعت از امر مولایش «حضرت ولی عصر ارواحناه فدا» نماید و عوامل دیگر بهر عنوان او را تحت تأثیر قرار ندهد.
و هزار نکته باریکتر زمو اینجاست!....

۱۱- مسألة فاروق بودن

یکی از اساسی قرآن کریم «فرقان» است، چون این کتاب مقدس فرق گذارنده بین حق و باطل است و در آیه یکم از سوره مبارکه فرقان چنین می فرماید:
«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»
یعنی: بزرگوار آن خداوندی است که قرآن را بر بنده خاص خود نازل فرمود تا راهنمای جهانیان باشد.

و ملاحظه می کنید که خداوند متعال در آیه مبارکه فوق، قرآن کریم را بنام «فرقان» نامیده است، یعنی فرق گذارنده بین حق و باطل.

و به همین قیاس است ائمه معصومین خاندان با عظمت نبوت که فاروق اعظم امت هستند. و محبت و ولایت و اطاعت از آنان محک بین ایمان و کفر است و آنها هستند که مؤمن و منافق و صادق و دروغگو را از هم جدا و متمایز می نمایند و در این خصوص آیات و احادیث بسیاری داریم، که از آن جمله است، حدیث شریف ذیل:

«عَيُّونُ أَخْبَارِ الرِّضَا (ع): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لِكُلِّ أُمَّةٍ صِدِّيقٌ وَفَارُوقٌ وَصِدِّيقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَفَارُوقُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع)، أَنَّ عَلِيًّا سَفِينَةُ نَجَاتِهَا... الى آخر الحديث. یعنی: رسول اکرم (ص) فرمود: برای هر امتی صدیقی و فاروقیست و صدیق و

فاروق این امت علی بن ابیطالب علیه السلام است، در حقیقت علی کشتی نجات این امت است... تا آخر حدیث.

مسأله کلمات الله

تمام آیات و کلمات قرآن کریم همگی کلمات الله می باشند و به طوریکه در مباحث قبل گذشت آن کلمات کلاً از جانب خداست. منتها به طوری که گفتیم این کلمات، کلمات تدوینی هستند، یعنی خطوطی هستند مقدس که غالباً بر صفحات کاغذ نوشته شده اند و اهل بیت نبوت که قرین قرآن می باشند نیز کلمات الله می باشند، منتها کلمات تکوینی حقد و این کلمات مقدسه با دست تکوین بر صفحه وسیع آفرینش نوشته شده اند و انوارشان تا آخرین حدود مرزهای کون و امکان را روشن نموده است و در قرآن کریم نیز از این بزرگواران به «کلمات الله» تعبیر شده است که انبیاء عظام علیهم السلام به هنگام ابتلا و در مشکلات بزرگ به این کلمات پناه می بردند و دو آیه مبارکه ذیل به عنوان نمونه ذکر می شود:

۱- فَتَلَقَّ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. بقره ۳۷

یعنی: پس آدم، از خدای خود کلماتی آموخت، آن کلمات سبب پذیرفته شدن توبه او گردید که برآستی خداوند پذیرنده توبه و مهربان است. «البته گناه جناب آدم، ترک اولی بوده است».

در تفسیر این آیه شریفه و اینکه مقصود از «کلمات الله» حضرات محمد و آل محمد علیهم السلام می باشند بحثی جامع با آوردن آیات و احادیث معتبر در جلد اول کتاب

«ولایت ازدیدگاه قرآن» در مبحث «کلمات الله» آورده ام که طالبین تفصیل می توانند به کتاب نامبرده مراجعه نمایند و در اینجا محض نمونه بذکر حدیث مختصر ذیل اکتفا می نمایم:

ینابیع المودة: ابن المغازلی با اسنادش از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که: از رسول اکرم (ص) از کلماتی که آدم از خدای متعال آموخت و بوسیله آن کلمات به درگاه خدا توبه نمود سؤال شد:

حضرت فرمود: آدم، از خدا سؤال نمود، بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) و توبه نمود و خدای متعال توبه او را پذیرفت.

۲- وَ اِذْ اٰتٰنَا اِبْرٰهٖمَ رُبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ... اِلٰی اٰخِرِ الْاٰیَةِ بقره ۱۲۴

یعنی: ای رسول ما، بیاد آر هنگامی را که خداوند ابراهیم را با کلماتی امتحان فرمود و او (آن امتحان را) به اتمام رساند (یعنی از عهده امتحان حق برآمد) تا آخر آیه... محمد بن علی بن بابویه با اسنادش از امام صادق علیه السلام در ذیل تفسیر این آیه روایت می کند که از آن حضرت پرسیدم:

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «وَ اِذْ اٰتٰنَا اِبْرٰهٖمَ رُبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» مَا هَذِهِ الْكَلِمَاتُ؟ قَالَ: هِيَ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا اٰدَمُ فَنَابَ عَلَيْهِ وَ هُوَ اَنَّهٗ قَالَ: يَا رَبِّ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) اِلَّا تُثَبَّتْ عَلٰی فَنَابَ عَلَيْهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيْمُ. یعنی: از امام صادق علیه السلام از قول خدای عزوجل در خصوص این آیه مبارکه: «وَ اِذْ اٰتٰنَا اِبْرٰهٖمَ رُبُّهُ بِكَلِمَاتٍ...» سؤال کردم و عرض نمودم: این کلمات چه بودند؟

حضرت فرمود: آنها همان کلماتی بودند که جناب آدم آن کلمات را از خدای متعال دریافت کرد و با آن کلمات بدرگاه الهی توبه نمود و گفت: خدایا از درگاه تو

می طلبیم که بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) که توبه مرا قبول نمائی، پس خدای متعال توبه او را قبول فرمود و اوست پذیرنده توبه ها و مهربان. پس کلمات الله تکوینی که تمام انبیا با آنها از روز ازل و اول خلقت آشنا بودند و محبوبیت آنان را در درگاه حق می دانستند و در تمام شدائد به آنان پناه می بردند عبارت از محمد و آل محمد (ص) بودند و هستند.

۱۳ - مسألة هیمنت

قرآن کریم مهیمن بر همه امور و مسائل و ناظر و نگهبان و حافظ همه مسلمین جهان در تمام ادوار تاریخ از خطاها و اشتباهات می باشد. و چراغی روشن است که از طرف خدای متعال فرا راه مسلمین بلکه همه مردم دنیا قرار گرفته است و هرگز خاموش نخواهد شد. این کتاب مقدس، حلال مشکلات و رافع اختلافات و دافع بدعتها می باشد همچنین است اهل بیت نبوت (ع) که در این مسأله مثل قرآن کریم بلکه بطریق اولی سرپرستی و نگهبانی تمام عالم اسلام بلکه همه کائنات را داشته و دارند و در همه معضلات و پیش آمدهای مشکل رهبر و رهنما و ملجاء و پناه مسلمین و همه ملتها بوده اند بلکه نظام آفرینش و گردش چرخهای خلقت یمن و برکت نورانی آنان می باشد و اگر لحظه ای جهان از وجود آنان خالی باشد عالم و هرچه در اوست از هم می پاشد، بر پا دارنده قوائم کائنات و برطرف کننده همه مشکلات به امر خدای ذوالجلال آنها هستند و بس.

لَوْلَا هُمْ لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا...

وَلَوْ لَا عَلَى هَلَاكَ عُمْر...

۱۴- مسأله جذبات معنوی

هر کتاب و هر سخن و هر شعر و هر نثری را هر گاه یک یا چند مرتبه بخوانند، حادثات و لذت خود را از دست می‌دهد و جنبه عادی پیدا می‌کند و بالأخره سخنی بالاتر از آن، گفته می‌شود. مگر قرآن کریم که کلمات محکمت و آیات بیناتش همیشه تازه و زنده است و اگر هزارها بار تلاوت شود باز هم در موقعی که خوانده می‌شود قلبها را مجذوب و روحها را صفا و نور می‌بخشد و این خود یکی از جنبه‌های اعجازانگیز این کتاب مقدس است که همیشه در همه اعصار دلها را شیفته و مجذوب خود نموده است و نفوذی عمیق بر قلبها و روانها داشته است و چه بسا از فصحاء و بلغاء گردنفر از عرب با استماع یا قرائت یک آیه از آیات معجز آسایش دگرگون شده و در برابر آن، سرتعظیم فرود آورده‌اند و همچنین چه زیاد از آساتید و دانشمندان و فلاسفه تاریخ که با کمی غور در معانی حکمت آمیزش از خود بیخود شده و از فرضیات فلسفی خود دست کشیده و این کتاب آسمانی را به عنوان معلم حکمت و اخلاق جهان قبول نموده‌اند. «آری اگر سخنی تا امروز طراوت خود را حفظ نموده و مورد توجه اهل علم و ادب قرار گرفته است، مانند قسمتهای حکمی سروده‌های حکیم ابوالقاسم فردوسی رحمت‌الله‌علیه و یا گلستان سعدی شیرازی و یا غزلیات عارفانه حافظ و غیره، علتش این است که مأخذ و مبنای همه آن گفته‌ها از گنجینه سرشار آیات قرآن و یا کلمات گهربار رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) بوده است و آنان از خود چیزی نگفته‌اند، و سرمایه و رأس المالشان از خاندان وحی بوده است.»

و هر گاه نیز سخنی برخلاف گفتارهای آن اهل بیت علم و نبوت، از بعضی از

گویندگان شنیده و یا خوانده شده و به بعضی از مذاقها لذت بخشیده، این احساس لذت و شیرینی چون نشأه شراب و یا خماری بعضی از مخدرات، خیلی زودگذر و بی اثر بوده است و پس از لحظاتی چند و یا بعد از گذشت نیمه شبی یک تلخی آزار دهنده و یک حالت یأس و حرمان در گوینده و شنونده آن به جای گذاشته است و این مسأله برای هر ادیب و دانشمند محقق روشن است و احتیاج به آوردن دلیل و برهان ندارد، چون: آفتاب آمد دلیل آفتاب.

این جذبه و کشش معنوی که درباره قرآن کریم گفتیم بعینه و بدون کم و کاست در وجودهای مقدس و کلمات عالیات اهل بیت نبوت همیشه مشهود بوده و هست، اگر هزاران بار آثار گرانبهای آنان که تمام کتابها را ملامال ساخته است خوانده و یا شنیده شود نه اینکه هرگز کهنه نمی گردد و جذبه خود را از دست نمی دهد، بلکه هر بار معنویتی تازه تر و کششی رباینده تر پیدا می کند.

برای مثال: نهج البلاغه مولای متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام، در حدود هزار و چهارصد سال است که در بین تمام دانشمندان جهان و در میان دوست و دشمن دست بدست می گردد و چه شرحها که بر آن نوشته شده و چه ترجمه ها به همه زبانهای زنده جهان برای آن نگاشته گردیده و در بالاترین تیراژها طبع و بین همه مردم نشر یافته است، با اینهمه نه اینکه تاکنون حتی یک سطر از سطور نورانش کهنه نشده بلکه همه دانشمندان و متفکرین جهان حتی آنان که داعیه علم و تمدن و رهبری دارند، اعتراف کرده اند که الفاظ و کلمات بلیغ و أسرار و معانی دقیق و حکم و معارف لطیف این کتاب اعجاب انگیز روز بروز پر جذبه تر می شود و قلبها و روهای رجال علم و ادب و پویندگان

وادی حکمت و عدالت را با جذبه‌های شیرین و لذت بخش بسوی خود می‌کشاند، بطوری که این کتاب گرانقدر، به «أَخُ الْقُرْآن» ملقب گردیده است همانطوری که مجموعه مقدس صحیفه سجّادیه که شامل مناجات‌ها و دعا‌های حضرت امام سجّاد علی بن الحسین علیهما السلام است، به لقب «أَخْتُ الْقُرْآن» نامیده شده است. و همچنین است آثار و کلمات سایر معصومین علیهم السلام که در هر زمان نظر محققین عالم را به سوی خود معطوف نموده است.

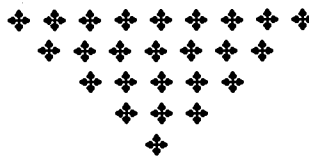
بهتر است که مردم عالم دیده باز کنند و دقیقتر بنگرند و به بینند آثار گرانبهای ضادِ قَیْن «امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام» چه انقلاب و شور و غوغایی در دانشگاه‌ها و مراکز علمی جهان بوجود آورده و جهان و جهانیان را مجذوب و مبهوت علوم خود ساخته است.

گذشته از وجود مقدس آن بزرگواران و گذشته از آثار و کلمات گهربارشان که همگی جذبه‌انگیز و اعجاب آور است، مراقد مطهرشان که از همان بدو شهادتشان مطاف و زیارتگاه دل‌باختگان جهان بوده است، هرگز باگذشت زمان، جذبۀ معنوی و جنبۀ ملکوتی خود را از دست نداده است بلکه هر روز بیشتر از روز گذشته قلوب و ابدان را به سوی خود کشانده است و با این همه تبلیغات سوء و سمپاشیهای شیطننت آمیز که در هر زمان از طرف ابالسه آدم روی، و دشمنان و مخالفان، می‌شود، همه به رأی العین می‌بینند که هر سال و هر ماه و هر روز بر تعداد عاشقان آن مزارهای مقدس که جزو «بیوت النبی (ص)» هستند افزوده می‌شود. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.

و این بود چهارده مسأله از أمهات مسائل عقیدتی در برابری قرآن کریم و أهلبیت

معصومین علیهم السّلام که با استفاده از مضمون حدیث شریف «الثَّقَلَيْنِ» استنباط و در دسترس مطالعه کنندگان محترم قرار گرفت و سوگند به مقدّسات اگر جهت اثبات مقاماتِ عالیات و درجاتِ شامخاتِ حضراتِ اَهلِ بیتِ نبوّت (ع) که در بین جهان و جهانیان اختصاص بخود آنها دارد بجز حدیث پر برکت «الثَّقَلَيْنِ» دلیل دیگری در دست نبود برای اثبات مطلوب کفایت می‌کرد و نیازی به برهانهای دیگری نداشتیم، در حالیکه قسمتی عظیم از آیات قرآن کریم و هزاران مجلّد کتابهای وزین و معتبر از طرف فریقین مملوّ از آثار و شرح فضائل و مناقب آن بزرگواران موجود می‌باشد. که دیدگان را خیره و عقلها را مبهور و قلوب مؤمنین را شاد و نورانی می‌نماید.

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَىٰ اِكْمَالِ الدِّينِ وَ اِثْمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَى الرَّبِّ عَلَىٰ وِلَايَتِهِمْ وَ مُحَبَّتِهِمْ عَلَيْهِمُ
السَّلَامُ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ عَلَيْنَا وَ عَلَىٰ عِبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِينَ.
(احقاقی)



تفسير

سورة مباركة

فاتحة الكتاب

(الْحَمْدُ)

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي
وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ

(الْحَجَرُ ٨٧)

«صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»

يعنى: (ای حبیب ما) ما به سوی تو (السَّبْعُ المَثَانِي)
يعنى: سورة مبارکه (الْفَاتِحَةُ) و قرآن عظیم را فرستادیم

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
مَنْ عَلِمَ تَفْسِيرَهَا «الْفَاتِحَةَ» كَمَنْ عَلِمَ تَفْسِيرَ
جَمِيعِ الْكُتُبِ الْمُنْزَلَةِ

(الدُّرُ الْمُنْثُور، عَنْ الْحَسَنِ)

یعنی: هر کس تفسیر سوره مبارکه (الْفَاتِحَة) را بداند
مثل کسی است که تفسیر همه کتابهای آسمانی را می داند.

قَالَ مُؤَلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

نَزَلَتْ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ بِمَكَّةَ مِنْ كَنْزِ الْعَرْشِ

(الْمَنْهَجُ، الدَّرُ الْمَنْشُورُ)

يعنى: مولا أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام

فرمود:

سورة مباركة فاتحة الكتاب از گنجینه عرش

الهی در مکه مکرمه نازل شده است

قَالَ مَوْلَانَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ مُقَطَّعٌ فِي أُمِّ الْكِتَابِ

(ابن بابويه، العياشي)

یعنی: حضرت امام صادق (ع) فرمود:

اسم اعظم خدا، بصورت قطعه قطعه در سورة الفاتحه ذکر

شده است

هُوَ الْعَزِيزُ

ترجمه و تفسیر سوره مبارکه

الفاتحة

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ
إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۴) اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

ترجمه:

به خدا از شیطان رانده شده پناه میبرم

بنام خداوند بخشنده مهربان (۱)

ستایش خدای را که آفریدگار جهانیان است (۲) بخشنده و مهربان است (۳) مالک روز

رستاخیز است (۴) «خدایا» تو را می پرستیم و از تو یاری می جوئیم (۵) ما را براه راست

هدایت فرما (۶) نه راه آنان که بر آنها خشم گرفته ای و نه راه گمراهان (۷)

أَسَامِي سُورَةُ مَبَارَكَةِ الْفَاتِحَةِ

۱- الْفَاتِحَةُ وَفَاتِحَةُ الْكِتَابِ:

کلمه، فَتَحَ در زبان عرب معانی متعدد دارد، که از آنجمله است، معنی: آغاز و شروع، الْفَاتِحَةُ: سرآغاز هر چیزی را گویند و چون قرآن‌هایی که فعلاً در دست مسلمین است و همچنین نماز، با این سُورَةُ مَبَارَكَةِ شروع می‌شود و سرآغاز هر دو «قرآن و نماز» این سُورَةُ مَبَارَكَةِ است. بهمین جهت بنام «الْفَاتِحَةُ، وَفَاتِحَةُ الْكِتَابِ» نامیده شده است.

۲- أَلْحَمْدُ:

کلمَةُ حَمْد، بمعنی سپاس و ستایش است و چون این سُورَةُ مَبَارَكَةِ پس از «بِسْمِ اللَّهِ» با کلمَةُ (أَلْحَمْدُ) شروع شده است بهمین جهت بنام «سُورَةُ أَلْحَمْدُ» اشتهار یافته است.

يَكُ اصْطِلَاحُ تَفْسِيرِي

چون در سطور فوق کلمَةُ «بِسْمِ اللَّهِ» آورده شده است و شاید این کلمه و کلمات نظیر آن در این تفسیر استعمال شود، برای روشن شدن معانی آن جهت مبتدیان محترم، توضیح داده می‌شود، که این کلمه: «بِسْمِ اللَّهِ» تلخیص آیه مَبَارَكَةِ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است.

و در هر جا این کلمه آورده شود اشاره به آن آیه شریفه است. همانطوری که: کلمه «أَسْتَغَاذَهُ» اشاره به جمله «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و کلمه «حَوَّلَهُ» اشاره به جمله «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» می باشد و این جمله ها را به جهت سهولت تلفظ، بصورت های مختلف فوق استعمال نموده اند.

۳- «أُمُّ الْكِتَابِ، وَأُمُّ الْقُرْآنِ»

کلمه: أُمُّ، در اصل بمعنی مادر است، ولی بمعنی جامع و دربرگیرنده نیز استعمال شده است، مانند کلمه «أُمُّ الرَّأْسِ» که بمعنی دماغ، «مغز» آمده است چون مغز آدمی، جامع و دربرگیرنده همه حواس انسان می باشد و همچنین کلمه «أُمُّ الْجَيْشِ» که نام پرچم سپاه است، زیرا افراد سپاه در زیر آن جمع می شوند.

و چون این سوره مبارکه «أَلْفَاتِحَةُ» چنانکه بعداً در ضمن احادیث صحیح، از زبان حضرات معصومین علیهم السلام نقل خواهیم نمود به طور اجمال حاوی و جامع همه مطالب قرآن کریم می باشد. بهمین مناسبت بنام «أُمُّ الْقُرْآنِ» نامیده شده است.

۴- أَلْسَبْعُ.

کلمه أَلْسَبْعُ در زبان عرب بمعنای هفت است. و این سوره مبارکه را بدانجهت «أَلْسَبْعُ» نامیده اند، چون، دربین تمام سوره های قرآن کریم، فقط این سوره، دارای هفت آیه است.

۵- أَلْمَثَانِي.

مَثَانِي، جمع مَثْنِي است از مصدر: تثنیه که آنها از ماده «تَنَى» است که به باب تفعیل برده شده است و در اینجا بمعنی: دوتا، دوتا، می باشد و وجه نامیده شدن این سوره مبارکه به «أَلْمَثَانِي» با توجیه مذکور در فوق، اینست که: این سوره مبارکه در هر یک از نمازهای

واجبی بلکه در غالب نمازهای مستحبی هم، دو مرتبه تلاوت می شود، یکمرتبه در رکعت اول و یکمرتبه نیز در رکعت دوم نماز.

و یا اینکه چنانکه از علمای تفسیر مأثور است، این سوره مبارکه دو مرتبه به رسول اکرم (ص) نازل شده است. یکمرتبه در مکه مکرمه بهنگام واجب شدن نماز. و مرتبه دوم در مدینه منوره موقع تحویل قبله از بَيْتُ الْمُقَدَّس، به مَسْجِدُ الْحَرَام.

و بعضی از مفسرین کلمه «الْمَثَانِي» را از ماده «ثَنَى» یعنی ثنا و ستایش کردن گرفته اند، و گفته اند: چون در هر یک از آیات این سوره مبارکه به طور صریح یا اشاره ستایش خدای متعال آمده است بهمین جهت این سوره بنام «الْمَثَانِي» نامیده شده است.

عده ای از علمای تفسیر «السَّبْعُ» را با «الْمَثَانِي» در یک جا آورده و به صورت جمع، این چنین: «السَّبْعُ الْمَثَانِي» تلفظ و تعبیر نموده اند و شاید استنادشان به حدیثی باشد که آلوسی در روح المعانی و سایر مفسرین در تفسیرهایشان از حضرت رسول اکرم (ص) نقل کرده اند که: آنحضرت در خصوص سوره مبارکه «الفاتحه» فرمود:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فِي التَّوْرَةِ وَلَا فِي الْأَنْجِيلِ وَلَا فِي الزَّبُورِ وَلَا فِي الْقُرْآنِ مِثْلُهَا، إِنَّهَا هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيَتْهُ.

یعنی، رسول اکرم (ص) فرمود: سوگند بخداوندی که جان من در دست قدرت اوست، که خدای متعال نظیر این سوره مبارکه «الفاتحه» را نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور و نه در قرآن نازل نفرموده است. و این سوره مبارکه است «السَّبْعُ الْمَثَانِي» و «الْقُرْآنُ الْعَظِيمُ» که از طرف پروردگار عالیشان به من عطا شده است. و این حدیث محمل خوبی برای نامیده شدن این سوره به (السَّبْعُ الْمَثَانِي) می باشد و همچنین از سیاق این

حدیث شریف بدست می آید که تمام مطالب قرآن کریم به طور اجمال در این سوره مبارکه آمده است، چون رسول اکرم (ص) بطور صریح آن را با استعمال «واو عطف» بنام «الْقُرْآنُ الْعَظِيمُ» نامیده است.

و حدیث شریف فوق را آیه مبارکه ذیل تأیید می نماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ. الحجر ۸۷

یعنی: «ای رسول ما» به تو سَبْعُ الْمَثَانِي و قرآن عَظِيم را عطا فرمودیم. و در تأویل این آیه مبارکه حدیث ذیل از حضرت امام باقر علیه السلام نقل می شود:

فِي التَّوْحِيدِ وَالْعِيَاشِيِّ وَالْقَمِيِّ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

نَحْنُ الْمَثَانِي الَّتِي أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى نَبِيَّنَا (ص)

یعنی: امام باقر علیه السلام، در تأویل کلمه «الْمَثَانِي» در آیه فوق فرمود:

«الْمَثَانِي» که خداوند متعال به رسول اکرم (ص) عطا فرموده است، ما هستیم. اُنْتَهی، «که

مقصود حضرت، از کلمه «ما» ائمه اثنی عشر و بخصوص حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهراء علیهم السلام می باشد»

صدوق علیه الرحمه در تفسیر کلام حضرت امام محمد باقر علیه السلام در حدیث فوق چنین گفته است:

امام باقر علیه السلام که فرموده است: «نَحْنُ الْمَثَانِي» تفسیرش اینست که ما ایم کسانی که

خداوند متعال «در حدیث الثقلین» آنها را همدوش قرآن قرار داده و به اُمت خود

وصیت نموده است که به هر دو «یعنی: ما و قرآن» تمسک جویند و خبر داده است: ما هر

دو، تا روز رستاخیز از هم جدا نمی شویم.

۶- أَلَسْبَعُ الْمَثَانِي: شرحش در صفحات قبل گذشت.

دیگر از اسامی سوره مبارکه «الفاتحه» بقرار ذیل است.

۷- القرآن العظيم، چنانکه در سوره مبارکه الحجر آیه ۸۷ تفصیلش گذشت.

۸- تفویض. ۹، عبادت، ۱۰. تعلیم المسأله. ۱۱، شافیه. ۱۲، شفاء. ۱۳، شکر. ۱۴، صلوة.

۱۵ فاتحة القرآن. ۱۸، استعانت. ۱۹، دعا. ۲۰، تحرز. ۲۱، أساس. ۲۲، أنعام. ۲۳،

وافیه. ۲۴، نور. ۲۵، هداية. ۲۶، كنز. ۲۷، أستقامت. ۲۸، كافیه. ۲۹، منة. ۳۰، مناجاة.

و برای هر یک از اسامی مبارکه فوق مناسبات و محملهای صحیحی است که بعضی از آنها

در ابتدای همین مبحث ذکر شد و برای تفصیل همه آنها در این مختصر موردی نمی بینم.

محل نزول و تعداد کلمات و حروف

سوره مبارکه «ألفاتحة»

تفسیر الْمَنْهَج: روایت با اسنادش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که آنحضرت فرمود:

نَزَلَتْ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ بِمَكَّةَ مِنْ كَنْزِ الْعَرْشِ.

یعنی سوره مبارکه فاتحه الكتاب در مکه مکرّمه از گنج عرش الهی «بحضرت رسول

اکرم» نازل شده است.

و این منافاتی ندارد با اینکه این سوره مبارکه یکبار دیگر نیز بهنگام تحویل قبله از

مَسْجِدُ الْأَقْصَى به مَسْجِدُ الْحَرَام در مدینه منوره نازل شده باشد.

تعداد آیات این سوره مبارکه باتفاق جمیع مفسرین، هفت است و کلمات آن بیست

و پنج کلمه و حروف آن یکصد و سه حرف می باشد.

فضیلتِ سوره مبارکه «الفاتحه»

۱- المجمع: کتاب محمد بن مسعود العیاشی. بِإِسْنَادِهِ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ يَا جَابِرُ، أَلَا أَعْلَمُكَ أَفْضَلَ سُورَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرُ بَلَى يَا أَبَا أُنْتِ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمْنِيهَا

قَالَ: فَقَلَّمَهُ، أَلْحَمْدُ، أُمَّ الْكِتَابِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا جَابِرُ أَلَا أَخْبِرُكَ عَنْهَا؟ قَالَ: بَلَى يَا أَبَا أُنْتِ وَأُمِّي فَأَخْبِرْنِي.

فَقَالَ: هِيَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ «الموت»

یعنی: عیاشی، با اسنادش حدیث کرده است که حضرت رسول اکرم (ص) به جابر بن

عبدالله انصاری فرمود: آیا می خواهی که به تو برترین سوره ای را که خدای متعال در

کتاب کریمش نازل فرموده است، بیاموزم؟

جابر در جواب رسول اکرم (ص) عرض کرد: ای پیامبر بزرگوار که پدر و مادرم

فدایت باد آری، می خواهم که آن سوره را به من بیاموزی، در اینموقع نبی اکرم (ص)

سوره مبارکه الحمد «أُمُّ الْكِتَابِ» را به او آموخت، سپس رسول بزرگوار (ص) فرمود ای

جابر آیا می خواهی «از فضیلت» آن بتو خبر بدهم.

جابر عرض کرد، آری، پدر و مادرم فدایت باد.

حضرت فرمود: آن: «سوره الحمد» شفاء هر دردی است مگر مرگ.

۲- الدر المنثور، روایت با اسنادش از ابی سعید بن معلی است.

او می گوید: در حال اقامه نماز بودم که رسول اکرم (ص) مرا طلبید، و من چون در

حال نماز بودم به پیامبر بزرگوار (ص) جواب ندادم. حضرت فرمود: آیا خدای متعال در

قرآن کریم به شما دستور نداده است که: **اَسْتَجِیْبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاکُمْ**. **أنفال ۲۴**

یعنی: هنگامیکه خدا و رسول خدا (ص) شما را طلبید دعوت آنها را اجابت کنید.

سپس فرمود: قبل از اینکه از مسجد خارج شوی بلند مرتبه ترین سورة قرآن را به

تو خواهم آموخت.

پس چون خواستیم از مسجد خارج شویم، عرض کردم: یا رسول الله (ص) شما

فرمودید که بلند مرتبه ترین سورة را در قرآن بتو خواهم آموخت قبل از اینکه از مسجد

خارج شوی.

حضرت فرمود: آن، عبارت است از: **«الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ»** این سورة است

السَّبْعُ الْمَثَانِی وَ الْقُرْآنُ الْعَظِیْمُ که خداوند بمن عنایت فرموده است.

۳- **المجمع**: روایت با اسنادش از رسول اکرم (ص) است، که فرمود:

هر مسلمانی سورة «فاتحة الكتاب» را بخواند، اجر کسی را که دو ثلث قرآن را

خوانده است به او می دهند، و همچنین اجر کسی را که به هر مؤمن و مؤمنی احسان

نموده است به او داده می شود.

۴- **المجمع**: روایت از **أَبِیْ بَنْ کَعْب** است، او می گوید:

سورة «فاتحة الكتاب» را در حضور رسول اکرم (ص) تلاوت نمودم. حضرت چون این

سورة مبارکه را استماع کرد، این چنین فرمود:

سوگند بخداوندی که هستی من بدست اوست، نظیر این سورة شریفه نه در

تورات و نه در انجیل و نه در زیور و نه در قرآن نازل شده است، و این سورة است: **«أُمُّ**

الْكِتَابِ وَ السَّبْعُ الْمَثَانِی-» و این سورة بین خدای متعال و بین بندگانش تقسیم شده

است: «از اوّل سوره مبارکه تَائِيَاتُكَ نَسْتَعِيْنُ مخصوص ستایش و اوصاف خداوندی است و از اَهْدِيْنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ، تا آخر سوره مخصوص مَسْأَلَتِ بندگان از خداوند متعال است» ۵- در ذیل همین حدیث رسول اکرم (ص) فرمود: سوره «الفاتحه» جایگزین هر سوره‌ای از سوره‌های قرآن می‌شود، ولی هیچ سوره‌ای نمی‌تواند جایگزین سوره فاتحه شود. و اگر سوره «أَلْفَاتِحَه» در یک کفه ترازو قرار داده شود و قرآن «بأستثنای سوره أَلْفَاتِحَه» در کفه دیگر ترازو قرار گیرد، سوره «أَلْفَاتِحَه» هفت مرتبه بر قرآن برتری می‌یابد «سنگین تر میشود».

۶- أَلَدَّرُ الْمُنْثَوْر: روایت با اسنادش از حسن، از رسول اکرم (ص) است که فرمود: خداوند متعال یکصد و چهار کتاب آسمانی نازل فرموده است و تمام این یکصد و چهار کتاب را در چهار کتاب «تورات و انجیل و زبور و قرآن» قرار داده است و همه این علوم را در سوره‌های «الْمُقَصَّل» قرار داده است و تمام آن چه را که از علوم در سوره‌های «المفصل» است در سوره «أَلْفَاتِحَه» جمع فرموده است. پس هر کس تفسیر سوره مبارکه «أَلْفَاتِحَه» را بداند مثل کسی است که تفسیر همه قرآن را دانسته است.

۷- الدَّرُ الْمُنْثَوْر: روایت با اسنادش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است که آنحضرت فرمود:

طلب شفاء کنید، از چیزی که خداوند در آن خود را حمد نموده قبل از اینکه کسی ستایش او را کند و همچنین خود را مدح و توصیف فرموده قبل از اینکه کسی او را مدح نماید.

سؤال شد، یا رسول الله، آن چیست؟

حضرت فرمود آن عبارتست از «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ» که اشاره بسورۃ مبارکۃ أَلْفَاتِحِه و أَلَاخْلَاص است، سپس رسول اکرم (ص) فرمود:

هر که را قرآن شفا ندهد از برای او دیگر شفائی از جانب خدای متعال نیست.

مؤلف گوید: «اگر چه قرآن کریم و آیات مبارکه اش شفای تمام دردهای ظاهری و باطنی است ولی غالباً در اینگونه احادیث که بطور مطلق آمده است بیماریهای معنوی و بخصوص بیماری خطرناک شرک و بی ایمانی منظور نظر است و ما توضیحات بیشتری در خصوص اینگونه روایات داریم که انشاء الله در ضمن تفسیر سورۃ مبارکۃ «أَلَاخْلَاص» بنظر مطالعه کنندگان محترم خواهد رسید».

۸- أَلْعِيَّاشِي با اسنادش از أَبِي حَمْزَةَ بَطَّانِي از پدرش از حضرت امام صادق علیه السَّلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود:

اسم اعظم خدا، به صورت قطعه قطعه در سورۃ فاتحه «أُمُّ الْكِتَابِ» ذکر شده است.

۹- أَلْعِيَّاشِي: محمد بن سنائی از حضرت موسی بن جعفر علیهما السَّلام نقل نموده است، که آنحضرت فرمود: پدر بزرگوارم حضرت امام صادق (ع) به ابوحنیفه فرمود که: آن کدام سوره است که اولش حمد و وسطش اخلاص و آخرش دعا است؟ ابوحنیفه، متحیر ماند و عرض کرد: نمیدانم!...

حضرت فرمود: سوره ای که اولش حمد و وسطش اخلاص و آخرش دعا است، سورۃ «أَلْفَاتِحِه» است.

شرح:

سوره مبارکه «الفاتحه» اولش «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» که شامل حمد و ستایش برای پروردگار عالمیان است.

و وسطش: «أَيُّكَ نَعْبُدُ وَ أَيُّكَ نَسْتَعِينُ» است که معنایش منتها درجه اخلاص نسبت به خدای ذوالجلال می باشد.

و آخرش: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ تا آخر سوره مبارکه» است که شامل دعا می باشد.
۱۰- اصول کافی: روایت با اسنادش از حضرت امام صادق علیه السلام است، که آنحضرت فرمود: اگر سوره «الْحَمْدُ» را هفتاد مرتبه بر مرده ای بخوانی و خداوند روح آن مرده را بازگرداند، عجیبی نیست.

مؤلف گوید: در صفحات قبل گذشت، که با اینکه مظاهر این روایات را قبول داریم ولی غالباً در اینگونه روایات، منظور از «مریض و یا مرده»، بیماری و مرگ ایمان است.
به دو آیه ذیل توجه نمائید.

۱- فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ... البقره ۱۰ یعنی: در دلهای «آن منافقان» مرض است و خدا مرض آنها را زیاده گردانید...

و معلوم است که این مرض که در آیه فوق ذکر شده است از بیماریهای جسمانی نیست.
بلکه بیماری روحی و همان نفاق و حسد است، که خدای متعال با پیروزی اسلام و وسعت دائرة مسلمین که آنان هرگز، انتظارش را نداشتند شعله نفاق و حسد را در دل آنان شعله و ترمی سازد.
۲- وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ. الْمَلَايِكَةُ ۲۲، یعنی ای حبیب ما، تو آنکسی را که در گورستان (جهل و بی ایمانی) فرو رفته، هرگز (بکلام حق) شنوا نتوانی کرد.

و از سیاق آیات مبارکه‌ای که در این قسمت از سورۃ (الملائکه) قرار دارد، روشن می‌شود که منظور خدای متعال از کلمه «مَنْ فِي الْقُبُورِ = مردگان» کفار و منافقاند و برای توضیح بیشتر مطلب، روایت ذیل از تفسیر آلبرهان از طرق عامّه نقل می‌شود. که ابن عباس فرمود:

در آیه مبارکه «ما یستوی الاعمی و البصیر (الملائکه ۱۹) یعنی هرگز کور و بینا یکسان نیست» کور عبارت از ابوجهل و بینا عبارت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

و همچنین در آیه مبارکه «وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ» (الملائکه ۲۰) یعنی و هرگز تاریکی با نور مساوی نخواهد بود» تاریکی عبارت از ابوجهل و نور عبارت از امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

و نیز در آیه مبارکه: «وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ» (الملائکه ۲۱، یعنی: و هرگز سایه و شعله آتش هم پایه نباشد» سایه، عبارت از سایه امیرالمؤمنین علیه السلام است در بهشت، و الحُرور، آتش جهنّم، برای ابوجهل است.

و همینطور در آیه مبارکه: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْواتُ» (الملائکه ۲۲) یعنی و ابداء زندگان با مردگان برابر نیستند» زندگان عبارتند از علی و فاطمه و حمزه و جعفر و حسن و حسین و خدیجه علیهم السلام، و مردگان عبارتند از کفار مکه.

پس به‌طوریکه در سطور بالا تذکر دادیم و سیاق روایات مذکور در فوق نیز تأیید می‌نماید این شفاء راجع به دردهای روحی و معنوی و بخصوص بیماری کفر و بی‌ایمانیست و عوارض خطرناکی مانند حسد و بخل و وسوسه و خوف و

ناامیدی و سوء اخلاق بوجود می آورد که بیماریهای اعصاب و روان که مخصوصاً در این عصر به طور حیرت آوری شایع شده و غالب افراد را گرفتار کرده است اکثراً ناشی از دوری از درگاه الهی و ترک ذکر خدا و تبعیت از وساوس شیاطین جنّ و انس و بالاخره از دست دادن پایگاههای معنوی است.

تلاوت آیات قرآن و عمل به آن و به طور کلی مأنوس بودن با معنویات، شخص را بدرگاه خدا، نزدیک می کند و قلب را اطمینان می بخشد و امراض روحی و عصبی را ریشه کن می کند. چنانکه خدای متعال در این آیه می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد ۲۸) یعنی: آنانکه ایمان آورده اند قلبهایشان بذکر الهی اطمینان و آرامش یافته است. و بدانید که ذکر خدا آرام بخش دلها است. کفر و بی ایمانی، خود مرضی مهلک و خطرناک است و شفا از این بیماری خانمانسوز نیز، آشنائی با درگاه الهی و تلاوت آیات قرآنی و عمل بمضامین عالیّه آن می باشد.

به آیات مبارکه ذیل توجه نمایید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (یونس ۵۷) یعنی:

ای مردم، از جانب خدایتان (قرآن) که مشتمل بر پند و اندرز و شفاى دلهاى بیمار و هدایت و رحمت بر مؤمنان است بر شما نازل شده است.

«و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (الْأَشْرَاء ۸۲)،

یعنی: و از قرآن آنچه را که شفاى دلهاى بیمار و رحمت برای مؤمنان است نازل می نمائیم.

با این تفصیل که درباره، بیماریها و مرگ معنوی و روحی که در سطور بالا داده شد. این مطلب نیز ناکفته نماند، که ما بر این عقیده‌ایم که، همانطوریکه حضرت عیسی (ع)، بنصّ قرآن کریم مردگان واقعی را زنده می‌کرد و از قبرهایشان خارج می‌نمود و به بیماریهای لاعلاج جسمی، شفا می‌داد، به طریق اولی، قرآن کریم و اولیای کرام ما علیهم السّلام باذن خدا شفا بخش بیماریهای جسمانی و روحانی، و زنده‌کننده مردگان ظاهری و غیر ظاهری هستند. و حتّی دم عیسی از برکات انفاس قدسیّه آن بزرگواران است و در این زمینه شواهد زیادی داریم که جهت ذکر آنها کتابهای متعدد و قطوری لازم است.

تفسیر «اُسْتِغَاذَه»

أَعُوذُ: از ماده: عَاذَ، يَعُوذُ، عَوَظًا... بمعنی اَلْتَجَاءُ وَ اُسْتِعْصَام = پناه بردن است. وَأَعُوذُ بِاللّهِ. یعنی پناه می‌برم بخدا و از همین ماده است کلمه اَلْعِيَاذُ بِاللّهِ که آنها بمعنی: پناه می‌برم بخدا، می‌باشد.

بِاللّهِ: اَللّهُ، «لفظ جلاله» و از اَسَامِی باریتعالی بلکه اعظم و اَشهر آنها است و اَنْشَاءُ اللّهِ تفصیلش در ضمنِ تفسیر «بِسْمِله» خواهد آمد.

الشَّيْطَانُ: از ماده شَطَنَ يَشْطُنُ، بمعنی دوری و بُعد می‌باشد و شیطان یعنی موجودی که از رحمت خداوندی بدور است.

بعضی هاگمان می‌کنند که شیطان همان موجودی است که جناب آدم ابوالبشر را وسوسه نمود، در صورتیکه این کلمه، لفظی عامّ است و بر هر موجود مُضَرّ و شروری اطلاق می‌شود، خواه از نوع انسان باشد و یا از نوع جنّ باشد و یا از جنس حیوان باشد. و آن

شیطان که جناب آدم را وسوسه نمود، از اشرار طایفه جنّ، و نام او «ابلیس» بود. چنانکه در آیه ۵۰ از سوره مبارکه کهف آمده است:

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلٰسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهٖ، اِلٰی
آخر الآیة ...

یعنی: «ای رسول گرامی ما» بیاد آر وقتی راکه: ما به ملائکه فرمان دادیم که همگی برای آدم سجده کنید. همه آنها سجده کردند بجز ابلیس که از طایفه جنّ بود و از اطاعت امر پروردگارش سرپیچی نمود.

و کلمه شیطان اختصاص به ابلیس ندارد، بلکه به اشرار انسان هم اطلاق می شود. به سه آیه ذیل توجه فرمائید:

۱- وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰا لِكُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیَاطِیْنَ الْاِنْسِ وَ الْجِنِّ اِنْعَامَ ۱۱۲

یعنی: و ما برای هر پیغمبری دشمنانی از شیاطین انس و جنّ قرار دادیم.

۲- اِنَّ الْمُبْذَرِّیْنَ كَانُوْا اٰخُوْا الشَّیَاطِیْنَ ... اِلٰی آخر آلیة اُسرٰی ۲۷

یعنی: تبذیرکنندگان: «آنها» که مال و عمر خود را در کارهای غیر لازم و فقط برای ارضای هوای نفس و یا چشم و همچشمی و خود نمائی و غرور و شهوت و شهرت و غیره ... تلف می نمایند» برادران شیاطین هستند.

۳- وَ اِذَا لَقُوا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا قَالُوْا اٰمَنُوْا اَمَّا وَاِذَا خَلَوْا اِلٰی شَیَاطِیْنِهِمْ قَالُوْا اِنَّا مَعَكُمْ ... اِلٰی

آخر آلیة. البقرة ۱۴

یعنی: «منافق ها» وقتی که با مؤمن ها روبرو می شوند «از روی نفاق و دورویی» می گویند: ایمان آورده ایم، ولی زمانی که با شیطانهای خودشان: «که مقصود اشرار مشرکین یا یهود

هستند که دالم در پی اذیت و آزار رسول اکرم (ص) و مسلمانها بودند و می‌باشند «خلوت نمودند، می‌گویند ما با شما هستیم».

ملاحظه می‌کنید که در سه آیه فوق که برای نمونه ذکر شد، خدای متعال انسانهای منافق و مردم آزار و بخصوص دشمنان انبیاء علیهم السّلام را با اینکه ظاهراً از نوع انسان هستند بنام «شیطان» نامیده است و در جرگه شیاطین قرار داده است. و ناگفته نماند که اطلاق کلمه «مَلَكٌ» که در محاورات ما غالباً بمعنی فرشته استعمال می‌شود، به «أَبْلِیس» که از طایفه جنّ است در آیه مبارکه ۵۰ از سوره کُف و یا سایر آیات شریفه که بهمین سیاق آمده است. بدین مناسبت است که کلمه «مَلَكٌ» به دو معنای عامّ و خاصّ در قرآن کریم استعمال شده است.

۱- معنی عامّ: به هر دو قسم از فرشته و جنّ اطلاق می‌شود، مانند: آیه مبارکه فوق که در آن، مخاطب همه ملائکه بودند، بلکه به عقیده بعضی از مفسّرین استعمال کلمه (ملائکه) در آیه مبارکه فوق و سایر آیات نظیر آن، بمعنی «أَعَمّ» استعمال شده است و در آن آیات از ذکر کلمه «أَلْمَلَائِكَةُ» مخاطب همه موجودات و تمام مخلوقات موجود در جهان آفرینش بودند و خدای متعال بهمّه آنها فرمان داد که به جناب آدم که ابوالبشر، و حامل نور مقدّس محمّد و آل محمّد بود و آنروز، اشرف مخلوقات روی زمین بشمار می‌آمد سجده و ابراز انقیاد کنند. البته در این مسأله: «مَلَائِكَةُ عَالِین» استثنا شده بودند که آن خود بحثی جداگانه دارد و از ما نحن فیه خارج است.

۲- معنی خاصّ: که بویژه به فرشتگان اطلاق می‌شود، و فرشته موجودی است روحانی که هرگز از او خطائی سر نمی‌زند، یعنی اصلاً جنبه گناه و خطا در او گذاشته نشده است و

عصمت محض است، مانند جناب جبرئیل، امین وحی، و جناب عزرائیل «مَلَكُ الْمَوْتِ» و فرشتگانی که در بهشت سکنی دارند، به آیه مبارکه ذیل توجه نمائید:

جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ. رعد ۲۳

یعنی: «جایگاه صاحبان عقل و مردم نیک» بهشت‌های عدن است که خودشان و همه پدران و همسران و فرزندان‌شان داخل آن بهشت‌ها می‌شوند در حالی که فرشتگان برای تهنیت و خوش آمد به آنها از همه درها وارد می‌شوند.

و در اینجا می‌بینیم که کلمه «الْمَلَائِكَةُ» فقط برای فرشتگان که دارای مقام عصمت جوهری هستند استعمال شده است، زیرا بهشت جای تبه کاران و موجودات پلید و گناهکار نمی‌باشد. در ضمن آیه مبارکه فوق، ممکن است که نظر بعضی از مطالعه کنندگان محترم به این نکته معطوف شود و سؤال کنند که خدای متعال چرا مادران نیک را که از جمله داخل شوندگان به بهشت می‌باشند در آیه فوق ذکر نفرموده است در حالی که رسول اکرم (ص) درباره مادران نیک می‌فرماید:

«الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمّهَاتِ، یعنی: بهشت زیر پای مادران است»

در جواب گوئیم: که در علم بلاغت قاعده‌ای داریم که آن را تغلیب گویند و تغلیب این است که در محاورات و مکالمات ادبیات عرب همیشه ضعیف تابع قوی و قلیل تابع کثیر می‌شود و بهمین مقیاس ...

و چون در جوامع ما، پدران مقام سرپرستی خانواده را دارند و بحکم ظاهر قوی‌ترند «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ، النساء ۳۴، یعنی مردان سرپرست زنان هستند» و

بهمین جهت در موقع ذکر «پدر و مادر» در یکجا، از باب قانون تغلیب فقط به ذکر پدر اکتفا می‌کنند و مخاطب نیز طبعاً می‌داند که ذکر مادر نیز در ضمن همان است. به طوریکه در موقع ذکر «پدر و مادر» عبری می‌گوئیم: «وَالِدَيْنِ» در حالیکه (وَالِد) فقط به پدر اطلاق می‌شود. اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ = یعنی خدایا مرا و پدر و مادرم را ببامرز. در آیه فوق هم «أُمّهات = مادران» در ضمن ذکر «آباء = پدران» بحکم قانون تغلیب ذکر شده است. الرَّجِمُ: از ماده رَجَمَ، يَرْجُمُ، رَجْماً، بمعنی: رانده شده، سنگسار شده و لعن شده، آمده است.

و تمام شیاطین انس و جنّ بحکم آیات کریمه قرآن مجید، از درگاه خدای متعال رانده شده‌اند و پروردگار عالمان دیگر التفاتی به آنها ندارد و در دنیا بالعن مردم مؤمن و در آخرت با سنگهای جهنمی سنگسار می‌شوند. و در اینخصوص حدیثی از مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در آخر مبحث، ذکر خواهد شد، اُنْشَاءَ اللّٰه.

اُسْتَعَاذَه از طرف قراء قرآن کریم به صورتهای ذیل آمده است:

۱- عاصم و ابن کثیر و ابو عمرو، اُسْتَعَاذَه را به این صورت تلاوت نموده‌اند:

«أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

۲- نافع و ابن عامر و کسایی، به این شکل قرائت کرده‌اند:

«أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، إِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».

۳- حمزه این چنین خوانده است:

«نَسْتَعِذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

۴- و بالآخره، أبوحاتم به طریق ذیل ادا نموده است.

«أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

و همه صورتهای مذکور در فوق صحیح است اگر چه شهر آنها صورت اول می باشد.

و همه اتفاق نموده اند که لازم است قبل از «بِسْمِ اللَّهِ»، «أُستَعَاذَهُ»

آورده شود، بخصوص که ظاهر آیه ذیل:

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ النحل ۹۸

یعنی: «ای رسول ما» چون خواهی تلاوت قرآن کنی، قبلاً از شر شیطان رانده شده به

خدا پناه ببر، و این:

و جوب «أُستَعَاذَهُ» را قبل از تلاوت قرآن می رساند.

و ناگفته نماند: که آیه مبارکه فوق جزو آیاتی است که ظاهر آنرا در آنها مخاطب رسول اکرم (ص)

است ولی هدف اصلی خطاب، همه مسلمین می باشند. و این از بدیهیات است که شیطان را

هرگز به پیامبرگرمی و معصومین چهارده گانه علیهم السلام تسلطی نیست زیرا آن بزرگواران

دارای مقام شامخ عصمت هستند و خدای متعال در قرآن کریم عدم توانایی شیطان را بر

بندگان مخلص خود که همانا معصومین چهارده گانه می باشند تصریح می فرماید.

به آیه مبارکه ذیل توجه نمائید:

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ ... الى آخر الايه الحجر ۲۲»

یعنی: «خداوند متعال خطاب به شیطان رجیم می فرماید: که ای شیطان» تو را تسلطی بر

بندگان خاص من نیست.

در اصول کافی در ضمن تفسیر این آیه مبارکه از حضرت امام صادق علیه السلام

منقول است که آنحضرت فرمود:

وَاللّٰهُ مَا عَنٰی بِهٰذِهِ اِلَّا الْاَئِمَّةَ وَشِيعَتِهِمْ

یعنی: سوگند بخدا که در این آیه مبارکه پروردگار عالمان به جز اَئِمَّة اطهار (ع) و شیعیانسان شخص دیگری را قصد نفرموده است.

و ناگفته نماند که مقام شامخ شیعه بودن درجه‌ای بس ممتاز، و مخصوص افرادی امثال جناب سلمان و ابوذر و مقداد و حجر بن عدی و میثم و انصار الحسین (ع) و غیرهم رضوان الله علیهم می‌باشد. که حتّی لحظه‌ای از یاد خدای متعال و موالی خود غافل نبوده‌اند و ذرّه‌ای گناه نکرده‌اند و یا لامحاله طاهر و طیب از دنیا رفته‌اند.

صاحب تفسیر البرهان، نقل می‌نماید: که مردی به حضرت امام حسن مجتبی ارواحنا فداه عرض کرد: من از شیعیان شما هستم.

امام در جواب او فرمود: ای بنده خدا، اگر در همه اوامر و نواهی ما، مطیع ما بوده باشی در این ادّعای خودت صادق هستی، و اگر بر خلاف این می‌باشی، با ادّعای این مرتبه شریف که اهلّیت آنرا نداری بر گناهان خود می‌فزای و مگو که من از شیعیان شما هستم. و لکن بگو که من از مؤالیان و محبّان شما هستم و دشمن دشمنان شما می‌باشم که در این صورت تو در خیر و بسوی خیر هستی. و در این زمینه روایات بسیاری داریم که این مختصر را مجال ذکر همه آنها نیست. و حتّی در بعضی روایات مقام شیعه بودن را به جناب ابراهیم و سایر انبیای گذشته علیهم السّلام اختصاص داده‌اند که انشاءالله در محلش به تفصیل ذکر خواهد شد، وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَان.

تفسیر امام حسن عسکری (ع): روایت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام است که

آنحضرت در تفسیر: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» فرمود:

أَعُوذُ: یعنی خود را تگه میدارم (پناه می‌برم)

بِاللَّهِ السَّمِيعِ: به خداوندی که تمام گفته‌های نیکوکاران و بدکاران و همه شنیدنیها را از آشکار و پنهان می‌شنود.

الْعَلِيمِ: به کارهای نیکوکاران و بدکاران و به هر چه که بوده‌است و خواهد بود و به هر چه که: نخواهد بود، ولی اگر بشود، چگونه خواهد بود، دانا است.

مِنَ الشَّيْطَانِ: از شیطانی که دور از هر خیری است.

الرَّجِيمِ: و بالعن سنگسار شده و از بقعه‌های خیر رانده شده‌است.

مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی و در ذیل تفسیر «أُسْتَعَاذَهُ» می‌گوید: أُسْتَعَاذَهُ، تطهیر زبان است از اثر کلماتی که به جز یادِ خدا بر آن جاری شده است، تا آمادۀ ذکر و تلاوت قرآن بشود و همچنین پاک کردنِ قلب از پلیدیهایِ وسوسه‌هایِ شیطان است، تا آمادگی حضور، در پیشگاهِ قرآن را داشته باشد و حلاوتِ قراءتِ آن را درک کند.

مرحوم شهید ثانی در کتاب «اسرار الصلوة» گوید:

«أُسْتَعَاذَهُ» در حقیقت پاکیزه کردن زبان و رُفْتَنِ خانه دل است از غبارِ اغیار و صفا دادن آن است برای در آمدن یار.

مرحوم کاشفی، در جواهر التفسیر گوید:

«مُسْتَعِذٌ» یعنی «أُسْتَعَاذَهُ کننده» یا عامی است و یا عارف. أُسْتَعَاذَهُ عوام آنستکه از وسوسه

شیطان (بار تکاب گناه) بحضرت باری تعالی پناه ببرند.

و أُسْتَعَاذَهُ عارفین آنکه: از حالِ شیطان بخدا پناه جویند، یعنی صفتِ عَجَب (غرور

و تکبر) که موجب طعن و لعن اَبلیس شده او را از مقام قرب و عزّت بحضیض بُعد و ذلّت افکند. تَعَوَّذ نمایند و التجا کنند بحضرت ذوالجلال از پندار کمال، و تصوّر حُسنِ حال، که نتیجه اَنانیت و سبب اتّصاف بصفات شیطنت است. شعر:

حق تعالی گفت با موسی برآز آخر از اَبلیس، رمزی جوی باز
چون بدید اَبلیس را موسی براه گشت از اَبلیس، موسی رمزخواه
گفت دائم یاد دار این یک سخن مَن، مگو، تا تو نگردي همچو مَن

و همچنین شاعر عرب این معنی را چه زیبا سروده است:

لَقَدْ قُلْتُ مَا أَذْنِبْتُ قَالَتْ مُحِبَّةٌ وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهَذَا ذَنْبٌ

یعنی: به محبوب خود گفتم «مَن» چه گناهی کرده ام (که اینقدر از مَن گریزان و روگردانی) در پاسخ، گفت: وجود تو (اینکه میگوئی «مَن» و در برابر محبوب اظهار وجود می نمائی) گناهی است که با هیچ گناه دیگر قابل قیاس نیست «یعنی (مَن) گفتن بزرگترین گناهان است» در اینجا کلامی از حضرت سَيِّدُ الْمُؤَحِّدِينَ مُوَلَّاءُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام بخاطر مَن رسید، که دریغ آمد با آن کلام بلیغ و عمیق این صفحه تفسیر را زینت ندهم.

آن بزرگوار در ضمن خطبه قاصعه، در خصوص بر حذر داشتن مردم از صفت

مذموم کبر و خود پرستی این چنین می فرماید:

أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ، وَ وَضَعَهُ اللَّهُ بِتَرْفَعِهِ، فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْهُورًا، وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا

آیا نمی بینید که خدای متعال چگونه او را (اَبلیس) را بجهت تکبر و سرکشی اش

کوچک و حقیر، و بمناسبت بلند پروازیش پست و ذلیل گرداند. و او را در دنیا «از رحمت

خود» رانده شده قرار داد و برای او در آخرت آتش دوزخ را آماده فرمود.
و متأسفانه این مرض مُهلک، بیماری غالب مدعیان علم و عرفان و ارشاد و رهبری
می باشد، و به طوری که مأثور است ابلیس هم ظاهراً مقام رهبری عده ای از هموعانش را
داشته است. أَغَاذَنَا اللَّهُ مِنْ صِفَةِ الشَّيَاطِينِ

امام فخر رازی در تفسیر کبیر گوید:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ» سیر و سلوک از خلق بخالق و از ممکن بواجب است.

و کلمه «أَعُوذُ» اشاره به عجز و فقر و احتیاج تام است.

و کلمه «اللَّهُ» اقرار و اعتراف به دو امر است:

یکی اینکه، خداوند قادر و توانا است به اعطای کلّ خیرات و دفع جمیع آفات و دیگر
آنکه: جز خدای متعال احدی به این صفت متّصف نیست. پس قاضی حاجات و معطی
خیرات نیست مگر خدا.

و نماز خوان، هنگام مشاهده این حال، از خود و از تمام مایسوی الله، «بِسْوَیِ اللَّهِ»
فرار می کند، و در این، سِرُّ «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ، (الذّاریات ۵۰) یعنی: (ای بندگان خدا) به
سوی خدا روی بگردانید» را مشاهده می کند.

و این حالت که با گفتن «أَعُوذُ» برای او حاصل می شود، غرق در نور جلال حق
گشته و رمز «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ (أنعام ۹۱) یعنی: بگو اَللّهُ و از آنها دست بکش» برایش
مکشوف گردد.

در این موقع می گوید: «بِاللّهِ» = (أَعُوذُ بِاللّهِ)

و نیز امام فخر گوید: یکی از نکات اُسْتِغَاذَه اینک:

مُصَلِّي بَاغْتَن «أَعُوذُ بِاللَّهِ» اذعان بعجز و ناتوانی خود، و اعتراف بقدرت کامله حق می‌کند، و همین امر دلالت دارد بر اینکه برای تقرب بخدا راهی جز اظهار عجز و انکسار نیست، که گفته‌اند:

«خود بین، خدا بین نمی‌شود»

و نکته دیگر اینکه: چون قلب انسان بواسطه تعلّق بغير خدا و هکذا زبان او با ذکر غير خدا، آلوده می‌شود و بموجب آیه «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (الواقعة ۷۹) جز دست پاکان به این قرآن نرسد. قبل از شروع در نماز و قراءت حمد، با گفتن «أَعُوذُ بِاللَّهِ» قلب و زبان خود را پاک می‌کند، تا خود را برای جلوه حقیقی که عبارت از ذکر خدا است که «أَنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» (العنکبوت ۴۴)، یعنی: براستی نماز است که اهل نماز را از هر عمل زشت و بد بازمی‌دارد و نام خدا «اللَّهُ» برتر و بالاتر از حدّ اندیشه مخلوقات است» آماده می‌سازد تا اینکه بگوید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

چون ز دیو رجیم رفتی راه	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ایمن از دیو و فارغ از شیطان	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خواجه حافظ شیرازی می‌گوید:

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید.

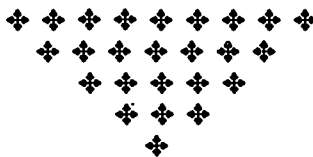
مرحوم ملاصدرا، گوید: شیطان با اینکه به حضرت آدم ابوالبشر سوگند یاد کرد، که نسبت به او ناصح و خیر اندیش است. چنانکه خداوند عزّوجلّ در قرآن حکایت می‌فرماید: «وَقَاتِلْهُمْ إِنِّي لَكُمُ الْبَاقِي» (البقره ۲۰) یعنی: شیطان بآدم و حوا سوگند یاد کرد که

من خیر خواه شما هستم و شما را بخیر و صلاح دلالت می‌کنم.» باز آنقدر سعی و کوشش کرد، تا آن (دو) را از بهشت بیرون نمود.

پس در حقّ اولادِ او که به عکس، قسم خورده است که حتماً آنها را گمراه و اغوا خواهد کرد، چنانکه حقّ سبحانه حکایت می‌فرماید: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. ص، ۸۲ یعنی: شیطان گفت: سوگند به عزّت تو که تمام خلق را گمراه خواهم کرد.» معلوم است که با مردم چه معامله خواهد نمود.

و حال که اختتام تفسیر «أستعاذه» و افتتاح تفسیر «بِسْمِله» در این مجموعه است. تیمنا و تبرکاً این صفحه را با ذکر حدیثی از حضرت امام صادق علیه السّلام زینت می‌دهم. قَالَ الصّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِغْلِقُوا أَبْوَابَ الْمَعْصِيَةِ بِالْأَسْتِعَاذَةِ وَ افْتَحُوا أَبْوَابَ الطَّاعَةِ بِالتَّسْمِيَةِ

یعنی: درهای گناه و معصیت را با قفل «أستعاذه» به بندید و أبواب ثواب و طاعت را با کلید «بِسْمِ الله» باز کنید.



تفسیر و فضیلت

آیة مبارکة:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تهذیب شیخ طوسی: با اسنادش از محمد بن مسلم، او می گوید:

از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم:

آیا مقصود خدای متعال از: «السَّبْعُ الْمَثَانِي وَ اتَّقُوا الْعَظِيمَ» سورة «الْفَاتِحَةِ» است؟

حضرت فرمود: آری،

عرض کردم آیا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یکی از هفت آیه این سوره است؟

حضرت فرمود: آری، و برترین آنها است.

«بَاءٌ: بِسْمِ اللَّهِ»

يَتَابِعُ الْمَوْدَّة: صفحه ٦٩ از ابن طلحه حلبی مؤلف الدر المنظوم، نقل شده است:

أَعْلَمُ أَنَّ جَمِيعَ أَسْرَارِ الْكُتُبِ السَّمَاوِيَّةِ فِي الْقُرْآنِ وَ جَمِيعَ مَا فِي الْقُرْآنِ فِي الْفَاتِحَةِ وَ جَمِيعَ مَا فِي الْفَاتِحَةِ فِي الْبِسْمِلَةِ وَ جَمِيعَ مَا فِي الْبِسْمِلَةِ فِي الْبَاءِ وَ جَمِيعُ مَا فِي الْبَاءِ الْبِسْمِلَةِ فِي النَّقْطَةِ الَّتِي تَحْتَ الْبَاءِ قَالَ الْأَمَامُ عَلِيُّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ: أَنَا النَّقْطَةُ الَّتِي تَحْتَ الْبَاءِ.

یعنی: بدان که اسرار همه کتابهای آسمانی در قرآن است و آنچه در قرآن است در سورة فاتحه جمع شده است و تمام آنچه در سورة فاتحه است در «بسم الله الرحمن الرحيم» است و هر چه در «بسمله» است در باء «بسمله» است و اسرار باء بسمله همگی در نقطه باء بسم الله است.

و مولا علی علیه السلام فرمود:

من نقطة زیر باء بِسْمِ اللَّهِ هُستَم.

و در کتاب شرح حیوة الارواح صفحه ۱۰۴ همین حدیث شریف از طریق اهل بیت عصمت علیهم السلام نقل شده است.

البته مقصود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از این تعبیر لطیف در این حدیث شریف، اشاره به این مطلب مهم عقیدتی است که تمام اسرار و علوم و مطالب قرآن کریم و سایر کتب سماویّه، نزد من است. و در خصوص مطلب فوق گوینده ای عارف، چه خوب می سراید:

توئی آن نقطه بالای فاءِ فوق آیدیم که در وقت تنزل تحتِ بسم الله را بالی و در تأیید این مطلب شواهد زیادی از طریق فریقین داریم که در جلد دوم از کتاب «ولایت از دیدگاه قرآن» به تفصیل نقل نموده ام.

يُنَابِغُ الْمَوَدَّةُ: صفحه ۶۹ روایت از ابن عباس است، او می گوید:

أَخَذَ يَدَيَّ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي لَيْلَةٍ مُّفْمِرَةٍ فَخَرَجَ بِي إِلَى الْبَقِيعِ بَعْدَ الْعِشَاءِ وَقَالَ أَقْرَأْ يَا عَبْدَ اللَّهِ

فَقَرَأْتُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. فَتَكَلَّمَ لِي، فِي أَسْرَارِ الْأَنْبَاءِ، أَلَىٰ بَزْوِغِ الْفَجْرِ

یعنی: در یک شب مهتابی، پس از فراغت از نماز عشاء، علی علیه السلام دستم را گرفت و از مدینه خارج کرد و به قبرستان بقیع برد.

و در آنجا بمن فرمود: ای عبدالله بخوان:

من، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را قرائت کردم.

سپس مولا علی علیه السلام از اسرار و علوم، بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ، آنقدر برای من سخن

گفت تا اینکه سپیده صبح بدمید.

و از مفهوم این دو حدیث شریف بدست می آید که اولاً علوم و اسراری که در آیه

مبارکه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و حتی «بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ» نهفته شده است تمام نشدنی و

غیر متناهی است، زیرا بر طبق احادیث معتبری که گذشت علوم و اسرار تمام کتب سماویه

حتی قرآن کریم در کلمه مبارکه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و حتی در (باء) آن جمع

شده است. و چون اسرار و علوم تمام کتب سماویه و قرآن کریم نسبت به ظرفیت ما،

نامتناهی است، همچنین است بسم الله الرحمن الرحيم و «باء بسم الله» که خلاصه و

اجمال تمام آن کتابها و آنچه در آنهاست، می باشد و بهمین جهت امثال ما را از کجا

شایستگی این می باشد که یک چنین کلمه عظیمی را که از کلمات تا قات الهی است تفسیر و

یا تاویل نمائیم.

آری، ما گدای آستان اهل بیت عصمت علیهم السلام هستیم و آنچه را از باب علم

نبی (ص) و عترت معصومینش علیهم السّلام بدست آورده‌ایم در طَبَقِ اخلاص نهاده و بموالیان و محبّانِ آن بزرگواران تقدیم می‌داریم.

و همچنین از مضمون «أَنَا النُّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ» و اینکه: ابن عباس می‌گوید: آن مولی بعد از فراغت از نماز عشاء تا طلوع سپیده صبح از اسرارِ «باء بسم الله» با من تکلم فرمود: بدست می‌آید که آن مولی این مدّت را از فضائل و علوم و اسرارِ موجود، در وجود مقدس خودش با ابن عباس سخن گفته است. زیرا طبق حدیث فوق: «بَاءٍ بِسْمِ اللَّهِ» مساویست با علی بن ابیطالب علیه السّلام، بلکه عین اوست و همیشه خبر، عین مبتدا است و حدیث مذکور، «أَنَا، النُّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ» به صورت مبتدا و خبر آمده است.

و ابن عباس هم می‌گوید: که آن مولی، در پیرامون اسرار «بَاءٍ بِسْمِ اللَّهِ» که با استدلال فوق عین وجود مبارک مولا علی علیه السّلام است صحبت فرمود. و به این نتیجه می‌رسیم که آن معلّم عالم خلقت در خصوص اسرار خودش با ابن عباس صحبت فرموده است.

هیچ عجبی نیست، زیرا اهل تحقیق همه می‌دانند که وجود مقدس مولی امیرالمؤمنین علی علیه السّلام، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» کتابِ عظیم تکوینی آفرینش است. همانطوری که حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم، خود کتابِ عظیم تکوینی آفرینش می‌باشد.

پس قرآن تدوینی با تمام خصوصیاتش عین کتاب تکوینی است.

حال اگر مولا علی علیه السّلام از اسرارِ «باء بسم الله» و یا از اسرار وجود مقدس

خودش برای ابن عباس سخن گوید تفاوتی نمی‌کند و هر دو یکسانند منتها یکی از جهت

تدوین و دیگری از جهت تکوین. و در این زمینه بحث مشابهی در ضمن تفسیر سوره «أَلَا خَلَاص» خواهیم داشت، اُنْشَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

لَطَائِفُ الْمِنَّةِ لِلشَّعْرَانِي ج ۱ ص ۱۷۱ ط مصر، قَالَ:

رُوِيَنا عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ إِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: لَوْ شِئْتُ لَأَوْفَرْتُ لَكُمْ ثَمَانِينَ بَعِيراً مِنْ مَعْنَى الْبَاءِ

یعنی: روایت شده ایم از علی ابن ابیطالب که خداوند روی او را گرامی دارد که آن بزرگوار گفت:

اگر اراده می نمودم در زیر سنگینی بار تفسیر باء «بسم الله» کمر هشتاد شتر را خم می کردم. و این حدیث نیز که نظائرش در کتب معتبر فریقین زیاد است. بر محتوای عظیم و تمام نشدنی آیه مبارکه «بسم الله الرحمن الرحيم» و «باء بسم الله» که از محدوده ادراک و عقول ما خیلی بالاتر است، دلالت دارد، و همچنین بر علوم نامحدود و نامتناهی موجود، در سینه مبارک مولا علی علیه السلام که گنجینه علوم و اسرار الهی است، دلالتش بیشتر و محکمتر است.

۱- تهذیب. با اسنادش از عبدالله بن یحیی کاهلی از حضرت امام صادق علیه السلام مرویست که در فضیلت «بِسْمِله» فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به اسم اعظم الهی نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی آنست.

۲- ابن بابویه با اسنادش از محمد بن سنان.

۳- و عیاشی: با اسنادش از اسماعیل بن مهران، و هردو از حضرت ابوالحسن الرضا علیه

السلام حدیث کرده اند، که آنحضرت فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به اسم اعظم الهی، نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی آن است. و در آثار مرویه از حضرات معصومین علیهم السّلام، آمده است که هر کس خدای را به اسم اعظمش بخواند، دعاهايش مستجاب و مشکلاتش مرتفع می گردد. و این اُسْمِ پربرکت کلید هر حاجت و دواي هر درد است. و البته اسم اعظم الهی، از اسرار است که کسی را جز حضرات معصومین علیهم السّلام و صاحبان سرّ آن بزرگواران، بر آن اطلاعی نیست. در سه روایت فوق که از میان ده ها حدیث به عنوان نمونه ذکر گردید و در همه آنها به این مطلب تصریح و تأکید شده است که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». نزدیکترین اسمها به اسم اعظم الهی است. به طوری که به اسم اعظم، نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی آن است. از ناحیه ائِمّة اطهار و بخصوص حضرت رسول اکرم (ص) توصیه اکید شده است که همیشه امورمان را با ذکر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع کنیم، تا خدای متعال ببرکت این اسم با عظمت آن امور را برای ما سهل و مبارک گرداند، و ذیلاً به چند حدیث در این زمینه اشاره می شود.

۴- تفسیر امام حسن عسکری (ع): روایت با اسنادش از حضرت امام صادق علیه السّلام است که آنحضرت فرمود: اگر بعضی از شیعیان ما، در موقع شروع به امری، ذکر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را ترک کنند، خداوند با پیش آمدهای ناگواری آنان را تنبیه نماید، و به این وسیله آنان را متوجه می کند که در ذکر الهی کوتاهی نکنند. و با آن تنبیه بر تقصیر آنان در ترک «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» قلم عفو می کشد.

سپس در ذیل حدیث مفصّلی از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) می فرماید: که آن بزرگوار از حضرت رسول اکرم (ص) از خدای عزّوجل حدیث فرمود:

«كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَبْتَدَأْ بِهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرَّ.» یعنی هر امر قابل توجهی که با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع نشود، آن امر ناقص است.

راوی می‌گوید: از حضرت سؤال کردم، تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چیست؟ حضرت فرمود: وقتی بنده‌ای خواست چیزی را بخواند یا عملی را شروع کند، می‌گوید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یعنی: به کمک این اسم (مبارک) این عمل را انجام می‌دهم. و هر امری که با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع شود، آن امر مبارک است.

عیاشی با اسنادش: از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در اوّل هر سوره‌ای یک آیه از آن سوره است، و با نزول «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» تشخیص می‌دادند که سوره‌ما قبل تمام شده و سوره‌بعدی شروع گردیده است و خداوند هیچ کتابی را نازل نفرموده است، مگر اینکه با (بِسْمِ اللَّهِ) شروع شده است.

اصول کافی: روایت با اسنادش از حضرت امام باقر علیه السّلام است که آنحضرت فرمود: ابتدای هر کتابی که از آسمان نازل شده است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است و هر وقت خواستی آن را بخوانی اوّل «أَسْتِغَاذُهُ» کن، و چون آن را خواندی، تو را از خطرات آسمان و زمین حفظ می‌نماید.

قُمی: با اسنادش از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت کرده است، که آنحضرت فرمود: شایسته است که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» با صدای بلند تلاوت شود، و آن همان آیه ایست که خداوند متعال درباره آن فرموده است:

«وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَخُذَهُ وَلَوْ عَلَىٰ أَذْبَارِهِمْ نُفُورًا» (آسری ۴۶) یعنی: و چون تو خدای خود را در قرآن به یگانگی یاد کنی، (کافران و شیاطین) روی گردانیده و گریزان می شوند. خصال: از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که آنحضرت فرمود: تلاوت کردن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در نمازها به طور جَهر (با صدای بلند) واجبست. عیاشی: از امام صادق علیه السلام وارد است که آنحضرت فرمود: چه آمده است بر آنان «مخالقان» خدا هلاکشان بکند. بزرگترین و با عظمت ترین آیه قرآن یعنی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را گمان می کنند که اگر با صدای بلند بخوانند بدعت است. و حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: از قرآن، آیه ای را دزدیده اند که عبارت از: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است و سزاوار است که در موقع شروع هر امری آورده شود، تا با آن متبرک گردد.

اصول کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را ترک مکن، اگر چه بخواهی بعد از آن، شعر بخوانی.

«أَلْبَاءُ»

معنی باء «بِسْمِ اللَّهِ» را از نظر تفسیری، از زبان مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام در فصل گذشته ذکر نمودیم و اینک: معنی «باء» از نظر لغوی و ادبیات عرب، به نظر مطالعه کنندگان محترم می رسد.

در قواعد ادبیات عرب کلمه «باء» حرف است و از عوامل جرّ می باشد و بمعانی

مختلف آمده است که از آنجمله است معانی ذیل:

۱- اُسْتِغَاثَه: بمعنی کمک خواستن، و در اینصورت معنی «بِسْمِ اللّٰه» این چنین می شود: «اُسْتَعِیْ بِسْمِ اللّٰه». یعنی از نام خدا، یاری می طلبم.

۲- اِبْتِدَائِیَّه: بمعنی شروع کردن. و در این صورت معنی «بِسْمِ اللّٰه» این طور می شود: «اَبْتَدِ بِسْمِ اللّٰه» یعنی با نام خدا شروع می کنم.

۳- اِلْصَاق: به معنی چسبیدن و پیوستن. و در این صورت معنی «بِسْمِ اللّٰه» به اینگونه می شود: «اَلْتَصِقْ بِسْمِ اللّٰه» یعنی خود را می چسبانم و یا می پیوندم بنام خدا. و معانی دیگری نیز برای «باء» ذکر نموده اند که آوردن همه آنها موجب اطناب می شود. و در اینجا قول اَصْلَح و اقوی اینست که «باء» را بمعنای اُسْتَعَاثَه، یعنی: یاری طلبیدن بگیریم، زیرا هدف نهائی هر بنده ای از ذکر «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» در شروع کارها، در واقع، استمداد و یاری طلبیدن آن بنده، از درگاه خدای متعال برای اتمام موفقیّت آمیز آن کار می باشد و مؤید این قول جمله «اَیَّاکَ نَسْتَعِیْ» است.

«اُسْم»

اُسْم: بنا بقول مشهور مشتق است از کلمه «اَلْسُمُو» که به معنی اُعْتِلَاء و رفعت و بلندی است و پس از اعلال و ابدال به صورت «اُسْم» درآمده است و عبارتست از کلمه ای که برای اشیاء و یا اشخاص وضع می گردد، و چون اُسْم مایه سربلندی صاحب آنست از این ماده (اَلْسُمُو) گرفته شده است و بهمین جهت از حضرات معصومین علیهم السّلام، مأثور است که برای فرزندان اسمهای نیک انتخاب کنید، و در واقع اگر ناظر به حقیقت این امر باشیم متوجه می شویم که بهترین اسم، برای فرزند یک مسلمان که همیشه مایه اعتلاء و

سر بلندی او گردد، عبارت است از اسماء شیرین و افتخار آفرین محمد و آل محمد علیهم السلام و اصحاب و انصار و شاگردانِ مکتبِ آن بزرگواران، که صفحات تاریخ بشریت را با اسماء پرافتخار خود زینت داده‌اند.

در زیارت جامعه کبیره: حضرات محمد و آل محمد علیهم السلام را مخاطب قرار می‌دهی و می‌گویی: فَا أَخْلَى أَسْمَاءَكُمْ وَأَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ وَأَعْظَمَ شَأْنَكُمْ.... الی آخره

یعنی: چقدر شیرین است اسمهای شما، و چقدر با کرامت است نفسهای شما، و چقدر بلند مرتبه است مقامات شما.

و جای تعجب و تأسف است از بعضی مسلمانها که گاهی اسمهای بد نام ترین افراد تاریخ را برای فرزندان خود انتخاب می‌کنند و در بدو تولد، دانسته یا ندانسته اولین ضربت را به فرزند معصوم خود می‌زنند.

اللَّهُ

بعقیده جمهور علمای تفسیر لفظ جلاله «اللَّهُ» مشتق است. و در اشتقاق آن

اقوال زیادی است که ذیلاً به اهم آنها اشاره می‌رود.

۱- از ماده «أَلَّه، يَأْلَهُ» از باب، مَتَعَّ يَمْتَعُ است و به معنای عبادت و پرستش می‌باشد، و در اینصورت لفظ جلاله «اللَّهُ» بمعنی اسم مفعول «مَأْلُوهُ» است و معنی «معبود» را می‌دهد. زیرا معبود همه کائنات اوست و جز او نیست. «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ (طه ۱۱۱) یعنی: روی خضوع و عبادت همه ممکنات بسوی آن خداوند حی توانا است»

۲- از ماده: «أَلَّه، يَأْلَهُ» از باب، عَلِمَ يَعْلَمُ است و بمعنای حیرت است و در اینصورت، لفظ

جلاله «اللَّهُ» بمعنی وجودیست که تمامی عقول و اوهام در برابر معرفت او، بکنه ذات، متحیر و سرگردانند.

در کتاب توحید، از حضرت مولای عالمیان امیرمؤمنان علیه السلام در این خصوص حدیثی نقل شده است که ذکر آن مناسب این مقام می باشد:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي يَأْلَهُ فِيهِ الْخَلْقُ وَ يُؤَلُّهُ إِلَهِهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ دَرْكِ الْأَبْصَارِ، الْمَحْجُوبُ عَنِ الْأَوْهَامِ وَ الْخَطَرَاتِ.

یعنی: آنحضرت فرمود: «اللَّهُ» معبودیست که عقول و اوهام مخلوقات از درک او متحیر و سرگردانند. و در مواقع سختی و شدائد همه به درگاهش پناهنده می شوند. او از دیده ها نهان و از عقلها پنهان است.

و رسول اکرم (ص) که گنجینه علوم الهی و معدن اسرار حق و سرچشمه معرفت رب بود، بارها، می فرمود: «رَبِّي زِدْنِي تَحْيِرًا» یعنی: ای پروردگار من، تحیرم را در مقام معرفت خودت بیشتر فرما، زیرا انسان هر قدر درجات معرفتش بیشتر شود و هر چه به مقام قرب نزدیکتر گردد، تحیرش در برابر عظمت حق افزونتر شود.

۳- از ماده: «أَلْهَتْ إِلَى فُلَانٍ، أَيْ سَكَنْتُ إِلَيْهِ» به معنی آرامش یافتن است و بنابراین لفظ جلالت «اللَّهُ» به معنی آرامش بخش است. و در واقع آرامش قلبها و رفع نگرانیها و اطمینان خاطرها، موقعی است که شخص، به آن وجود یگانه و آن بخشنده مهربان توجه داشته باشد و چشم امیدش را به درگاه بنده نواز او بدوزد.

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد ۲۸) یعنی: براستی که فقط یاد خدا آرام بخش دلها است.

توحید: حضرت امام باقر علیه السلام، ضمن روایتی مفصل، در تفسیر لفظ جلاله «اللَّهُ» می‌فرماید:

«اللَّهُ» مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي آلَهُ الْخَلْقُ عَنْ ذِكْرِ مَا هَيْبَتِهِ وَالْإِحَاطَةُ بِكَيْفِيَّتِهِ، وَيَقُولُ الْعَرَبُ: «اللَّهُ»: إِذَا تَحَيَّرَ فِي الشَّيْءِ وَلَمْ يُحِطْ بِهِ عِلْمًا. وَ «وَلَهُ» إِذَا فَرَعَ الشَّيْءُ مِمَّا يَحْذَرُهُ وَيَخَافُهُ. وَ «أَلَالَهُ» هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ حَوَاسِّ الْخَلْقِ.

یعنی: معنای «اللَّهُ» عبارت از معبودی است که همه مخلوقات از درک حقیقت، و احاطه به چگونگی او در حیرتند و در محاورات عرب معروفست که وقتی، یک شخص درباره امری متحیر و سردرگم می‌شود، می‌گویند: «أَلَهُ الرَّجُلُ» یعنی: مرد ماتش برد. و از ماده «وَلَهُ». «اللَّهُ» به معنی وجود مقدسی است که: در موقع فرار و ترس از چیزی، به او پناهنده می‌شوند.

و «أَلَالَهُ» آن وجود متعالی است که از حواس همه مخلوقات غالب و مستور است. حکیم ابوالقاسم فردوسی می‌فرماید:

خداوند بالا و پستی توئی ندانم چه‌ای هر چه هستی توئی.

معانی لغوی لفظ جلاله «اللَّهُ» و روایات منقوله از حضرات معصومین علیهم السلام، که همگی ناطق به حیرت و سرگردانی عقول و اوهام جمیع مخلوقات، در برابر «ذاتُ اللَّهِ» است ثابت می‌نماید، که این اسم مبارک و سایر اسامی نیز، نمی‌توانند «عَلَم» برای ذات الهی باشند. زیرا هیچکدام کاشف از ذات حق نیستند، پس اینها اسماء اوصاف فعلیه آن وجود جلّ و علا می‌باشند. اگر چه در حین اطلاق این اسماء مبارکه، مقصود فقط اوست و جز او نیست. و بعبارت دیگر با گفتن لفظ جلاله «اللَّهُ» چیزی از اسرار ذات حق برای ما

فاش نمی‌شود، و این کلمه مبارکه کاشف از حقیقت ذات الهی نیست و ما را هم ظرفیت و قدرتِ درک آن مقام والا نمی‌باشد، ولی وقتی می‌خواهیم به او توجه نمائیم بی‌اختیار می‌گوئیم: «اللَّهُ» ولی چون همه بوقت توجه به آن درگاه ربوبی کلمه «اللَّهُ» را بر زبان می‌آورند، بعضی‌ها گفته‌اند که: لفظ «اللَّهُ» برای خداوندگار (عَلَّمَ بغلبه) است و در این مبحث سخن بسیار است و علمای تفسیر و حکمت مطالب زیادی را عنوان نموده‌اند که این مختصر را مجال درج آنها نیست و ما، اجمالاً همه آن مطالب را در سطور بالا به‌طور موجز بیان نمودیم وَ مِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام و در کتاب توحید از مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام مرویست که: روزی یکی از اصحاب از معنی «بِسْمِ اللَّهِ» سؤال کرد؟ آنحضرت فرمود: «اللَّهُ» اعظم اسمی باری تعالی است و نباید جز خدا، کسی را به این نام «اللَّهُ» نامید و احدی از مخلوق به این اسم موسوم نشده است. تا آخر حدیث ...

الرَّحْمَنُ - الرَّحِيمُ

این دو کلمه، هر دو از ماده «رَحِمَ، يَرْحَمُ، رَحْمَةً» و از باب، عَلِمَ يَغْلَمُ مشتق شده‌اند. و بمعانی: رِقَّت و بخشایش و دلسوزی، آمده‌اند، و ضدّ ستمگری و سنگدلی می‌باشند. و این صفات در ابتدا جنبه انفعالی و در آخر جنبه فعلیت دارند و به‌طور کلی تمام افعالی که در تحت مفهوم عاطفه قرار دارند مانند: مهربانی و دلسوزی و بخشش و حتی خشم و غضب در ابتدا، جنبه انفعالی دارند، یعنی با مشاهده و یا به‌طور کلی احساس یک محرّک خارجی، انسان به این حالات متّصف می‌شود. مثلاً موقعی که یک شخص،

مظلومی را می‌بیند که در زیر ضربات یک ستمگر، ناله می‌کند. از دیدن این صحنه منفعل می‌شود و نسبت به مظلوم حالت رقت و نسبت به ظالم حالت خشم پیدا می‌کند. تا اینجا در این شخص حالت انفعال بوجود آمده است، یعنی تحت تأثیر این صحنه قرار گرفته است. حال اگر شخص مذکور به کمک آن مظلوم و دفع آن ظالم قیام کند حالت او جنبه فعلیت می‌یابد.

و چون خداوند منزّه از حال اُنفعال است. مقصود از این اسامی یا اوصاف نسبت به آن ذات مقدس، اعتبار غایت و نتیجه آنست که «فُعْل» باشد نه اعتبار ابتدا و مبدء آن که «اُنفعال» است.

مولی امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه در ضمن خطبه‌ای مفصل که درباره توحید بیان نموده است، می‌فرماید:

يُحِبُّ وَيَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ. یعنی: خدای متعال دوست می‌دارد و خشنود می‌شود ولی نه از روی رقت و تحت تأثیر قرار گرفتن و اُنفعال و بهمین جهت اطلاق اینگونه صفات بخدای متعال از باب (اُستعاره تمثیلی) است.

برای کلمه رحمت در قرآن مجید در حدود بیست معنی ذکر کرده‌اند، که در مبحث ما، همانطور که مشهور است بمعنای «بخشنده و مهربان آمده» است.

توحید و تفسیر امام عسکری (ع)، با اسنادش از حضرت امام صادق علیه السّلام مأثور است که آنحضرت فرمود:

الرَّحْمَنُ: یعنی: خدایی که با بخشیدن روزی به ما رحم می‌کند. و در روایت دیگر آمده است، که: «الرَّحْمَنُ» یعنی بخشاینده به بندگان با دادن روزی به آنها، که موادّ روزی را

از آنها قطع نمی فرماید. اگر چه بعضی از بندگان اطاعت به درگاه او را قطع می کنند.
 «أَدِیْمَ جِهَانَ سَفَرُهُ عَامٍ اَوْسَتْ بِرَایِنِ خَوَانِ نَعْمَتٍ چِه دَشْمَنِ چِه دَوْسَتْ»
 سپس امام (ع) فرمود:

الرَّحِمُ: یعنی در امور دین و دنیا و آخرت، بر ما مهربان است، تکالیف دینی را برای ما،
 ساده و آسان قرار داده است و با امتیاز بخشیدن بر ما، در مقابل دشمنانمان، بما ترحم
 فرموده است.

مرحوم فیض کاشانی می گوید: روزی هر آفریده ای عبارت از چیزهاییست که قوام زندگی
 و کمال مطلوب آن آفریده با آنها است، پس رحمت رحمانیت، «چون یکی از متعلقاتش،
 روزی رسانی به بندگان است» شامل همه موجودات و تمام نعمتها می گردد، به طوریکه
 خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

«رَبَّنَا الَّذِیْ اَعْطٰی كُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدٰی (طه ۵۰) یعنی: پروردگار ما آنکسی است که: همه
 موجودات را نعمت وجود بخشید و سپس براه کمالش هدایت فرمود.»

وَ اَمَّا رَحْمَتِ رَحِیْمِیَّتِ: بمعنی توفیق دادن خداوند به مؤمنان در امر دنیا و دین است. و
 این رحمت «رحیمیّت» اختصاص بمؤمنان دارد. و در بعضی از آثار معصومین
 علیهم السّلام که وارد شده است که صفت رحیمیّت خداوند متعال شامل کفار نیز هست،
 به جهت دعوت کردن آنها به سوی دین و ایمان است، چنانکه اشاره بهمین موضوع در تفسیر
 امام عسکری (ع) وارد شده است که:

الرَّحِمُ: بِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِیْنَ فِی تَخْفِیْفِهِ عَلَیْهِمْ بِطَاعَاتِهِ، وَ بِعِبَادِهِ الْكَافِرِیْنَ فِی الرَّفْقِ فِی دُعَائِهِمْ
 اِلٰی مُوَافَقَتِهِ.

یعنی: مهربان است به بندگان مؤمنش در سهل گردانیدن اطاعات و عبادات آنها، و مهربانست، به بندگان کافرش، در دعوت کردن آنان بعبادت، و مدارا نمودن با آنان.

و به همین مناسبت حضرت امام صادق علیه السلام فرموده است: «رَحْمَن» اسم خاص است و متعلقش عام است، ولی: «رَحِيم» اسم عام است و متعلقش خاص است. جناب عیسی بن مریم فرمود: «الرَّحْمَن» یعنی بخشنده در دنیا، و «الرَّحِيم»: یعنی: مهربان در آخرت.

دو روایت فوق از حضرت امام صادق علیه السلام و جناب عیسی (ع) از کتابهای مجمع و کافی و توحید و معانی نقل شد.

در توضیح فرمایش امام صادق علیه السلام که فرمود: رَحْمَن اسم خاص است و متعلقش عام است ... تا آخر حدیث بنظر مطالعه کنندگان محترم و بخصوص مبتدیان عزیز می‌رساند که:

مقصود امام (ع) اینست که: (رَحْمَن) از اسمائست که اختصاص به خداوند ذوالجلال دارد و نامیده شدن اشخاص به این نام (رَحْمَن) جائز نیست مگر اینکه قبل از آن کلمه «عَبْد» آورده شود و به صورت «عَبْدُ الرَّحْمَن» نامیده شوند. و در این خصوص روایتی از حضرات معصومین علیهم السلام دیده‌ام که مضمونش اینست که: محبوبترین نام برای بندگان، در پیشگاه خدای متعال، نامهای «عَبْدُ اللَّهِ» و «عَبْدُ الرَّحْمَن» است و اینکه، امام (ع) می‌فرماید: متعلقش عام است. یعنی رحمتِ رحمانیتِ خدا، شامل همه بندگان اوست، چه مؤمن و چه کافر و چه سیاه و چه سفید.

مثلاً وقتی، یک شخص، در روی زمین زراعت می‌کند، اگر او شرائط زراعت را

مراعات نماید، آن شخص چه مؤمن باشد و چه کافر، خداوندِ رحمن از آن زراعت او را بهره‌مند خواهد فرمود.

موقعی که خداوند باران رحمتش را به یک منطقه نازل می‌فرماید، فرقی بین مؤمن و کافر قائل نیست و آن باران زمینهای همه آن منطقه را مشروب می‌نماید.

خداوند متعال به تمام بندگانِش چه نبات و چه حیوان و چه انسان «و حتی جماد نیز» و چه مسلمان و چه کافر و چه قرشی و چه حبشی و چه دوست و چه دشمن، با صفت رحمانیتش رزق مقسوم را می‌رساند. آری، هر که در این زمینه سعی بیشتر کند بهره‌ی زیادتر خواهد برد «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (الْجُم ۴۰) یعنی: برای انسان چیزی جز نتیجه‌ی سعی و کوشش او نمی‌رسد» و معنی رحمانیت پروردگار عالمیان همین است و مرحوم شیخ سعدی در این مقام چه خوب سروده است:

ای کریمی که از خزانه‌ی غیب گبر و ترسا وظیفه‌ی خور داری

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری

حال اگر بعضی از مؤمنان بضیق معاش و فقر و تنگدستی مبتلا هستند، اگر (جنبه‌ی امتحان و اختبار را در نظر بگیریم که البته آن، مخصوص بندگانِ ممتازِ خدا است و خداوند متعال گاه‌ها از روی حکمت بالغه‌اش با بندگانِش چنین رفتارهایی می‌نماید) باید علتش را آن بنده‌ی مؤمن در خودش و یا آباءش جستجو کند و این مسأله هرگز از جانب خدای متعال نیست. و در خصوص مطلبِ بین‌الهللین که در بالا گذشت آیاتی از قرآن کریم می‌آوریم که مطلب کاملاً روشن شود. خدای متعال در آیات ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ از سوره‌ی بقره می‌فرماید:

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۶) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱۵۷) أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۵۸)

یعنی: و البته شما را به سختیهای چون ترس و گرسنگی و نقصان در اموال و نفوس و میوهجات «زراعت» بیازمائیم. (و ای حبیب من) به صبرکنندگان بشارت ده (۱۵۶) آنهایکه چون به مصیبتی گرفتار آیند (صبر کنند) و بگویند ما از آن خدا هستیم و برگشتمان نیز به سوی او خواهد بود (۱۵۷) آن (صبرکنندگان در بلا یا و مصائب هستند) که صلوات و درود و رحمت خدای مهربان بر آنهاست و آنانند هدایت یافتگان (رستگاران) (۱۵۸)

و البته این مقام، اختصاص، به أصحابِ خاصّ انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام دارد و آن شیفتگان، خود با استقبال چنین تجارت پر بهره ای می روند، و در مقابل صبر در بلا یا و مصائب، صلوات و رحمت و هدایت خدا را به دست می آورند. مانند: انصارالحسین (ع) برگردیم بر سر مطلب. و این بود خلاصه ای از تفسیر اسم «الرَّحْمَن».

و اما «رَحِيمٌ» اسم عامّ است و به معنی «مهربان» می باشد و به جز خدا بر دیگران نیز اطلاق می شود، و دیگران نیز می توانند اسم یا صفت (رحیم) را برای خود انتخاب نمایند، چون مانند «الرَّحْمَن» اختصاص به باری تعالی ندارد.

ولی رحمتِ رحیمیتِ خدا، فقط مخصوص بندگان مؤمن اوست و غیر مؤمنین را در آن نصیبی نیست. وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (احزاب ۴۳) یعنی رحمتِ رحیمیت او اختصاص به بندگان مؤمن او دارد، با تفصیلی که در صفحات قبل گذشت.

در لطائف امام قشیری مذکور است که: رحمن، آن بود که جام نعمت نوشاند، و رحیم آن باشد که جامه مغفرت پوشاند.

و محمد بن علی ترمذی گفته است: رَحْمَن: با نجات دادن از آتش دوزخ، و رحیم با داخل کردن در بهشت.

مجاهد گوید: رَحْمَن بر اهل دنیا و رحیم بر اهل آخرت.

یحیی بن معاذ رازی گفته است: رَحْمَن: به مصالح معاش بندگان. و رحیم به مصالح معاد آنها. و بعضی از عرفا گفته اند: رحمن: یعنی روزی رسان بر بندگان خود، به طوری که حساب و تصوّر آن را نمی کنند و دافع آفات و بلیّات به نحویکه نمی دانند.

و رحیم بر مؤمنان، که آنان را مشمولِ آمرزش خود قرار می دهد.

شیخ نجفی اصفهانی رحمه الله، می گوید: رحمت بر دو قسم است:

یکی نسبت بقوس نزولی و نشأه دنیا و سیر آن از حق بخلق است، که خداوند تبارک و تعالی احتیاجات و نیازمندیهای هر مخلوق را بوی عطا فرموده است. از قبیل اعطای رزق و دفع مکاره و دادن منافع و اصلاح شأن و تحسین صورت و بخشیدن آنچه که قوام و دوام او بسته به آنست.

و دیگری نسبت بقوس صعودی و نشأه آخرت، و سیر آن از خلق بحق و با پیمودن درجات قرب به سوی خدا است.

اولی همانا، رحمت اولیه ابتدائیه است که ارتباط با عمل بنده ندارد و شامل تمام اشیاء و همه موجودات است. از مؤمن و کافر و جماد و نبات و حیوان و غیر اینها، چنانکه خداوند متعال فرموده است: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ

كُلَّ شَيْءٍ. اعراف ۱۵۶ یعنی: و رحمتهم همه موجودات را فراگرفته است.
و دومی رحمت ثانویه و مجازاتیّه است، چنانکه خدای متعال در این باره نیز
می فرماید: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (۳۹) وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى (۴۰) ثُمَّ يُجْزَى بِهِ
الْجَزَاءُ الْأَوْفَى (۴۱) أَلَنْتَجَم.

یعنی: و برای انسان چیزی نیست مگر نتیجه سعی و کوشش او (۳۹) و البته پاداش
سعی و کوشش خود را بزودی خواهد دید (۴۰) و سپس به پاداش کاملتری خواهد رسید
(۴۱).

چنانکه حق سبحانه و تعالی در اینمورد نیز می فرماید: «فَسَأَكْتِبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ. اعراف ۱۵۶، یعنی: و این رحمت را برای کسانی که تقوی
پیش گیرند و زکوة مال خود بدهند و به آیات ما ایمان آوردند اختصاص خواهیم داد.
و البته، أشقیاء از این رحمت، به تناسب شقاوتشان محرومند.

پس رحمت اولی: رحمت رحمانیه است که خداوند می فرماید: «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ
مِنْ تَفَافُتٍ الْمَلِك ۳، یعنی: و در خلقت خداوند مهربان هیچ تفاوتی نه بینی.» و حضرت
باریتعالی با این صفت بر عرش مستولی است: «أَلَرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى. طه ۵،
یعنی: آن خداوند مهربانیکه بر عرش جهان با علم و قدرتش احاطه دارد.» و بهر
موجودی حقش را عطا فرموده است.

و دومی: رحمت رحیمیه است که به اهل خود مخصوص است به تفاوت درجات
ایشان. و تبه کاران و کفار و اشقیاء از آن محرومند، و ضدّ این رحمت، نصیب آنان خواهد
بود. و این صفت به «غفور» و آنچه در مرتبت آنست مقرون است: «أَنْ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيم

(یوسف ۵۳)، یعنی: براستی پروردگار من بسیار آمرزنده و مهربان است.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ» (الْحُجُرَات ۱۲)، یعنی: و پرهیزکار باشید که خدا!

بسیار توبه پذیر و مهربان است.

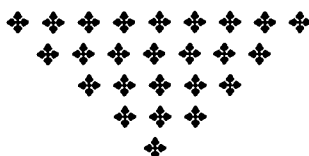
پس اولی: عامّ است و هیچ موجودی از آن بی بهره نیست.

و دومی: خاصّ است نیکان و مؤمنان را.

پس رحمن: اسم خاصّ است برای صفت عامّ. و رحیم اسم عامّ است جهت صفت خاصّ. و

در این زمینه، مطالب و گفتنی زیاد است و همه مؤید یگدیگر می باشند و حقیر جهت

رعایت اختصار و احتراز از اُطْناب، به مضامین فوق اکتفا نمودم، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ.



تفسیر آیه مبارکه: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲)

کلمه: الْحَمْدُ: از ماده: حَمَدَ، يَحْمَدُ، حَمْدًا. و از باب: عَلِمَ، يَعْلَمُ و مصدر است، و بمعنای:

سپاس گفتن، ستایش کردن، ستودن. و ضَدَّ، «ذَمَّ = سرزنش کردن، بدگوئی کردن» است.
همچنانکه: شُکْر: نیز، بمعنی «سپاس گفتن و حق شناسی» است ولی ضَدَّ «کفران = ناسپاسی و نمک ناشناسی» می باشد.

و مدح: نیز، بمعنی «ستودن و تعریف کردن» و ضَدَّ «هجو = بدنام کردن و رسوا نمودن است».

و این سه، یعنی: «حمد و شکر و مدح» دارای معنای متقاربند و گاهاً بجای یکدیگر نیز استعمال می شوند.

در تعریف، حمد: چنین گفته اند: الْحَمْدُ: هُوَ الثَّنَاءُ بِاللِّسَانِ عَلَى الْجَمِيلِ الْإِخْتِيَارِي.

یعنی، حَمْد: ثنا گفتن و ستودن یک شخص است در مقابل کارهای نیکی که به طور اختیار از او صادر شده است. «خواه از این عمل نیک، ستایش کننده بهره مند شده باشد یا نه.»

مثل اینکه: مردم امروز، انوشیروان را در مقابل عدالتش و حاتم طائی را در برابر کرمش، ستایش می‌کنند ولی نه از عدالت انوشیروان و نه از کرم حاتم بهره‌ای به مردم امروز، نرسیده است.

الف لام «أَلَّ» موجود در اَوَّلِ «الْحَمْدُ» الف لام جنس است و همه انواعِ حمد را در بر می‌گیرد. و در اینصورت معنی: «الْحَمْدُ لِلَّهِ = سپاس و ستایش مر خداوند را» چنین می‌شود: که همه انواع حمدها و سپاسها مخصوص پروردگارِ عالمیان است و چون مصدر و خالقِ همه نعمتها، یکبار درخور ستایش است فقط اوست «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَبِئْسَ اللَّهُ. یعنی: شما بندگان هر نعمت که دارید از خداست (النحل ۵۳)» تمام حمدها نیز چه مستقیم و چه غیر مستقیم به درگاه او برمی‌گردد. و عکس این مطلب از دیدگاه قرآن صحیح نیست چنانکه در آیه ۷۹ از سوره «النساء» آمده است.

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَبِئْسَ اللَّهُ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَبِئْسَ نَفْسِكَ ...» یعنی: «هر چه از انواع نیکوئی بتو برسد از جانب خدا است و هر بدی برسد از نفس تو است...» و از اینجا اباحتِ گوناگون و عمیقی متفرع می‌شود که موجبِ قال و قیل زیاد بین فلاسفه شده است که بصدد ایراد آنها نیستیم، چون از مقصد خود که تفسیر ساده این سوره مبارکه است دور می‌مانیم.

عیون و تفسیر امام عسکری (ع): از حضرت مولا امیر المؤمنین علیه السلام، تفسیر «الْحَمْدُ لِلَّهِ» را سؤال کردند.

حضرت فرمود: نعمتهای الهی بیشتر از آنست که به شمار آید. و بندگان را تحمل آن نیست که همه نعمتهای خداوند کریم را به تفصیل بشناسد. بنابراین قسمتی از نعمتهایش را به طور

اجمال به بندگان عنایت فرمود: و امر کرد، که به پاس عنایت آن نعمتها بگویند «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یعنی ستایش خدای را بر نعمتهایی که بر ما ارزانی داشته است.

اصول کافی: حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر بنده در برابر نعمتهای کوچک و بزرگ که خداوند به او عنایت فرموده است، بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» حقّ آن نعمت را ادا کرده است.

اصول کافی: حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که صبح کند و چهار مرتبه بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» شکر آن روز را به جا آورده است و همچنین هر کس در شب چهار مرتبه آن ذکر را بگوید، شکر آن شب را ادا نموده است.

اصول کافی: مُفَضَّل «که از شاگردان خاصّ امام صادق علیه السّلام بود» گوید: خدمت حضرت امام صادق علیه السّلام عرض کردم: دعای جامعی مرا تعلیم فرما، حضرت فرمود: حمد کن خدا را «الْحَمْدُ لِلَّهِ» زیرا هر نماز گذاری وقتی که گوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» در ضمن دعا بر همه حامدها، تو را نیز دعا کند.

در حدیث آمده است: اوّل کلمه‌ای که جناب آدم ابوالبشر بر زبان راند «الْحَمْدُ لِلَّهِ» بود و آخر کلمه‌ای که آدمیان گویند همین باشد: «وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (یونس ۱۰)، یعنی: آخرین سخنانشان، (کلمه مبارکه) الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است.

پس ای عزیز، همیشه بخاطر دار که چون این کلمه مبارکه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را بر زبان می‌آوری، از مبدء یاد کنی و به معاد بینا گردی تا بحکم آیه مبارکه: «لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَ الْآخِرَةِ (القصص ۷۰) یعنی: ستایش در اوّل و آخر عالم بسوی اوست». شرط سپاس و ستایش به جا آورده باشی.

از جُنید پرسیدند: «مَا النَّهَايَةُ؟» یعنی: پایان چیست؟

در جواب گفت: «الرَّجُوعُ إِلَى الْبَدَايَةِ» یعنی: برگشتن به ابتدا است.

كَأَنَّ الْحُبَّ دَائِرَةً بِقَلْبِي فَأَوَّلُهُ وَ آخِرُهُ سَوَاءٌ

یعنی گویا: محبت در قلب من بشکل دایره‌ایست، که اوّل و آخرش یکسان است.

و اینجا است که باید گفت: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». ستایش خداوندی را که اوّل و آخر

اوست «هُوَ الْأَوَّلُ وَ هُوَ الْآخِرُ (الحدید ۳)» بر وجهی باشد، که تورا از اوّل و آخر با خبر

گرداند. و ثنای بیمانندی که ظاهر و باطن همواست «وَهُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ (الحدید ۳)»

بنوعی شاید: که ظاهر و باطن تحت تأثیر آن قرار گیرد، شعر:

حمدی که سزای اَللّهُ بُود حمدیست که آن، از دل آگاه بُود

حمدی که زبان گوید و دل غافل از آن در حضرت عزّتش کجا راه بُود

ناگفته نماند که صفات: «اوّل و آخر و ظاهر و باطن» و امثال آن، از صفات فعلیه خداوند

است نه از صفات ذاتیه او.

کلمه‌ای از علم اعداد و حروف

علم اعداد و حروف و همچنین علم جفر از أهم علوم ارباب اسرار است و در علمای

سابقین رواج بیشتری داشت و امروز نیز بعضی از اهل معنی با این علوم مانوس هستند و

در آثار اهل بیت علیهم السّلام نیز این علوم تأیید شده‌است و مخصوصاً علم جفر را به

پاره‌ای از تلامذه ممتاز خود تعلیم داده‌اند.

آسائید بزرگواری که با این علوم آشنائی داشته‌اند، توانسته‌اند که به کشف

گنجینه‌هایی از علوم و اسرار موفق آیند که درخور فهم اهل ظاهر نیست و بهمین جهت از باب «الْمَرْءُ عَدُوٌّ لِّمَا جَهِلَهُ، یعنی انسان دشمن چیز است که آن را نمی‌داند» بعضی از جهال زبان به طعن این بزرگواران گشوده‌اند.

یکی از رشته‌های علم اعداد و حروف، محاسبه کلمات با حساب ابجد می‌باشد و ساده‌ترین آنها ماده تاریخ بوده که بوسیله این محاسبات بدست می‌آمده‌است و اکنون نیز، نزد اهلش معمول است:

برای مثال: ماده تاریخ مرحوم علامه حلی با قاعده اعداد و حروف: کلمه (رحمت = ۶۴۸) و تاریخ وفات مرحوم مجلسی با همان قاعده (خازن جنت = ۱۱۱۱) است.

هدف حقیر وارد شدن به این بحث غریب نیست بلکه خواستم مطلبی را که بعضی از اساتید این علم درباره «الْحَمْد» بیان نموده‌اند تبرکاً و از باب نمونه بنظر مطالعه کنندگان محترم برسانم، تا بدین وسیله در این تفسیر یادی هم از این علم غریب و تقریباً فراموش شده ولی عجیب و حیرت انگیز شده باشد.

مَثَلُ الْكِيَانِ وَ مُرَبَّعُ الْكَيْفِيَّةِ

می‌گویند: کلمه «حمد» به حسب ظاهر، مَثَلُ الْكِيَانِ وَ مُرَبَّعُ الْكَيْفِيَّةِ است. (در اصطلاح این علم، «کیان» به معنی: ماده. و (کیفیه) بمعنی: صورت است).

یعنی ماده این کلمه (ح، م، د) سه حرفست.

و صورت آن یعنی عدد هر حرف آن به حساب اَبْجَدٍ مخرج چهار است بدین طریق:

به حساب ابجد (۴ = د) و (۴ × ۱۰ = م) و (۴ × ۲ = ح) پس حال که ثابت شد کبان (مادّة) کلمه حمد، عدد (۳) و کیفیت (صورت) آن عدد (۴) است، پس کلمه (حمد) مثلث الکیان و مربع الکیفیه می باشد و نتیجه های ذیل از این محاسبه بدست می آید. بشرح ذیل:

اگر کبان، کلمه حمد را در کیفیت آن ضرب نمائی عدد ۱۲ بدست می آید.

$$3 \times 4 = 12$$

و این سرّ اینست که حضرات ائمه اطهار علیهم السّلام عددشان دوازده است.

و هرگاه کبان، کلمه حمد را با کیفیت آن جمع کنی عدد (۷) بدست می آید که از اعداد کامله است.

$$3 + 4 = 7$$

و اگر این عدد (۷) را به ملاحظه عالم غیب و شهادت دو برابر کنی عدد (۱۴) بدست می آید. و سرّ اینکه عدد حضرات معصومین، چهارده است بر تو فاش می شود.

و کلمه (حمد) شرح حالات خاصه الّله دوازده گانه و معصومین چهارده گانه علیهم السّلام می باشد. فافهم

مرحوم علامه دهخدا در لغت نامه خود تحت عنوان کلمه جفر، چنین می گوید:

جفر: علمی است که در آن بحث می شود از حرف، از آن حیث که بناء مستقل بدالات است. و آنرا علم حروف نیز نامند. و علم تفسیر هم می گویند، فالدّه این علم، آگاهی بر فهم خطاب محمدی (ص) آنچنانی است که میسر نشود مگر بشناختن علم زبان عرب، چنانکه در پاره ای رسائل بدان اشاره رفته است، از این علم حوادث جهان تا هنگام انقراض آن شناخته شود.

سید سند در شرح مواقف در مقصد دوم گفته است که: از اقسام علوم، علم جفر و جامعه است و آن عبارت از دو کتابی است که حضرت امام المتّقین أمير المؤمنين علیه الصلوة والسلام، بر طریقه علم حروف، حوادثی را که تا انقراض این جهان رخ خواهد داد، در آن کتاب یادداشت فرموده است. و امامان بر حقّ که از فرزندان آن حضرت بوده اند. بدین علم آشنا بوده و همواره احکام آینده را، از آن دو کتاب استخراج می فرمودند. حتّی در نسخه قبول ولایتعهدی که امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) به مأمون نوشته، بعد از آنکه مأمون جانشینی و خلافت را، بعد از خود بآنحضرت وعده داد، مرقوم داشته است که: «ای مأمون از حقوق خلافت بر تو چیزهایی روشن گردیده که در نزد پدران تو روشن نبوده، من این تکلیف را که بعد از تو جانشین و خلیفه وقت شوم می پذیرم، جز اینکه، این امر، انجام نپذیرد.

و شیوخ مغاربه را از علم حروف، بهره و نصیبی باشد و معلومات خود را در این علم به اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین منتسب دانند و من خود در شام منظومه ای دیدم که بوسیله رموزی به احوال پادشاهان مصر اشارتی کرده بود و شنیدم که ما حصل مندرجات آن منظومه، از کتاب جفر و جامعه استخراج شده بود. (انتهی کلام السید)

آلوسی در تفسیر روح المعانی می گوید: فَهِيَ (سُورَةُ الْحَمْدِ) أُمُّ الْكِتَابِ وَالْحَاوِيَةُ مِنْ دَقَائِقِ الْأَسْرَارِ الْعَجَبِ الْعَجَابِ، حَتَّى أَنَّ بَعْضَ الرَّبَّانِيِّينَ اسْتَخْرَجَ مِنْهَا الْحَوَادِثَ الْكُونِيَّةِ وَأَسْمَاءَ الْمُلُوكِ الْأَسْلَامِيَّةِ وَشَرَحَ أَحْوَالَهُمْ وَبَيَّنَ مَآلَهُمْ، وَبِالْجُمْلَةِ هِيَ كَنْزُ الْعِرْفَانِ، بَلْ اللَّوْحُ الْمَحْفُوظُ لِمَا يَلُوحُ فِي عَالَمِ الْأُمْكَانِ.

یعنی، آن: (سوره مبارکه حمد) أم الكتاب است و أسرار دقیق و عجائب عجیب را در

برگرفته است، حتی بعضی از علمای ربّانی از همین سوره مبارکه حوادث خلقت و اسمهای شاهان اسلامی و شرح احوال و عاقبت امرشان را استخراج نموده است، و به طور خلاصه این سوره مبارکه گنجینه عرفان بلکه لوح محفوظ است به هر چه در جهان به ظهور می آید. کلمه مبارکه «رَبِّ» در قرآن کریم بمعانی: سید، مالک، مرئی، مصلح، مدبّر، جامع، صاحب، آمده است.

و در آیه مبارکه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» کلمه (رَبِّ) را به هر یک از هفت معنای فوق بگیریم صحیح است.

اگر کلمه (رَبِّ) به طور مطلق و بدون اضافه به چیزی در محاورات ذکر شود در اینصورت مقصود فقط حضرت باری تعالی است مانند:

يَا رَبِّ، یعنی: ای خدا

ولی اگر به طور اضافه، مقید به چیز دیگری گردد، در این صورت بجز خدای متعال بسایرین نیز اطلاق می شود مانند: رَبُّ الدَّارِ، یعنی مالک خانه، و رَبُّ السَّفِينَةِ، یعنی صاحب کشتی، و رَبَّةُ الْبَيْتِ، یعنی کدبانوی خانه.

أَلْعِیُون وَتَفْسِیر الامام العسکری علیه السّلام. از مولا امیر المؤمنین سلام الله علیه منقولست که «رَبُّ الْعَالَمِينَ» را اینطور تفسیر فرمود:

مَالِكُ الْجَمَاعَاتِ مِنْ كُلِّ مَخْلُوقٍ وَ خَالِقُهُمْ وَ سَائِقُ أَرْزَاقِهِمْ أَلَيْهِمْ مِنْ حَيْثُ يَعْلَمُونَ، وَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ يَقْلِبُ الْحَيَوَانَاتِ فِي قُدْرَتِهِ وَ يَغْذُوها مِنْ رِزْقِهِ وَ يَحْوَطُها بِكَفِّهِ وَ يَدْنُو كُلَّاهَا مِنْهَا بِمُضْلَحَتِهِ وَ يُنْسِكُ الْجَمَادَاتِ بِقُدْرَتِهِ، يُنْسِكُ مَا اتَّصَلَ مِنْهَا عَنِ التَّهَائُتِ وَ النَّمْتَاتِ عَنِ التَّلَاصُقِ. وَ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِأُذُنِهِ وَ الْأَرْضُ أَنْ يَنْخَسِفَ إِلَّا بِأَمْرِهِ.

رَبُّ الْعَالَمِينَ». یعنی: خداوند، مالک و خالق همه مخلوقات است، و روزی آنان را از جهتی که انتظار دارند و از جهتی که انتظار ندارند به آنان می‌رساند. حیوانات را با قدرتش میگرداند و از رزقش به آنان روزی می‌دهد، و در پناه خود نگاهشان می‌دارد و با مصلحتش امر همه آنان را تدبیر می‌فرماید.

جمادات را با قدرتش نگاه می‌دارد، و آنچه را که از آنها متصل است از جدا شدن و آنچه را که از آنها جدا است از متصل شدن حفظ می‌نماید. آسمان را از فرو ریختن بزمین، و زمین را از متلاشی شدن، نگه میدارد.

و همه این امور، با فرمان و اجازه اوست.

در تفسیر کاشفی راجع به کلمه (رَبُّ) نکاتی چند ذکر شده است که ذیلاً یکی از آن

نکات بنظر مطالعه کنندگان محترم میرسد.

آسامی خداوند جَلَّ شَأْنُهُ نزد اهل بصیرت و تحقیق بر سه قسم است:

اول آنکه، آن را جز خدای متعال نداند و آن را اسماء مکنونه می‌گویند: چنانکه در

أَدْعِيهِ وارد شده است، «اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشَأْكَ بِأَسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمَخْرُوجِ

دوم آنکه: بعضی شناسند و بعضی نه. چون اُسْمُ اعْظَمُ الهی، که بین علما و بزرگان در آن

اختلافست. جمعی «اللَّهُ» را اُسْمُ اعْظَمُ دانند و طایفه‌ای «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» را و گروهی «رَبُّ»

را و برخی «ذَوُ الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ» را. و حقیقت آنستکه، اُسْمُ اعْظَمُ، میان نامهای خداوند

سبحانه و تعالی پنهان است و جز خواص بارگاه اُحْدِیَّت و محرمان کارگاه صمدِیَّت دیگری

را بر آن اطلاع نیست.

سوم: آنستکه مردم می‌دانند و خدا را با آن آسامی می‌خوانند. و این قسم، بر شش گونه است.

یکی، آنکه: خاصّ حضرت جَلّ و علا است و شاید غیر او را بدان نام خواند. چون: «اللَّهُ، وَرَحْمَنُ»

دوم، آنکه: غیر حق را نیز بدان نام توان خواند، چون: «عَزِيزٌ، وَرَحِيمٌ»
 سوم، آنکه: خداوند متعال را به آن نام خوانند و به ضدّ آن نشاید، مانند: «عالم، و، قادر»
 چهارم، آنکه: هم بدان و هم به ضدّ آن توان خواند، چون «مُحِبٌّ وَ مُبْتِئٌ» و «مُعِزٌّ وَ مُذِلٌّ»
 پنجم، آنکه: خداوند را شاید و غیر آن را نسزد. چون: «مُتَكَبِّرٌ». در حدیث قدسی آمده است: «وَ الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي»

ششم، آنکه: غیر خالق را با تقيید گویند و او را جَلّ شأنه، هم علی الاطلاق و هم با قید توان گفت، چون «رَبُّ» که دیگران را با اضافه گویند: «رَبُّ الدَّارِ» و او را عَزَّ أَسْمُهُ، (رَبُّ) مطلق خوانند. و بأضافه نیز گویند: «رَبُّ الْعَالَمِينَ»

کلمه «الْعَالَمِينَ» جمع مُحَلَّى به الف لام، از ماده «عالم = جهان» و در این آیه مبارکه بمعنی استغراق است و همه عوالم امکان و کلّ جهانیان را شامل می شود.

این کلمه: در قرآن کریم بمعانی متعدد ذکر شده است که اهمّ آنها بقرار ذیل است:
 اوّل: همه کائنات و تمامی موجودات، مانند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (الفرقان ۱) یعنی: بزرگوار خداوندی است که قرآن کریم را بر بنده خاصّ خود (رسول اکرم ص) نازل فرمود، تا راهنمای جهانیان باشد.

پس بنابراین، بر تمام عوالم که خداوند جنبه «ربوبیت» دارد، بر همه آن عوالم، پیامبر بزرگوار ما (حضرت محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلّم) مرتبه رسالت و

نبوت، و جانشین بر حَقِّش مولاى عالمیان اَمیر مؤمنان علی بن ابیطالب و صدیقه کبری فاطمه زهرا و یازده فرزند بزرگوارشان علیهم السَّلام مقام ولایت دارند.

دَوِّم، اَلْعَالَمِینَ: فقط به معنی فرزندان آدم آمده است، مانند «وَبَارَكْنَا فِيهَا لِّلْعَالَمِینَ» (الانبیا ۷۱)

سَوِّم، مردمی که در زمان بنی اسرائیل می زیستند و غیر از بنی اسرائیل بودند. چون «وَأَنِّیْ فَضَّلْتُکُمْ عَلَى الْعَالَمِینَ» (البقرة ۴۷)

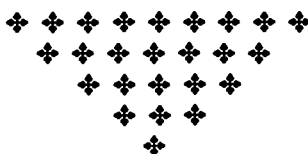
چهارم، زنانی که در زمان جناب مریم بودند «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفٰیكِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفٰیكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِینَ». (آل عمران ۴۲)

پنجم، قومی که در زمان لوط بودند چون: «أَتَأْتُونَ الذُّکْرَانَ مِنَ الْعَالَمِینَ» (الشعراء ۱۶۵). ششم و هفتم و هشتم، جماعتی که در زمان جناب آدم و جناب نوح و جناب ابراهیم علی نبینا و آله و علیهم السَّلام بودند.

مانند «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفٰی آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِیمَ عَلَى الْعَالَمِینَ». (آل عمران ۳۳)

نهم: مؤمنان، چون: «وَلٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِینَ». (البقره ۲۵۷)

دهم: منافقان، مانند: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِینَ». (عنکبوت ۱۰)



تفسیر آیه مبارکه الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از مختصات علوم بلاغت مسأله تکرار کلمات یا جملات در ضمن کلام است و این تکرار نه اینکه از معایب کلام نیست بلکه در بعضی موارد از محاسن نیز بشمار می آید. و باتفاق تمام کسانی که طعم لذیذ بلاغت در کلام را چشیده اند «قرآن کریم» بلیغترین و فصیح ترین کلام موجود در روی زمین است و مسأله بلاغت و فصاحت آن از حد اعجاز تجاوز نموده و بحد ملکوت اعلیٰ رسیده است.

فلذا تکرار جمله «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در سورة مبارکه الفاتحة از محسنات ادبی قرآن کریم می باشد و ممکن است بجهت یکی، یا همه مناسبات مذکور در ذیل بوده باشد. ۱- تأکید: در کلام عرب هر امری را که بخواهند تأکید کنند آنرا تکرار می نمایند و نظائر آن در قرآن کریم زیاد است:

الف: آیه مبارکه: «فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ، أَقُولُ (ص ۸۵)» که کلمه «الْحَقُّ» جهت تأکید تکرار شده است.

ب: آیه مبارکه: کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، (التکاثیر ۳ و ۴) که آیه کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، جهت تأکید تکرار شده است.

و از فصحای شعرای عرب نیز شاهد ذیل، ذکر می شود:

ج: نَعَقَ الْغُرَابُ بَيْنَ لَيْلِيْ غَدَوَةٍ كَمْ كَمْ وَ كَمْ، بِفِرَاقٍ لِّلَّيْلِ يَنْعِقُ
یعنی: کلاغ صدای شوم خود را برای اعلام به هجران لیلی بلند کرد و چقدر و چقدر و
چقدر کلاغ برای هجران لیلی آواز درمی دهد. و این کنایه از زیادی هجران لیلی است و
نیز کنایه از اینست که کلاغ غالباً در پیش آمدهای بد صدا درمی آید و همه تکرارهای
مذکور در مثالهای فوق جهت تأکید مطلب است،

و همچنین تکرار «الْزَّحْنِ الرَّحِيمِ» در سوره مبارکه (الأنعام) که اولین سوره قرآن است
برای تأکید به رحمت خداوندیست تا مایه بشارت و اطمینان قلب مؤمنان و امیدواری
گناهکاران باشد.

و این تکرار که محتوی بشارت و امیدواریست، خود رحمت، فوق رحمت است.

۲- چون صفت رحمت خداوند رحمان وسیعتر از تمام اوصافش می باشد: «وَرَحْمَتِي
وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف ۱۵۶) یعنی و رحمت من شامل همه موجودات است» بهمین سبب
در این سوره مبارکه، که همه اوصاف حق بطور اجمال در آن آورده شده است، صفت
رحمت الهی به جهت شمولش به همه مخلوقات، تکرار شده است.

در ادعیه عرب وارد است «يَا رَزَّاقَ النَّعَابِ فِي عَشِيِّهِ» یعنی: ای روزی دهنده بچه کلاغ در
آشیانه او.

چون بچه کلاغ وقتی که از تخم خارج می شود، مانند قطعه گوشت سرخی می باشد.

و مادرش چون او را همرنگ خود نبیند از او دوری جوید. و واگذارد او را، ولی خداوند رحمن، به کمال رحمانیتش برای تغذیه آن جوجه ناتوان، پشه را بر اطراف او جمع آورد تا آن جوجه از آنها تغذیه نماید و به رشد برسد. همینکه پرهایش روئید و همرنگ مادرش شد، دیگر از اطراف او پراکنده شوند و آنگاه مادرش بسر وقت او می آید و نگهداریش را به عهده می گیرد.

در میان برادران آذربایجانی مثلی مشهور است که معنی آن، چنین است:

«خداوند روزی پرندۀ کور را در آشیانه اش می رساند».

۳- جمعی از عرفا گفته اند که: مَلِكٌ یا مَالِكٌ، مذکور، در آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» از صفات جلال است، ولی رَحْمَنٌ و رَحِيمٌ، از صفات جمال است. پس ذکر رحمت قبل از مالکیت مناسب بود، تا رازِ حدیثِ «سَبَقَتْ غَضَبِي، رَحْمَتِي، یعنی همیشه رحمتم بر غضبم پیشی دارد.» عیان گردد و تلاوت کنندۀ قرآن در دریای رحمتش مستغرق شود و دلش آگاه گردد که رحمت خداوند جَلُّ شأنه سابق و غالب است بر غضب او.

۴- در تفسیر فناوی گوید: مقصود از دو رحمت در فاتحه، یکی رحمت ذاتی اُمتنانی است که «وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» و این رحمت، در مقابل عمل، و بالاستحقاق نیست و بهمین لحاظ گفته اند: «قَبْلَ مَا قَبِلَ لِإِلَٰلَةٍ وَرَدًّا مَا رَدَّ لِإِلَٰلَةٍ» و امیدواری شیطان نیز بهمین رحمت است. و دیگری رحمت شرطی و تقییدی است که بر حسب قابلیت و استعداد است و اشاره به این رحمت است که می فرماید: «كُتِبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ» (انعام ۱۲) یعنی خداوند کریم، رحمت را بر خویش واجب کرده است».

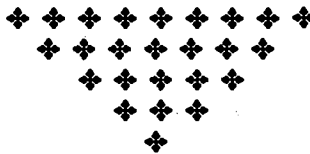
و خداوند جَلُّ و علا را باعتبار این رحمت، محبّت ذاتی سابقی و محبّت صفاتی

لاحقی است و اشاره بهر دو می فرماید: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (آل‌المائدة ۵۴) یعنی خدا آنها را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند». و «يُحِبُّكُمْ اللَّهُ» (آل عمران ۳۱) یعنی: خداوند شما را دوست خواهد داشت.

و حُبُّ لِبَنَاتِكَ أَهْلُ إِذَاكَ	أَحِبُّكَ حُبِّيْنِ، حُبُّ الْهَوَى
فَذِكْرَكَ أَيَّامَ حَتَّى أَرَاكَ	فَأَمَّا الَّذِي هُوَ حُبُّ الْهَوَى
فَشُغْلُ بِذِكْرِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ	وَأَمَّا الَّذِي أَنْتَ أَهْلُ لَهُ
وَلَكِنْ، لَكَ الْحَمْدُ فِي ذَا وَ ذَاكَ	فَلَا الْحَمْدُ فِي ذَا وَ لِذَاكَ، لِي

۵- شاید تکرار «أَلرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» بعد از «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» برای اعلام این موضوع است که تربیت خداوند جلّ و علا «که از کلمه رَبُّ» مستفاد می شود برای احتیاج و نفع شخصی خود نیست (همان طوری که همه تربیت کنندگان هدفشان سود است، چه مادی و چه معنوی) بلکه تربیت آن پروردگار کریم، عالمان را از روی رحمت و احسان اوست بر بندگان:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم.



تفسیر آیه مبارکه مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

کلمه مَالِك: از ماده «مَلَك، يَمْلِكُ، مُلْكاً» از باب ضَرَبَ يَضْرِبُ، و بمعنی: سلطنت و اقتدار بر تصرف در شیء مملوک است.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» در تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام، اینطور تفسیر شده است: یعنی آن خداوندی که قدرت بر پاداشتن روز قیامت را دارد، و در آن روز در میان بندگان خود، با حق و دین و حساب، قضاوت خواهد فرمود.

کلمه «مَالِك» را در آیه مبارکه فوق، عاصم و کسائی و یعقوب و خلف از قراء، به صورت «مَالِک» بر وزن فاعِل و بقیّه به صورت «مَلِک» بدون الف خوانده‌اند و هر کدام را برای اثبات مدّعی خود دلالیست که به صدد نقل آنها نیستیم، ولی آنچه مسلم است، علمای شیعه اَعْلَى اللَّهِ کَلِمَتَهُمْ، قراءت اوّل را ترجیح داده‌اند.

قبلاً ذکر نمودیم، که خداوند متعال صفت رحمت خود را که از اَسْمَاءِ جَمَالِیّه است قبل از ذکر «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» که از اَسْمَاءِ جَلَالِیّه و طبعاً موجد وحشت و اضطراب در

شنونده است، ذکر فرمود، تا بندگان به صفتِ رحمتِ حق امیدوار باشند و از عقباتِ روز محشر، که همان «یَوْمُ الدِّینِ» است خائف نگردند.

ولی چون ممکن است بعضی از بندگان ناسپاس، از این صفتِ رحمتِ حق جرأتی یابند و از صراطِ مستقیم منحرف شوند، و خود را آلوده نمایند، متعاقبِ رحمانیتِ خود، مسألهٔ روز جزا را بمیان آورده تا، بنده بداند که رحمتِ حق صحیح است و بجای خود، ولی آنطور هم نیست که مایهٔ غرور و سبب گناه شود، بلکه کشور پهناورِ خدای متعال که با یک نظامِ کامل و حیرت انگیز از مبداءِ صبح ازل تا دامنِ شام ابد کشیده شده است، و تازه این وسعت نیز در درجهٔ فهم و درک ما است. حسابی و کتابی دارد و با اُتْکاء و امید برحمتِ باری تعالی نباید از جادهٔ قویم شرع منحرف گردید.

و این نیز منتها درجهٔ رحمت و کرامتِ اوست که ما را با ذکرِ صفتِ رحمانیتِ خود امیدوار و با یادآوریِ روز جزا از ارتکابِ گناه برحذر می‌دارد و مقامِ ربانیتِ مطلق خود را که همانا رعایتِ اعتدالِ کامل در تربیت کائنات است، به ثبوت می‌رساند. «و بِالْعَذْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ». و همهٔ آنچه در این باب، گفته‌اند و گفته‌ایم در آیهٔ مبارکهٔ ذیل در اعلیٰ ترین درجهٔ تصوّر ذکر شده است:

نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۴۹) وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (۵۰)

یعنی: بندگان مرا آگاه ساز، که من بسیار آمرزنده و مهربانم (۴۹) و به آنها هشدار

بده که عذاب من بسیار سخت و دردناک است.

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ الْحَكِيمِ.

یَوْمُ: در محاورات معمولی به معنی «۲۴» ساعت استعمال می‌شود، وقتی به شخصی

می‌گوئی مثلاً پس از پنج روز تو را می‌بینم، یعنی پس از انقضای پنج، (۲۴) ساعت تو را می‌بینم.

در اصطلاح اهل نجوم: یوم: بفاصله میان طلوع تا غروب خورشید گفته می‌شود.

علمای فقه، یوم را از طلوع صبح صادق تا زوال حُمَره مشرقیه معتبر دانند.

ولی در اصطلاح علم قرآن و تفسیر، یوم بمعانی مختلف آمده است که از آنجمله است:

۱- بمعنی وقت و زمان، مانند آیه مبارکه «وَأَتَوْا حَقَّ يَوْمٍ حِصَادِهِ» (أنعام ۱۴۲)»

یعنی: حق شرعی زراعت (زکوة) را در روز درو کردن آن بدهید.

۲- بمعنی حد: مانند: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ... الی آخره (هود ۷)

که مترجمین این طور معنی کرده‌اند: «اوست خداوندی که آسمان و زمین را در فاصله

مقدار شش روز بیافرید» ولی این ترجمه صحیح بنظر نمی‌آید، زیرا: همه می‌دانند که با

حکمت بالغه حضرت خالق متعال روز و شب، از حرکت زمین بدور خود بوجود می‌آید، و

در آنموقع زمینی وجود نداشته است که از حرکت آن بدور خودش روز و یا شب و یا

مقدار آنها بوجود بیاید.

و ثانیاً این مقداری که از روز ذکر می‌نمایند آیا از روزهای دوازده ساعت است و یا

از روزهای یکهزار سال و یا از روزهای پنجاه هزار سال ...

و بهمین مناسبت ناچاریم که روز را بمعنی حدّ ترجمه نمائیم و در واقع روز،

خودش یک نوع حدّی است، میان طلوع و غروب.

و پیرامون این آیه شریفه (هود، ۷) مباحث شیرینی از حکمت آل محمد علیهم

السلام داریم که ذکر آن، در اینجا ما را از هدف خود باز می‌دارد، پس بهتر است که اگر

عمری باشد در مجلس مورد بحث قرار گیرد انشاء الله تعالی و همچنین معانی تفسیری دیگر کلمه «یَوْم».

الدِّینُ: در قرآن کریم بمعانی: حساب، حُکم، مِلّت، طاعت، جزا، توحید، آمده است و همه معانی مذکور برای آیه «مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» مناسب است ولی مناسبتر از همه، همان معنای جزا و مکافات است که اشاره مستقیم بروز قیامت دارد. زیرا قیامت روزیست که هر کس بجزای عمل خود می رسد. چنانکه خدای متعال می فرماید:

«الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (الجاثیه ۲۸)

یعنی «در روز قیامت ندا شود» امروز همه بهاداش اعمال خود می رسید. برای عده ای از تلاوت کنندگان آیه مبارکه مورد بحث، این سؤال پیش می آید: در واقع و حقیقتِ امر، خداوند متعال مالکِ همه عوالم امکان است که روز محشر هم، جزئی یا فردی از آن عوالم می باشد، پس سبب چیست که در این آیه، مالکیت خود را بروز رستاخیز (یَوْمُ الدِّینِ) اختصاص داده است.

در جواب گفته می شود که اولاً، شاید جهت تعظیم و تفخیم این روز عظیم می باشد که قاضی آن روز خود وجود متعالِ الهی، و بر فراز منبر وسیله اش رسول اکرم (ص) و ترازوی عدل آن بدست مولا امیرالمؤمنین و شفاعت آن با اذن باری تعالی در اختیار حضرت زهرا ی مرضیه و اولاد برحقش ائمه معصومین علیهم السلام خواهد بود.

و ثانیاً، ممکن است به این لحاظ باشد که تفرد مالکیت در آن روز مر خدا را است و

بس.

«لَیِّنَ الْمُلْکُ الْیَوْمَ؟ (الْمُؤْمِن ۱۶) (قُلْ) «لِلَّهِ الْوَحْدُ الْقَهَّارِ».

بر خلاف این دنیای دون، که در اینجا مجازاً و از روی نادانی و غفلت مدّعیان مالکیت زیادند.

در قرآن کریم برای روز قیامت بطور صریح و غیر صریح اُسامی زیادی یاد شده است که هر کدام از آنها به مناسبتی است، و اگر چه ذکر همه آنها در این مختصر موجب اُطْناب می شود، ولی جهت تذکرِ ذکرِی و علاج واقعه قبل از وقوع آن، و بیداری از خواب غفلت، و استدبار از دنیایِ دون و گذران، و استقبال از منزل همیشگی و جاویدان. خواستم تعدادی از آنها را در این مختصر ذکر نمایم،

۱- یَوْمُ الْقِيَامَةِ: «أَنْتُمْ تُوقَفُونَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ (آل عمران ۱۸۵)» یعنی: براستی روز قیامت همگی به جزای اعمال خودتان خواهید رسید، چون در آن روز همه پس از سالها و قرن‌ها خوابیدن در قبرهایشان، قیام خواهند نمود و بپای حساب کشیده خواهند شد.

۲- یَوْمُ الْفَصْلِ: مانند «هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ. (الْصَّافَات ۲۱)»، یعنی این است روز حکم شما، که آن را تکذیب می کردید. زیرا در آن روز خداوند «أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» بین بندگان خود بحق، حکم خواهد فرمود:

۳- یَوْمُ الْآزِفَةِ: «أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ. (الْمُؤْمِن ۱۸)» یعنی: ای رسول ما، مردم را از روز آزفه «قیامت» بترسان، آزفه بمعنی نزدیک شونده است و روز رستاخیز روز بروز و ساعت به ساعت به ما نزدیکتر می شود.

۴- یَوْمُ الْحَسْرَةِ: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ. (مريم ۳۹)» یعنی: و (ای حبیب ما) آنان را از روز حسرت (قیامت) بترسان، زیرا در روز قیامت همه از مؤمن و غیر مؤمن در حسرتند، مؤمنان از اینکه چنانچه عبادت و اطاعت نکردند تا درجاتِ بهتری را در بهشت

دارا شوند و گناهکاران از این بابت که چرا مرتکب گناه شدند تا بعد از آلهی گرفتار آیند.

۴ و ۵ - خَافِضَةٌ و رَافِعَةٌ: مانند «خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ» (الواقعة ۳) «چون در روز (قیامت)

گناهکاران ذلیل و سرافکنده و مؤمنان عزیز و سربلند خواهند بود.

۶ - الْوَاقِعَةُ: مانند «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» (الواقعة ۱) «چون در روز قیامت، واقعه بزرگی

خلقت، که همانا حضور همه جنبندگان برای حساب در عرصه محشر است بوقوع خواهد

پیوست.

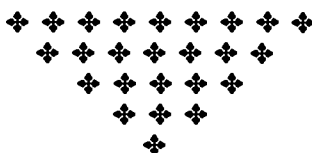
۷ - الرَّاجِفَةُ: مانند «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» (النازعات ۶) «چون هیبت روز قیامت، تن ها و

جانها را به لرزه و اضطراب خواهد آورد.

الرَّاجِفَةُ: بمعنی لرزاننده است.

چنانکه یاد آور شدیم روز قیامت در قرآن کریم به اسامی زیادی یاد شده است که در

این مختصر بذکر نامهای فوق اکتفا شد.



تفسیر آیه مبارکه إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

تفسیر امام حسن عسکری (ع): در تفسیر این فقره شریفه آمده است: که خدای

متعال خطاب به بندگانش می‌فرماید:

ای کسانی که به آنان نعمت داده شده است بگوئید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» و بگوئید ای

خداوندی که به ما نعمت داده‌ای: تو را با اخلاص و توحید و با ذلت و فروتنی و بدون ریا

و تزویر عبادت می‌کنیم.

۲- و از حضرت امام صادق علیه السلام وارد است که فرمود: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی

خدایا تو را در مقابل عوض و پاداش عبادت نمی‌کنیم، آنچنانکه مردم نادان تو را برای

گرفتن عوض عبادت می‌کنند و چنانکه مشهور است:

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: إلهي مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي

جَنَّتِكَ، بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ. یعنی: پرودگارا تو را از جهت ترس از دوزخت

و یا طمع بر بهشت عبادت نکردم بلکه تو را شایسته عبادت یافتیم. پس عبادتت کردم.

البته: مفهوم فرمایش مولا امیرالمؤمنین علیه السلام این نیست که: دوزخ خداوند قهار مایه خوف، و بهشت برین آن رحیم کریم مستوجب خواهش نفس نیست، بلکه اینها هر دو به جای خود صحیح است، ولی عبادت برای آنها نیست، بلکه فقط برای خدا است.

«أَيَّاكَ نَعْبُدُ» فقط و فقط تو را عبادت می کنیم.

۳- تلاوت کننده این سوره مبارکه، در آیات قبل از آیه «أَيَّاكَ نَعْبُدُ» صفات کمال و جمال و جلال حق را متذکر می شود. و در برابر آنهمه کبریا و جلالت با آن صفاتی که فقط اختصاص به درگاه او دارد، در خود، یک نوع انخفاض و حقارت ذاتی احساس می نماید، و بی اختیار، اقرار بعبودیت و تذلل خود می کند و می گوید: «أَيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی: بارالها، فقط در برابر تو که مستجمع جمیع صفات کمال و شایسته ستایش و سپاس، و بخشنده و مهربان، و مالک روز جزا هستی سر عبادت فرود می آورم و جبین ذلت و انقیاد بر زمین می سایم.

فقط تو را عبادت می کنم و بس، و در عبادت هیچ شریک و بدیلی برای تو قرار نمی دهم.

۴- در ابتدای شروع، در تلاوت این سوره مبارکه، آدمی در برابر آنهمه کبریا و عظمت خداوند ذوالجلال، حالت غیبت را دارد و گویا در پس در آستانه بارگاه حق قرار گرفته و هنوز اجازه ورود و حضور نیافته است ولی پس از ثنای خداوند متعال و اقرار و اعتراف به صفات جلال و جمال او با لسان، و نقش نمودن آن معانی بر صفحه جان، تدریجاً یک حالت انکشاف و انجلا برای او حاصل می شود و در بهای بارگاه حق، بسوی او بازمی گردد و پرده های اسرار جلوه گاه یار به کنار می رود، به نحویکه در خود، شایستگی سائیدن روی بر آن آستانه را می بیند و اهلیت حضور و خطاب پیدا می کند، و بی اختیار از

غیبت به خطاب التفات نموده و می‌گوید «اَیُّاکَ نَعْبُدُ» و به درجه‌ای می‌رسد که: برای او، علم به عیان و خبر به شهود و غیبت به حضور مبدل می‌شود. و در اینجا است که «هُوَ، اَیُّاکَ، (ویا.) او، تو، می‌گردد.

۵- چون مقام شامخ عبودیت: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوِيَّةُ» به جز با مساعدت و یاری رَبِّ الْأَرْيَاب، و ذات غنی مستجمع جمیع کمالات، برای بنده ذلیل حاصل نمی‌شود، بدان سبب پس از ذکر «اَیُّاکَ نَعْبُدُ» بلافاصله می‌گوید: «و اَیُّاکَ نَسْتَعِينُ».

یعنی: ای خداوند مهربانم، در عبادتِ (و در تمام امورم) فقط از تو کمک می‌گیرم، چون: «رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» فقط تو هستی، پس در دنیا و آخرت مسأله استعانت بر بندگان، مخصوص تست و دستِ احتیاج و نیاز، فقط بسوی بنده نوازِ تو باید باز نمود.

رسول اکرم (ص) به معاذ که یکی از اصحاب آن بزرگوار بود می‌فرماید: ای معاذ سوگند به خدا، تو را خیلی دوست دارم و به تو وصیت می‌کنم که پس از هر نماز این دعا را ترک نکنی: «اَللّٰهُمَّ اَعِنِّيْ عَلٰی ذِكْرِكَ وَ شُكْرِكَ وَ حُسْنِ عِبَادَتِكَ». یعنی: بارالها، مرا بر ذکر و شکر و حُسنِ عبادتت یاری فرما.

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام در ذیل خبر فوق آمده است:

اَیُّاکَ نَسْتَعِينُ عَلٰی طَاعَتِكَ وَ عِبَادَتِكَ وَ عَلٰی دَفْعِ شُرُورِ اَعْدَائِكَ وَ رَدِّ مَکَايِدِهِمْ وَ الْحَقَامُ عَلٰی مَا اَمَرْتُ

یعنی: پروردگارا فقط از تو یاری می‌طلبیم، بر اطاعت و عبادتت و بر دفع شرها و ردّ کیدهای دشمنانت، و بر اُستقامت بر آنچه (ما را بدان) امر فرموده‌ای.

۶- در آیه مبارکه «اَیُّاکَ نَعْبُدُ».

کلمه «أَيَّاكَ» ضمیر منفصل مفعولی است.

و کلمه «نَعْبُدُ» فعل است و فاعل آن ضمیر «نَحْنُ» می باشد که در آن مستتر است.

و طبق قواعد ادبیات عرب، شایسته، چنان بود که اول فعل و فاعل و سپس ضمیر

مفعول، ذکر شود و آیه مبارکه فوق به این صورت بوده باشد: «نَعْبُدُكَ» و در اینجا اعراض

از قاعده فوق و آوردن ضمیر مفعول «أَيَّاكَ» قبل از فعل و فاعل، «نَعْبُدُ» و ادای آن

به صورت: «أَيَّاكَ نَعْبُدُ» جهت اشاره به یک نکته مهم و بسیار لطیف ادبی است و آن عبارت

از: اُنْحَصِرْ وَ اُخْتَصِصْ عِبَادَتِ، فقط برای «اللَّهُ» است.

زیرا، در علوم بلاغت قاعده ای داریم و آن اینستکه: «مَقْدَمٌ دَاخِلٌ فِي شَيْءٍ كَقَوْلِهِ حَقٌّ أَن

تَأْخِيرُ شَيْءٍ أَفَادَهُ حَصْرٌ مِمَّا يَأْتِيهِ». «تَقْدِيمُ مَا حَقُّهُ التَّأْخِيرُ يُفِيدُ الْحَصْرَ».

۷- در آیه مبارکه: «وَ أَيَّاكَ نَسْتَعِينُ» نیز جهت اِختصاص اُستعانه و یاری، فقط به خداوند

قادر متعال قاعده فوق مراعات گردیده است:

یعنی، خداوند، فقط از تو یاری می طلبیم و از تو اُستعانت می جوئیم.

۸- در آیه مبارکه مورد بحث: «أَيَّاكَ نَعْبُدُ وَ أَيَّاكَ نَسْتَعِينُ» با اینکه گوینده این کلمات یک

شخص واحد است ولی افعالی که به او منسوب شده است (نَعْبُدُ وَ نَسْتَعِينُ) به صورت جمع

آمده است. در حالیکه باید گفته شود «أَعْبُدُ وَ أَسْتَعِينُ». و در سر این مسأله چند احتمال

ذکر کرده اند که از آن جمله است:

اینکه: بنده در حین عبادتش، با لسان حال، به درگاهِ رَحْمَنِ، عَزَّ وَ جَلَّ می کند:

بَارَأْنَاهَا: عبادت من از نظر ظاهر و باطن لیاقت تقدیم به درگاهت را ندارد. چون، از نظر

ظاهر، بسیار حقیر و قلیل و از نظر باطن مخلوط با قصور و تقصیر است. پس این «بِضَاعَتِ

مُزْجَاة» را با عبادتِ تمامِ درگاهِ می آمیزم و در یکجا با صیغه جمع ذکر می کنم تا شاید شایستگیِ درگاهِ با عظمت را داشته باشم.

و شاید، سر آن، احتمالِ احتراز از وقوع در کذب است. زیرا، ما بندگانِ غیر معصوم و مُسیئ، از این مسأله مأمون نیستیم، که گاهی نیز در برابرِ اهل دنیا بنحوی از آنحاء خاضع شویم و از آنها طلبِ حاجت نمائیم، و از آنانی که خودشان نیز، مانند ما، عاجز و مالکِ هیچ چیز خود، از نفع و ضرر و حیات و مرگ و حشر خویشتن نیستند طلبِ استعانت نمائیم.

پس با چه جسارتی می توانیم خودمان، بالانفراد این اُدعای بزرگ را داشته باشیم و در پیشگاهِ حضرت حق بگوئیم: «پروردگارا فقط تو را عبادت می کنم و از تو استعانت می جویم» و به همین علت، این عبادتِ بی اعتبارِ خود را در کنارِ طَبَقِ عباداتِ خالصِ اُولیاءِ الله قرار می دهیم تا در یکجا تقدیم درگاهِ مالکِ دنیا و آخرت گردد. و از احتمال وقوع در کذب در امان باشیم.

و نیز در سر جمع آوردن فعلهای آیه مورد بحث، غزالی چنین گفته است که: این سوره غالباً در نماز قرائت می شود و نماز جماعت برتر از نماز انفرادی است و بهمین جهت فعلها به اعتبار جماعتِ حاضر در نمازِ جماعت بصیغه جمع آورده شده است.

۹- در علت تقدیم فعلِ عبادت «تَعْبُدُ» بر فعل «اُستعانت» نیز وجوهی گفته اند که از آن جمله است:

اینکه عبادت و مخصوصاً نماز، امانتِ خداوند است در پیش بندگان. چنانکه: در آیه مبارکه می فرماید: «اَنَا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ

أَشْفَقْنَا مِنْهَا، فَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ ... الى آخر الآية (احزاب ۷۲) یعنی: ما بر آسمانها و زمین و کوههای عالم (قوای دانی و عالی ممکنات) عرض امانت کردیم ولی همه از قبولِ حملِ این بارِ سنگین امتناع نمودند و نوعی خوف آنها را فراگرفت. ولی انسان آن را حمل نمود...

و مقصود از امانت در آیه فوق به طوریکه از کلماتِ اَهْلَبِیتِ علیهم السَّلام در تفسیرِ آن، اُستفاده می‌شود. ظاهرش فرائض و بخصوص نماز، و باطنش مسأله ولایتِ خاندانِ نبوتِ علیهم السَّلام می‌باشد که اُنشاءالله شرح مفصل آن در محلّش خواهد آمد.

و چون ادای امانت، مخصوصاً اینکه امانتِ خدای ذوالجلال باشد به هر حال واجبست پس، اُولی بر تقدّم شد.

و نیز، چون عبادت از امورِ است که موجب تقربِ بندگان به پیشگاهِ اُلهی می‌گردد. ولی اُستعانت آن طور نیست، بنابراین مقدّم داشتنِ فعلِ عبادت بر فعلِ اُستعانت اولویت دارد.

و نیز: عبادت خواسته خدای متعال از بندگان، ولی اُستعانت، خواسته بندگان از درگاه اُلهی است.

و تقدیم خواسته خدا بر خواسته بندگان بر تری دارد.

أَلَى غَيْرِ ذَلِكَ از احتمالات، که در این مورد ذکر شده است و به جهت رعایت اختصار از ذکر غالب آنها خودداری شد.

۱۰- و در سرّ تکرار ضمیر «أَيَّاكَ» در آیه مورد بحث محملهای زیادی نقل

شده است که بنظر حقیر نظریه شهاب الدین آلوسی در اینمورد متین تر از همه آنها است، او می گوید: که عَلَّت تکرار ضمیر «اِنَّا كُنَّا» در اینستکه: حیثیت تعلّق عبادت بر باری تعالی غیر از حیثیت طلبِ اُستعانت و یاری از اوست. چون در اعانتِ خداوند مریدگان را حتماً وجود واسطه ای لازم است. بر خلاف عبادت، که در آن بودن واسطه بین عابد و معبود خلاف است و به جهت اختلاف این دو حیثیت ضمیر تکرار شده است.

تحقیق در معنای «عُبُودِيَّتْ»

عَبَدَ، يَعْبُدُ، از بابِ نَصَرَ، يَنْصُرُ و مصدر آن غالباً، به صورت عِبَادَةً و عُبُودِيَّةً، آمده است. و در قرآن کریم به چند معنی آمده است که اهم آنها به قرار ذیل است:

الف، بمعنی پرستش و توحید: چنانکه می فرماید: «وَاَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا. (النساء ۳۶)

یعنی: و خدا را به یکتائی پرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید.

ب، بمعنی اطاعت: مانند، «أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ، (یس ۶۰)» یعنی اطاعت از شیطان نکنید.

ج، بمعنی، ذَلَّت و حقارت، مثل، «أَنْ عَبَدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ. (الشعراء ۲۲)»

یعنی: (حضرت موسی، خطاب به فرعون می فرماید): و اینکه بنی اسرائیل را خوار و ذلیل نمودی.

د: بمعنی دُعا: چنانکه حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام در دعای وداع ماه مبارک

رمضان می گوید: وَقُلْتُ أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ أَنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ، فَسَمَّيْتُ دُعَايَكَ عِبَادَةً وَتَرْكُهُ أُسْتِكْبَارًا.

یعنی: و (خدایا خودت) فرمودی از من بخواهید تا من خواسته شما را اجابت نمایم، براستی آنهاست که از دعا بدرگاه من سرپیچی می نمایند و دوزخ خواهند شد، پس (ای خدای بزرگ) دعایت را عبادت و ترک آنرا اُستکبار نامیدی.

و اگر چه همه معانی فوق در آیه مبارکه «أَيُّكَ نَعْبُدُ» صادق است ولی معنای اوّل که همان پرستش خداوند با یگانگی است مورد نظر اصلی بخصوص در اصطلاحات فقهیه میباشد، مخصوصاً با قصد قربت.

یکی از مهمترین مقامات، و درجات مردان حق، در پیشگاه عظمت و کبریای الهی همان مقام عبودیت، یعنی اظهار نهایت خضوع و خشوع و احساس آخرین درجه حقارت و ذلّ می باشد. و هر قدر این احساس در بنده عمیق تر و بیشتر باشد، ترقیّات او در مقامات قرب سریعتر و زیادتر می گردد و به جایی می رسد که: «بجز خدا نبیند» ما اگر در زندگی اولیاء الله، بخصوص حضرات محمد و آل محمد علیهم السلام دقیق شویم، مشاهده می کنیم که سرتاسر عمر پرافتخارشان در عبادت حق گذشته و همیشه پیشانی انقیاد و اطاعت به آستان الهی داشته اند و البته این حالات آن بزرگواران که به ظاهر برای ما نقل شده، جنبه ارشاد و تعلیمیت داشته است، و اینکه عبادات آن بزرگواران در مقام خودشان، در درگاه خداوند ذوالجلال چگونه بوده است، عقول ما از درک آن عاجز است، چون مرتبه آنان باندازه نامحدود از مرتبه ما بالاتر است و هرگز دانی نمیتواند، مقام عالی را درک نماید.

«ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست»

ولی آنچه از آیات قرآن کریم و اخبار و آثار آن بزرگواران اُستنباط می‌کنیم اینستکه مقام عبودیت حقیقی آنان، همان مقام ولایتِ کلیهٔ الهیه است که منشاء و مرکز آن، حضرت خاتمِ انبیاء محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مظهر و جولانگاه آن حضرت مولای متقیان امیر مؤمنان و صدیقهٔ طاهره فاطمه زهرا و ائمهٔ معصومین علیهم السّلام بوده‌است «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ» و این مقام عبودیت و ربوبیت و ولایت همان مقام تربیت ظاهری و باطنی عوالم امکان با تعیین خداوند متعال و با واسطهٔ آن بزرگواران بوده‌است؛ و در عین حال آن بزرگواران لحظه‌ای از عبادت حق مستغنی و غافل نبوده‌اند. و بهمین جهت مقام شامخ عبودیت که در وجود حضرت ختمی مرتبت (ص) بوده‌است در تشهدِ نماز، قبل از مقام رسالت ذکر شده‌است «وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» و درجهٔ عبودیت حقیقی: عبارت از عروج از عرصهٔ ناسوت بذروهٔ لاهوت و مقام اَوَّذُنِي است و عبارتست از سَيْرٍ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ و بهمین جهت خداوند متعال در آیهٔ مبارکهٔ معراج «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ... (آسری ۱) یعنی: منزّه است خداوندیکه (در شب معراج) سیر داد بنده‌اش را...» پیامبر گرامی خود را با صفتِ عبودیت یاد کرده‌است نه با صفتِ رسالت.

ولی، مقامِ رسالت مرحلهٔ نزول و سَيْرٍ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ می‌باشد و در این مورد خدای ذوالجلال می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ ... (الفتح ۲۸) یعنی اوست خداوندیکه رسول خود را با قرآن و دین حق به عالم فرستاد» و این فرستادن که با فرستادن قرآن توأم است سیر نزولی است. و پروردگار عالمیان در همهٔ آیاتیکه دربارهٔ فرستادن قرآن یاد فرموده آنرا با کلمات (أَنْزَلْنَا، وَنَزَّلْنَا) و امثال آنها ذکر کرده‌است.

و از اینجا است که از حضرات معصومین علیهم السّلام مأثور است که درباره نماز که بارزترین نمونه عبادت است فرموده اند: «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ». یعنی: نماز معراج مؤمن است.» زیرا نماز، شامل عبودیت، و عبودیت، شامل صعود و عروج به درگاه حق می باشد، منتها این معراج در هر کس نسبت بدرجة عبودیت و شایستگی او می باشد. و البته معراج مؤمن در حال نماز با معراج رسول اکرم (ص) فرق می کند، زیرا معراج مؤمن نماز گذار، در همان حالت نماز و عبادت اوست بدون اینکه از جای خود حرکت کند و جسم و بدنش عالمی را طی نماید و شاید روح او حرکاتی صعودی بسوی حق داشته باشد.

در صورتی که بعقیده ما معراج رسول اکرم ص با جسم و روح شریف خودش توأماً بوده است و با همان جسم مقدّسش بدون کم و کاست، تمام عوالم امکان را زیر اقدام مبارکش گذارده و بمقام شامخِ اَوْ اَذْنِی رسیده است و بعقیده ما، معراج روحانی و یا معراج در حال خواب و سایر اباطیلی که در اینمورد نسبت به معراج رسول اکرم (ص) گفته اند، و یا به بعضی از علما نسبت داده اند، کفر محض و انکار صریح قرآن است.

حضرت مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام را درباره عبودیت حقیقی کلامی بسیار دقیق و بلیغ می باشد که تیمّنا و تبرّکا آن کلام را در اینجا ذکر می نمایم:

آن بزرگوار در این باب به درگاه خداوند ذوالجلال عرض می نماید:

«كُنِيَ بِي فَخْرًا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كُنِيَ بِي شَرَفًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا، اَللّهُمَّ اِنِّي وَجَدْتُكَ اِلَهًا كَمَا اَرَدْتُ، فَاجْعَلْنِي عَبْدًا كَمَا اَرَدْتُ.»

پروردگارا، از نظر افتخار، این برای من کافیست که «عبد» تو باشم و از نظر شرف این برای من کافیست که تو «رَبِّ» من باشی.

بارألها: من تو را آن طوری که می خواستم اِلاه خود یافتم. تو هم مرا آن طوری که می خواهی بنده خود گردان.

در تفسیر ابو حامد جرجانی آمده است:

یکی از صادقان به بازار شد تا غلامی بخرد. بنده ای پیش آوردند، از او پرسید: چه نام داری؟ گفت: فلان.

گفت: چه کار کنی؟

گفت: فلان.

گفت: این را نمی خواهم.

دیگری را آوردند، از وی پرسید: چه نام داری؟

گفت: آنچه توأم خوانی.

گفت: چه خوری؟

گفت: آنچه توأم دهی.

گفت: چه پوشی؟

گفت: آنچه توأم پوشانی.

گفت: چه کار کنی؟

گفت: آنچه تو فرمایی.

گفت: چه اختیار کنی؟

گفت: بنده را با اختیار چه کار.

ای فرزندِ آدم، انصاف ده، تو که دعوی بندگی خدا می کنی و او را پروردگار و منعم خود

می‌دانی، و اعتقاد و اذعان داری که همه کارهای او از روی حکمت می‌باشد آیا به قضا و قدرِ الهی تسلیم و رضا هستی؟ و آیا هر روز و هر ساعت صدها و هزارها چون و چرا نمی‌کنی؟ و با وصفِ این، باز نام خود را بنده می‌گذاری؟ آیا این است معنی بندگی؟

«سخنی پیرامون جبر و اختیار»

در کلام ابو حامد جرجانی بلکه در همه این بحث اندک تشابهی هست: و بعضی چنین پندارند که مقصود از کلمات فوق، نفی اختیار از مخلوقات و اَلْعِيَاذُ بِاللَّهِ، اَثْبَاتِ جبر است. بلکه، این چنین نیست و مقصود، اَثْبَاتِ نهائی‌ترین درجه بندگی که همانا رضا بقضاست می‌باشد و الا هر انسان ذی شعوری، اگر اندکی در حرکات و سکنات و گفت و شنود و سایر اعمال خود، دقیق باشد، خود اقرار می‌نماید که تمام کارهای او، از روی اختیار است.

ای که گوئی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم

و البته این اختیار به معنای (تفویض) نیست که معتقد باشیم، خداوند متعال دست از ملک خود کشیده و همه اختیارات را به مخلوقاتش واگذار نموده است. بلکه: خداوند اختیار به ما داده است و در عین حال، در مقام سلطنت و الوهیت خود باقیست و نظارت کلی بر عالم و عالمیان دارد، به مطیعان توفیق می‌دهد، و از عاصیان سلب توفیق می‌نماید و عدل مطلق هم در همین است: که به هر کس آن داده شود که شایسته آن است.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ «لَا جَبَرَ وَلَا تَفْوِیْضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» یعنی میان خالق و مخلوق: نه جبر است و نه تفویض بلکه امریست میان این دو امر، که توضیحش را بطور اجمال در سطور بالا بیان نمودیم.

مخفی نماند، که در مسأله جبر و اختیار سخن ها گفته شده و کشمکشها گردیده و کتابهای قطور برشته تحریر درآمده است که این مختصر را مجال نقل آنها نیست و اجمال همه آنها در کلام حضرت امام صادق علیه السّلام بطور صحیح و قاطع آمده است.

وَالْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ.

و به عنوان حسن ختام و ازاله هرگونه شک و ابهام در این مقام، کلامی از مولا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام از نهج البلاغه نقل می شود:

پس از بازگشت از جنگ صفین یکی از اصحاب مولا امیر المؤمنین علیه السّلام از حضرتش سؤال نمود، آیا رفتن ما به جنگ، با اهل شام، بقضا و قدر از جانب خدا بود؟ یعنی (آیا این جنگ بخو است و اراده خدا، واقع شده است؟).

امام علیه السّلام فرمود: سوگند به خدائی که دانه را از زیر خاک شکافت و انسان را آفرید بجائی قدم نگذاشتیم و به درّه ای سرازیر نگشتیم مگر به قضا و قدر (اراده حق).

آن شخص عرض کرد: پس رنج ما در این سفر پاداشی نداشته است؟ «چون به اختیار نبوده است».

حضرت فرمود: خداوند در رفتن و بازگشتن (از این جنگ) اجر و پاداش شما را بزرگ گردانیده است. زیرا شما در هیچ حال مجبور نبودید.

آن شیخ گفت: «چگونه ما مجبور نبودیم؟» در حالی که، قضا و قدر ما را (بسوی این جنگ می راند).

مولا امیر المؤمنین در جواب فرمود:

وَحَكِّ! لَعَلَّكَ طَنَنْتَ قَضَاءَ لَازِمًا، وَقَدَّرَ آخِثًا، وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ، كَذَلِكَ، لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ. وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعْدُ، إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَحْذِيرًا، وَنَهَاَهُمْ تَحْذِيرًا، وَكَلَّفَ

يَسِيرًا، وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا، وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا، وَلَمْ يُغْصِ مَغْلُوبًا، وَلَمْ يُطَعْ مُكْرِهًا، وَلَمْ يُزِيلِ الْأَنْبِيَاءَ لِعِبَاءٍ، وَلَمْ يُزَلِّ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عِبْتًا، وَلَا خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بِأُطْلًا.

(ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا، قَوْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ).

یعنی: (خدا بتو رحم کند!) شاید بگمان تو، (مقصود من از کلمه قضا)، قضاء لازم، و قدر حتمی خدا (که قطعاً باید انجام گیرد) می‌باشد!...

ولی اگر مسأله، آنچنان بود که تو تصوّر کرده‌ای، در آن صورت (قانون) پاداش و کیفر باطل می‌شد، و موضع نوید دادن (در برابر کارهای نیک) و ترسانیدن (از عاقبت اعمال ناروا) ساقط می‌گردید.

خداوند سبحان به بندگانش امر فرموده (و در برابر انجام اوامرش) بآنان اختیار داده است و آنها را نهی فرموده «نه به منظور اینکه خودشان را حتماً از منهیات باز دارند، بلکه نهی آن پروردگار حکیم» جهت برحذر داشتن آنها (از سقوط در هَلَکات بوده است) و آنان را تکلیف فرموده (باموریکه در توان دارند و برایشان) آسان است و به آنها کارهای دشوار را (که خارج از حدّ توانائیشان می‌باشد) تکلیف نفرموده است. و به آنان در برابر (عبادات و اطاعات) اندک، پاداشهای بسیار عطا فرموده است.

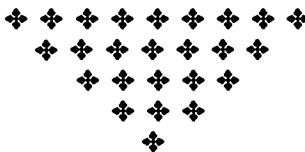
نافرمانی عاصیان (در برابر آن قادر متعال نه از لحاظ اینستکه مغلوب نافرمانان شده باشد. و فرمانبرداری مطیعان نیز از روی جبر و اکراه به آنان نبوده است.

انبیاء و پیامبران را، به عنوان بازی نفرستاده و کتابهای آسمانی را به طور

بیهوده نازل نفرموده و آسمانها و زمین و آنچه را در آنها قرار دارد بیجا نیافریده است.

و این مسأله (جبر و عوارض عقیدتی آن) گمانِ باطل کفار است، پس آتش جهنم باد بر کافران.

واقعاً، اگر شخص بصیر در بیانات، امیر مؤمنان علیه السلام که در سطور بالا گذشت دقیق شود، در هر جمله از جملات بلیغ و پرمحتوای آن، مسأله «الْأَمْرُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» را به طور روشن و واضح و بدون اینکه نیاز به برهان دیگر باشد، ملاحظه می نماید.



تفسیر آیه مبارکه إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

۱- در کتاب اَلْمَعَانِي و تفسیر الامام العسکری علیه السّلام در تفسیر آیه مبارکه:

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» از حضرت اُمّام صادق عَلَیْهِ السّلام منقولست که آنحضرت فرمود:

«أَنْتِ أَرْشَدُنَا لِلزُّوْمِ الطَّرِيقِ الْمُوَدِّيِّ إِلَى مُحِبِّكَ وَ الْمُبْلَغِ إِلَى جَنَّتِكَ وَ الْمَانِعِ مِنْ أَنْ نَتَّبِعَ أَهْوَاءَنَا فَتَغْطَبَ، أَوْ أَنْ نَأْخُذَ بِأَرَائِنَا فَتَهْلِكَ.

یعنی: (بارالها) ما را به سلوک راهی که به محبت و بهشت تو می‌رساند و دوری از تبعیت خواهشهای نفسمان و عمل کردن به آراء خودمان که مایه هلاکتمان می‌گردد، هدایت فرما.

۲- فقیه: بِأَسْنَادِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» قَالَ: أَوَدُّ لَنَا تَوْفِيقَكَ الَّذِي بِهِ أَطْعَمْنَاكَ فِيهَا مَضَى مِنْ آيَاتِنَا حَتَّى نُطِيعَكَ فِي مُسْتَقْبَلِ أَعْيَارِنَا.

یعنی: امیرالمؤمنین (ع) فرمود: بارألها آن توفیقی را که برای اطاعتت در گذشته به ما عطا فرمودی تا عبادت کنیم، در آینده نیز آن را برای ما ادامه بده.

و در مورد ذکر آیه مبارکه: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» در حین قرائتِ سورۃ مبارکه «الْحَمْدُ» و بخصوص در اثنای اقامه نماز، ممکن است به بعضی از اذهان خطور نماید که: کسی که در حال قرائت سورۃ حمد و یا در حال بیادداشتن نماز است، حتماً بر سبیل هدایت و بر صراط مستقیم می باشد نه به یک چنین توفیقِ عظیمی رسیده است و دیگر به اُستعانه از درگاهِ خدا جهتِ وصول به «صراط مستقیم» نیازی نیست و در واقع تحصیل حاصل است. عرض می کنم: که جواب آن، از مضمونِ روایتِ دَوّم، منقول از مولا امیرالمؤمنین که در سطور فوق بنظر مطالعه کنندگان رسید، بدست می آید و تفصیلش اینست که: بنده، در تمامِ آموزش و در همه حالاتش لحظه به لحظه به امداداتِ باطنی و هدایتِ حق، نیازمند است، یعنی، در تمام لحظاتِ حیات، لازم است که توجّهاتِ اُلّهی نسبت به او تجدید یابد و ادامه داشته باشد. و با این دستگیری های پی در پی و مجدّد و مستدام، از ادامه سلوک در راهِ راست و صراطِ مستقیم باز نماند.

برای مثال: سالم بودنِ جسم کافی نیست، بلکه مهمّ ادامه سلامت در بدن انسان است و آنهم مستلزم کمک های مداوم و بلا انقطاع برای شخص سالم است، مانند: سالم بودن محیطِ زیست، و تنفس و تغذیه صحیح و حفظ نظافت و بهداشت و دوری از عوامل میکروبزا و صدها و هزارها، از این عوامل که برای شخصِ سالم در هر لحظه و ساعت و روز و ماه و سال در تمام مدّتِ حیاتش لازم است، و با قطع، یا ضعفِ یک، یا چند از این عوامل، بیماریهای خطرناک بلکه مرگ، به همان انسانِ سالم حمله ور می شود.

و بهمین قیاس است، سلامت دین و ایمان. که مهمتر از خودش، استدامه آن است و اگر یک لحظه توفیق قطع شود، با وجود عوامل بسیار زیاد و فریبنده و خطرناک ضدّ دینی که بوسیله ابلیس آدم روی و شیاطین جنّ و انس، که به مراتب مهلک تر از میکربهای امراض ظاهریست و در محیط ما بسیار فراوان است، شخص مؤمن و سالک راه راست، ناگهان پایش می لغزد و به دره بی ایمانی که هلاکت و مرگ واقعیست سرنگون می شود. «نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ سُوِّ الْعَاقِبَةِ».

بخصوص که عوامل بیماریهای معنوی خیلی بیشتر از عوامل امراض ظاهریست و غالب آنها در وجود خود انسان مأوی گزیده و برای بدست آوردن فرصت مناسب جهت حمله و نابود کردن دین و ایمان در کمین نشسته اند!... مانند: «خودپرستی و شهوت پرستی و شهرت پرستی و نفس پرستی» که همه آنها و صدها عوامل دیگر، نظیر آنها ضدّ «خداپرستی» و توحید می باشد و انسان هر لحظه در معرض حمله یکی یا همه آنها قرار دارد. و اگر ایمان ما را دشمنی به غیر از «نفس آماره» نبود، همین دشمن خطرناک و بی آمان، برای نابودی ایمان ما کافی بود.

پس مهمترین و با ارزش ترین نعمتی که می باید در هر نفس از درگاه خداوند کریم طلب نمایم، همانا، اُستدامه هدایت و اُستقامت بر سلوک در صراط مستقیم می باشد و بهمین جهت سید الموحّدین مولا امیر المؤمنین: که طیب واقعی قلوب و نفوس و ایمانهای ما و همه عالمان است، در حدیث منقول در فوق می فرماید: «أَدِمُّ لَنَا تَوْفِيقَكَ الَّذِي بِهِ أَطَعْنَاكَ، اِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ ... یعنی: «بارالها» آن توفیقی را که با آن، اطاعت از درگاه تو نمودیم، برای ما بندگان ضعیف ادامه بده، تا اینکه تا پایان عمر، با سلامتی

ظاهری و باطنی و جسمی و روحی این راه را، ادامه بدهیم و مانند اشخاصی نباشیم که پس از سالها، عبادت و اطاعت و برخورداری از هدایت، ناگهان در اثر غرور و نخوت و یا بی‌مبالاتی و غفلت و یا روی آوردن به شهوت و شهرت، توفیق از آنان سلب گردیده، از صراط مستقیم، منحرف و در وادی تاریک سرگردانی گم شده و بدره بی‌ایمانی سرنگون گردیده‌اند.

جلال الدین سیوطی که از اعظم علمای عاقله و مؤلف تفسیر «الذّر المنثور» می‌باشد، در کتاب «أَلْأَثْقَان» نقل می‌کند:

که در زمان خلافت عمر، سفیری از طرف قیصر روم، به‌مدینه آمده، و پیغام آورد که: شما، ما را به سوی دین اسلام دعوت می‌کنید در حالیکه خودتان در دین خود و صحت آن شک و تردید دارید!...

گفتند، چطور، و تو این مطلب را از کجا می‌گویی؟

گفت: مگر نه اینستکه، شما مسلمانان هر روز در نمازهای خودتان می‌گویید: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ = خدایا، ما را براه راست هدایت فرما.» و در واقع، اگر شما خود را بر سبیل هدایت و صراط مستقیم، که همان دین حق است میدانید این طلب هدایت، از درگاه خدای متعال، برای چیست؟

خلیفه! و حضار مجلس همگی متحیر ماندند و نتوانستند جوابی بدهند!...

مسأله را به (باب علم نبی مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام) عرضه داشتند حضرت فرمود: مراد از «أَهْدِنَا» آنست که: بنده از درگاه حق تقاضا می‌کند و می‌گوید: پروردگارا! همانطوری که به‌ما توفیق عنایت فرمودی تا در گذشته و حال، عبادت و بندگی

تو را بجا آوریم. در آینده نیز همان توفیق را رفیقِ ماگردان تا در بقیّه عمر نیز همان راه را ادامه دهیم و عبادتِ تو کنیم و بر صراطِ مستقیم، پایدار و استوار بمانیم.

۳- فقیه: روایت با اسنادش از مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام است، که در تفسیر آیه «اُهِدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ» فرمود: «صراطِ مستقیم» عبارت از طریق به سوی معرفت خدا است. و آن دو راه است، یکی در دنیا و دیگری در آخرت.

اما در دنیا: عبارتست از راهی که پائین تر از غلّو و بالاتر از تقصیر باشد (حدّ وسط) و استقامت و ثبات در میان این دو حدّ.

و اما در آخرت: عبارتست از: راهِ مؤمنان به سوی بهشت.

تفسیر کلام مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام در حدیث بالا که می فرماید: «صراط در دنیا، راهیست که: پائین تر از غلّو و بالاتر از تقصیر باشد»، اینست که: شخصِ مؤمن درباره مقاماتِ اَهْلِیَّتِ نبوّت علیهم السّلام، غلّو نکند، یعنی: به یکی یا همه آن بزرگواران اَلْعِیَاضُ بِاللّهِ، نسبت اُلوهیّت ندهد و آنان را بعنوان «خدا» پرستش نکند، که البته این چنین عقیده‌ای شرک است و معتقد به آن کافر و اهل دوزخ می باشد و مولا امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین علیهم السّلام این افراد را لعن نموده اند «لَعَنَهُمُ اللّهُ». و همچنین جزو طائفه مُقَصِّرِیْنَ خَذَلَهُمُ اللّهُ نباشد. و درجاتِ عالیّه و مقاماتِ متعالیه ایرا که خداوند کریم، برای این معصومین چهارده گانه، که واسطه اعظم بین حقّ و خلق و قطب دائره امکان و مقصود واقعی از خلقت جهان و جهانیان می باشند. انکار نکند.

و حضرت اُمام صادق علیه السّلام فرموده است که انکار، برابر شرک است و منکرین

مقاماتِ عالیّاتِ اَهْلِیَّتِ عصمت علیهم السّلام حتماً اهل دوزخ و مستوجب لعن می باشند.

۴- علی بن ابراهیم قمی: با اسنادش، حدیث: از ابی بصیر از حضرت امام صادق علیه السلام است، که آنحضرت در تفسیر آیه مبارکه مورد بحث فرمود:

«الصَّراطُ الْمُسْتَقِیْمُ» عبارت از، امیرالمؤمنین و معرفت امام (ع) است. و نیز در:

۵- فقیه با اسنادش، از عبدالله حلبی، از امام صادق (ع) روایتی با همان مضمون فوق نقل شده است.

۶- فقیه، با اسنادش، ثابت ثمالی از حضرت سیدالساجدین، امام علی بن الحسین علیهما السلام، حدیث کرده است، که آنحضرت فرمود:

«نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ نَحْنُ الصَّراطُ الْمُسْتَقِیْمُ وَ نَحْنُ عَیْبَةُ عَلِمِهِ وَ نَحْنُ تَرَاجِمُهُ وَ خِیْهِ وَ نَحْنُ أَرْكَانُهُ، تَوْحِیدِهِ وَ نَحْنُ مُؤَضِّعُ سِرِّهِ».

یعنی: امام سجاد فرمود: ما دربهای خدا هستیم و ما صراط مستقیم می باشیم و ما گنجینه علم خدا هستیم و ما رساننده وحی او هستیم و ما پایه های توحید او هستیم و ما محل سر او می باشیم.

۷- تفسیر ثعلبی: با اسنادش از مسلم بن حیان از ابی بریده از حضرت رسول اکرم (ص) در تفسیر آیه مبارکه «أَهْدِنَا الصَّراطَ الْمُسْتَقِیْمَ» روایت شده است که آنحضرت فرمود: صراط: محمّد و اهلبیت اوست.

۸- مناقب خوارزمی، روایت با اسنادش از حضرت امام باقر و حضرت امام صادق علیهما السلام است که در تفسیر «فَإِنَّ هَذَا صِرَاطِي فَاتَّبِعُوهُ» = یعنی: (خدای متعال می فرماید) اینست راه راست من، پس از آن پیروی کنید (انعام ۱۵۳). آن دو بزرگوار فرمودند: «الصَّراطُ الْمُسْتَقِیْمُ» الامام.

و در تفسیر «و لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ... (انعام ۱۵۳) یعنی و از راههای دیگر پیروی نکنید که موجب انحراف شما از راه راست خداوند می‌شود» فرمودند: یعنی غیر از امام (ع) از شخص دیگری پیروی نکنید که از راه خدا (سَبِيلِهِ) برکنار می‌شوید، و «نَحْنُ سَبِيلُهُ» یعنی راه و سبیل به سوی خدا، ما آل محمد (ع) می‌باشیم.

۹- مناقب ابن شهر آشوب: روایت با اسنادش از ابن عباس است که در تفسیر آیه مبارکه «اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» گفت: ای مردم، بگویند: خدایا، ما را به سوی محبت محمد و اهلیت او هدایت فرما.

آنچه از مضمون تمام روایات فوق که به عنوان نمونه از اُساتید بزرگوار قرآن، از طریق فریقین، در تفسیر آیه مبارکه «اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» نقل گردید، استنباط می‌شود، اینستکه: «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» عبارت از شناخت حضرات محمد و آل محمد علیهم السلام، با نورانیت و التزام به ولایت مطلقه و اقرار به فضائل و مقامات عالیات آن بزرگواران می‌باشد، و این درجات عالیات را خداوند متعال برای ایشان قرار داده‌است و هیچ موجودی از اولین و آخرین در آن مراتب همدوش و شریک آنان نمی‌باشد و همه جهانیان در تحت لوای ولایت کلیه آن بزرگواران قرار دارند.

و همچنین. (صراط مستقیم) عبارتست از پیروی از مکتب و معالم و رهنمودهای آن اُساتید اُلهی در امور عقیدتی و عمل به احکام شرعی، به‌طوری که مذهب آن بزرگواران را که عبارت از مذهب حقه اُثنا عشریه می‌باشد، لساناً و قلباً و عملاً تبعیت و اجرا نماید، که صراط مستقیم و ره رستگاری و طریق بهشت، همین است و بس. و برای نجات در دنیا و آخرت و محفوظ ماندن از لغزش و انحراف راهی جز طریق اهلیت نمی‌باشد و اگر

هم به فرض باشد، بازگشت همه آنها که کوره راهی بیش نیستند به این شاهراه است، مرحوم حسینی تبریزی (سعدی الزمان) چه خوب سروده است:

طُرقِ بسوی خداوند، گر چه بسیار است ولی، طریقِ علی، شاهراه می باشد

۱۰- محمد بن یعقوب: روایت با اسنادش از حذیفه بن اسید است که از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حدیث مینماید، که آنحضرت فرمود:

يَا حَذِيفَةُ، إِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بَعْدِي، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، الْكُفْرُ بِهِ كُفْرٌ بِاللَّهِ وَ الشِّرْكُ بِهِ شِرْكٌ بِاللَّهِ وَ الشَّكُّ فِيهِ شَكٌّ فِي اللَّهِ وَ الْأَلْحَادُ فِيهِ الْأَلْحَادُ فِي اللَّهِ وَ الْإِنْكَارُ لَهُ إِنْكَارُ اللَّهِ وَ الْإِيمَانُ بِهِ إِيْمَانٌ بِاللَّهِ، لِأَنَّهُ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَ وَصِيِّهِ وَ إِمَامُ أُمَّتِهِ وَ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ وَ عَزْوَتُهُ الْوُثْقَى لَا أَنْفِصَامَ لَهَا وَ سَيِّئُكَ فِيهِ أَثْنَانٌ وَ لَا ذَنْبَ لَهُ، غَالٍ وَ مُقْصَرٍ يَا حَذِيفَةُ لَا تُفَارِقَنَّ عَلِيًّا فَتُفَارِقُنِي وَ لَا تُخَالِفَنَّ عَلِيًّا فَتُخَالِفُنِي، إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ، مَنْ أَسْخَطَهُ فَقَدْ أَسْخَطَنِي وَ مَنْ أَرْضَاهُ فَقَدْ أَرْضَانِي.

یعنی: رسول اکرم (ص) فرمود: ای حذیفه: بعد از من حجت خدا بر شما علی بن ابیطالب است. کافر شدن به او، کافر شدن بخدا است، و شریک قرار دادن برای او، شریک قرار دادن برای خدا است. و شک (در مقامات عالیات او) شک (در قدرت) خدا است و برگشتن از (ولایت) او، برگشتن از خدا است، و انکار کردن (مقامات عالیات او) انکار بخدا است و ایمان به او ایمان بخدا است. زیرا، او، برادر رسول الله و وصی او و امام امتش می باشد. و اوست ریسمان پایدار و دست آویز محکم خدا که هرگز برای آن گسستن نیست.

درباره او، دو گروه به هلاکت می رسند، در حالی که خود او را گناهی نیست، (یعنی

دارای مقام عصمت است) و آن دو گروه عبارتند از: غالیان و مقصران (بشرحی که در صفحات پیش گذشت).

ای حدیقه، مبادا از علی جدا شوی که در واقع از من جدا شده‌ای. و مبادا مخالفت با علی کنی که در آن صورت مخالفت با من کرده‌ای. علی از من است و من از علی هستم «یعنی از یک نور واحد خلق شده‌ایم» هر کس علی را به غضب آورد مرابه غضب آورده است و هر کس، رضایت علی را بدست آورد مرا راضی کرده است.

ممکن است در فقره «الشِّرْکُ بِهِ شِرْکُ بِاللَّهِ» یعنی شریک قرار دادن برای علی شرک بخدا است (بخدا است) بعضی اشکال نمایند و بگویند که هر کس، اُئِمَّةُ طاهَرین علیهم السَّلام، از اولاد آن بزرگوار «الْأَئِمَّةُ الْأَخْدَى عَشْرُ مِنْ وَلَدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» را در مقام ولایت و امامت و سایر خصائص شریک آن بزرگوار قرار دهد. «الْعِيَاذُ بِاللَّهِ» شرک بخدا نموده است؟ در حالیکه این عقیده، عقیده تمام شیعیان است.

در جواب عرض می‌کنم: که این تصوّر باطل و اشکال بیمورد، از کوتاهی فکر و عدم آشنائی با خصائص آن بزرگواران می‌باشد،

زیرا اُئِمَّة معصومین از اولاد مولا امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهم السَّلام در مقام ولایت و همه خصائص امامت و عصمت شریک مولا علی علیه السَّلام نیستند بلکه به منزله نفس آن بزرگوار حتی نفس پیغمبر اکرم (ص) می‌باشند و این مقام، مقام وحدت است نه مسئله شرکت. و چنانکه از ناحیه خودشان مأثور و نزد عموم مشهور است. فرموده‌اند: «أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ (ص)، آخِرُنَا مُحَمَّدٌ (ص)، أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ (ص) وَكُلُّنَا مُحَمَّدٌ (ص) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» یعنی: «ما چهارده معصوم اولینمان محمد و آخرینمان محمد و

اوسطمان محمد و همگیان محمدیم، صلی الله علیهم اجمعین. زیرا همگی در خلقت از یک نور واحدند و در این زمینه به قدری شواهد از قرآن کریم و آثار اهل بیت علیهم السلام داریم، که برای درج آنها کتابی مستقل و قطور لازم است و به عنوان تبرک به ذکر دو خبر یکی از طریق خاصه و یکی از طریق عامه اکتفا می کنیم:

۱۱- أُمَالِي الشَّيْخِ: بِأَسْنَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا، قَالَ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: خُلِقْتُ مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ خُلِقَ أَهْلُ بَيْتِي مِنْ نُورِي وَ خُلِقَ مُحَبُّوهُمْ مِنْ نُورِهِمْ وَ سَائِرُ الْخَلْقِ فِي النَّارِ.

یعنی: در اُمالی شیخ صدوق علیه الرحمه: روایت با اسنادش از امام صادق از پدر بزرگوارش از پدرانش علیهم السلام. حدیث از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است که آنحضرت فرمود: از جدم رسول الله (ص) شنیدم که می فرمود: من از نور خداوند عز و جل خلق شدم و اهل بیتم از نور من خلق شدند و دوستانشان از نور ایشان خلق شدند و بقیه مردم همه در آتشند.

روایت فوق بعینه و بدون تفاوت در کتب اهل سنت از جمله، مناقب خوارزمی نیز نقل شده است.

۱۲- حموی (از اعاظم علماء عامه) با اسنادش از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده است، که او گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که خطاب به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می فرمود:

خُلِقْتُ أَنَا وَ أَنْتَ مِنْ نُورِ اللَّهِ. یعنی: (یا علی) من و تو از نور خدا خلق شدیم. اُنْتَهی

حدیث مذکور در فوق، که با کلمه «أَوَّلُنَا مُحَمَّد (ص)» الی آخره ... شروع می شود.»
تصادفاً با ترتیب اَسْمَاءِ آن بزرگواران نیز بامضمون حدیث وفق می دهد، زیرا اولین آن
چهارده بزرگوار: حضرت محمد بن عبدالله (رسول اکرم) (ص) و آخرینشان حضرت
حجة بن الحسن العسکری (م ح م د) علیهما السَّلام و اوطسشان حضرت باقر العلوم محمد بن
علی بن الحسین علیهم السَّلام می باشد و در واقع و نفس الامر اسم همگی آنان (محمد) است.
۱۳- علی بن ابراهیم قمی، با اسنادش از حضرت امام صادق علیه السَّلام روایت می کند که
فرمود: صراط باریک تر از مو و تیز تر از شمشیر است، پاره ای از مردم بسرعت برق و برخی
چون دویدن اسب، و بعضی چون شخص پیاده، از آن عبور می نمایند و عده ای بر آن
می خزند، و گروهی به طور آویزان از آن عبور می نمایند و آتش قسمتی از بدن آنها را
می بلعد و قسمتی را باقی می گذارد.

۱۴- قمی: در روایت دیگر از آنحضرت آمده است که صراط تاریک و ظلمانی است و
هر کس به اندازه خودش در آن قدم برمی دارد، و نیز حضرت امام صادق علیه السَّلام
فرمود: صورتِ انسانیت، عبارت از صراط مستقیم بسوی هر خیر است و پلی است که بین
بهشت و جهنم امتداد دارد.

البته، برای شخص بصیر وفق دادن روایات ۱۳ و ۱۴ با روایات گذشته کار مشکلی
نیست. و توضیح آن، اینکه: کیفیت عبور از صراطِ آخرت، بستگی مستقیم با وضع انسان در
دنیا دارد. و شخص مؤمن در این دنیا با شناخت حضرات معصومین علیهم السَّلام و بخصوص
مقام شامخ ولایت و امامت، هر چه بیشتر کسب فیض و نور نماید، راه او در آخرت (صراط)
برای او روشنتر خواهد بود. زیرا منبع نور در دنیا و آخرت، آن بزرگوارانند و بس. و هر کس

در آخرت و بهنگام عبور از صراط، طالب نوری باشد، حتماً باید آن نور را از این دنیا و از آستان آنان در دل داشته باشد. و اما کسی که در این دنیا با آن بزرگواران آشنائی نداشته باشد و یا معرفتش از روی قصور و یا انکار باشد، در صراط آخرت نوری نخواهد داشت و در تاریکیهای عقبات صراط سرگردان خواهد بود و عاقبت بدرکات جهنم سرنگون خواهد شد. خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَا لَهُ مِنْ نُورٍ (نور ۴۰) یعنی: هر که را خداوند (در این دنیا) نوری عنایت نفرماید او را (در آخرت) نوری نمی‌باشد. ۱۵- محمد بن یعقوب، در تفسیر این آیه مبارکه از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می‌کند، که آنحضرت فرمود: وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا، إِمَامًا مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ. فَا لَهُ مِنْ نُورٍ إِمَامٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَسْغِي بَيْنَ يَدَيْهِ.

یعنی: هر کس را که خدای متعال نوری، امامی از اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها قرار ندهد، پس او را در آخرت نوری امامی که پیش روی او را روشن نماید، نخواهد بود. و اما، سرعت و کندی عبور انسان از صراط آخرت، چنانکه در روایت سیزدهم به آن اشاره شده است، آنهم بستگی به مقدار متابعت شخص، از تعالیم و رهنمودهای حضرات معصومین علیهم السلام، در این دنیا دارد و هر کس در این دنیا پیرویش از مکتب و مذهب آن بزرگواران، بیشتر باشد، عبور او از صراط، سریعتر بلکه مثل جهش برق خواهد بود و هر کس در اینجا تبعیتش کمتر باشد، گذشتن او هم از صراط به کندی انجام خواهد گرفت، و هر که تبعیتی نداشته باشد در جهنم سرنگون خواهد شد.

و وقتی، شخص در معرفت امام علیه السلام و پیروی از او، به درجه کمال رسید، صورت انسانیت در او تکمیل می‌گردد و شایستگی می‌یابد که به او انسان کامل و کمال

انسان اطلاق گردد و چنانکه حضرت امام صادق (ع) در ذیل روایت چهاردهم فرموده است صورت انسانیت، همان صراط مستقیم است که شخص را به سوی هر خیری و بالأخره بطرف بهشت رهنمون می شود.

۱۶- بصائر الدرجات: روایت با اسنادش از ابی حمزه ثمالی از حضرت امام صادق علیه السلام است. او می گوید، از تفسیر این آیه مبارکه: «وَإِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» از آن حضرت سؤال نمودم، در جواب فرمود: «هُوَ وَاللَّهُ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، هُوَ وَاللَّهُ الصِّرَاطُ وَالْمِيزَانُ.» یعنی: امام صادق (ع) فرمود: صراط مستقیم، به خدا سوگند علی علیه السلام است و به خدا سوگند اوست صراط و میزان (در روز قیامت).

۱۷- محدث حنبلی از ابی بُریده اسلمی از رسول اکرم (ص) روایت کرده است که آنحضرت فرمود: «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ هُوَ صِرَاطُ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» یعنی: (الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ) عبارتست از راه محمد و آل محمد علیهم السلام.

یک تعبیر عارفانه از (صراط مستقیم)

علی بن حسن زواری گوید: سالکان راه حقیقت، با برداشتن پنج گام به مقصد می رسند:

- ۱- قدم اول، بر نفس خود می زنند، تا مراد و نامرادی در نظرشان یکسان می شود.
- ۲- دوم قدم، بر دنیا می زنند، تا هستی و نیستی در نظرشان مساوی می گردد.
- ۳- سوم قدم، بر خلق می نهند، تا رد و قبول ایشان در نظر آنان برابر می نماید.
- ۴- چهارم قدم، بر جان می زنند، تا حیات و ممات در نظرشان تفاوت نمی کند.
- ۵- و قدم پنجم، در حر مسرای قدس می نهند تا بغیر از أنوار تجلی جمال و جلال

چیزی شاهد ایشان نمی‌گردد، و دل ایشان به حقایق ایمان منور می‌شود.

از عارفی پرسیدند، راه به خدا چگونه است؟

جواب داد: «خَطَوَتَيْنِ وَقَدْ وَصَلْتُ».

یعنی: دو قدم است. که با قدم اول از تمام ماسوی بیاید گذشت و با گام دوم به خلوتسرای

یار، راه یافت.

گفتی: که، ز مَنْ، بدو، مسافت چند است ای دوست، ز تو، بدو، مسافت من و تست

بَيْنِي وَ بَيْنَكَ «أَنْي» يُزَاجُنِي فَارْفَعْ بِفَضْلِكَ «أَنْي» مِنَ الْبَيْنِ

یعنی: میان من و تو کلمه (من) مایه مزاحمت است، با فضل خودت کلمه (من) را از میان بردار.

یکی از بزرگان، این معنی را، ساده تر و آسانتر بیان نموده است:

«یک قدم بر نفس خود نه و آن دگر در کوی دوست»

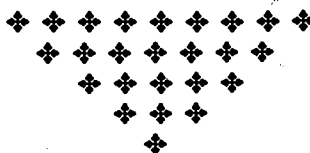
و در تمام این مراتب تبعیت کامل از اَنَمَّة معصومین علیهم السَّلام و محبت و ولایت ایشان

شرط اول و شرط آخر است.

«يَكُمُ فَتَحَ اللَّهُ وَ يَكُمُ يَخْتُمُ». (زیارت جامعه کبیره)

یعنی: ای محمد و آل محمد خداوند متعال خلقت را با وجود شما افتتاح نمود و با

وجود شما ختم خواهد فرمود.



تفسیر آیه مبارکه: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»

آیه مبارکه فوق، بَدَل کُلّ از آیه «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» است و در اینجا اُفاده تفصیل و تفسیر و یا تأکید و تشخیص می‌نماید، و در واقع آوردن آن بعد از آیه «الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» برای تفصیل دادن و مشخص کردن این معنی است، به این شرح که: مقصود از صراطِ مستقیم و راهِ راست: طریق اشخاصی است که خدای متعال به آنان نعمت عطا فرموده است.

اگر چه همه نعمتهای خداوندِ کریم، از دنیوی و اُخروی و مادی و معنوی و ظاهری و باطنی همگی لَدَت بخش و شایانِ سپاس و ستایش و شایسته طلبیدن و خواهش است. ولی از سیاقِ سورۀ مبارکه حمد و آیات قبل و بعد از این آیه شریفه، و همچنین مضامین سایر آیات کریمه در قرآن و روایات مأثور، از اُهل بیت نبوت علیهم السلام، این چنین بدست می‌آید که مقصود از کلمۀ (نِعْمَت) در آیه فوق نعمتهای معنوی و باطنی است. و اشخاصی که خداوند متعال به آنان نعمت داده است، اولاً و با لَدَات

حضرات محمد و آل محمد علیهم السّلام می‌باشند که خداوند کریم با اُعطای مقام رسالت به نبی اکرم (ص) و خلافت و امامت، و عصمت و طهارت، و غیب و شهادت، و جود و سخاوت، و عزّت و شرافت، و اُعجاز و کرامت، و توحید و عبادت، و صبر و استقامت، و هیمنت و اُمارت، و توسط و شفاعت، و راهنمایی و دلالت، و زیبایی و حلاوت، و علم و عدالت و نور و ولایت. و... بهمه آن بزرگواران یعنی حضرات محمد و آل محمد علیهم السّلام. و آنهم در متعالی‌ترین حدّ ممکن، ایشان را مستغرق تمام نعمتهای خود نموده‌است.

و ثانیاً و بالعَرَضُ شیعیان و محبّانِ آن محبوبانِ درگاهِ حق می‌باشند که با اُستفاضه از برکات و فیوضاتِ وجودِ آنان، متّعم و بهره‌مند گشته‌اند.

و در این زمینه شواهد و روایات زیادی داریم که از آنجمله است:

۱- فقیه: روایت با اسنادش از حنان بن سدید از حضرت امام صادق علیه السّلام است که فرمود: قول خدای متعال که در سوره حمد می‌فرماید: «صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» مقصود، حضرت رسول اکرم و ذریه طاهره‌اش صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد.

۲- معانی و تفسیر امام عسکری علیه السّلام: در تفسیر آیه مبارکه «صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» یعنی: خدایا، ما را براه کسانی که به آنان نعمت داده‌ای هدایت فرما، و این نعمت در درجه اوّل عبارت است از نعمت دین و اطاعت از معصومین علیهم السّلام، نه ثروت و صحت بدن و اگر چه ایندو هم بنوبه خود نعمت هستند، ولی ای بسا مشاهده شده‌است که صاحبان مال و صحت، کافر و فاسقند. و هرگز شما مُجاز نیستید که

راه آنان را که: راه فسق و کفر است مسألت ننمائید. بلکه نعمت واقعی همان پیروی از اَهْلِیَّتِ نَبَوْتِ عَلَیْهِمُ السَّلَام است. و شایسته خواستار شدن، از درگاه خداوند کریم این نعمت است.

چنانکه در قرآن کریم نیز آمده است: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنٌ أُولَئِكَ رَفِيقًا (النساء ۶۹) یعنی: و هر کس از خدا و رسول خدا، اطاعت کند با کسانی که، خداوند به آنان نعمت داده است و عبارتند از پیامبران و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران، محشور خواهد شد، و اینان چه نیکو رفیقانی هستند.

غایة المرام: الشیخ الطوسی فی مصابیح الانوار، روایت از انس بن مالک است، او می گوید: در یکی از روزهایی که نماز صبح را به امامت رسول اکرم (ص) بجا آوردیم. آن بزرگوار، روی گرامیش را بسوی ما گردانید.

من عرض کردم: یا رسول الله، اگر مصلحت باشد، قول خداوند عزوجل را در قرآن کریم: «أُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنٌ أُولَئِكَ رَفِيقًا» برای ما تفسیر فرمائی.

حضرت فرمود: مراد از النَّبِیِّینَ، من هستم و مقصود از صِدِّیقِینَ بردارم علیست، و مقصود از الشُّهَدَاءِ عمویم حمزه است و اَمَّا، الصَّالِحِینَ: دخترم فاطمه زهرا و دو فرزند گرامیش حسن و حسین علیهم السَّلَام می باشند. (الی آخر الحدیث).

توضیح: ۱- در روایت فوق مشاهده می شود که رسول اکرم (ص) از صیغه های جمع مثل «النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِینَ» اشخاص مفرد را در نظر گرفته است

که می‌فرماید: تفسیر آنها عبارتست «از: خودم و علی و حمزه و فاطمه و حسنین علیهم السّلام» و علتش اینستکه در آیه مبارکه، قبل از ذکر صیغه‌های جمع، حرف «مِنْ» ذکر شده است و این حرف را «مِنْ تَبْعِيّیَّهِ و یا بیانیّه گویند» و طبق قواعد ادبیّات عرب اگر بر سر صیغه جمع وارد آید معنی آنرا تبدیل به مفرد می‌کند.

۲- قبل از شهادت حضرت خامس آلِعبا ارواحنا فداه لقب «سَيِّدُ الشُّهَدَاء» اختصاص به جناب (حَمَزَةُ بن عبد المطلب) عموی گرامی رسول اکرم (ص) داشت که در غزوة أُحُد به درجه منیعۀ شهادت رسید، ولی پس از واقعه جانسوز کربلا و شهادت مظلومانه جگرگوشۀ حضرت زهرا، حسین بن علی علیه السّلام، لقب (سَيِّدُ الشُّهَدَاء) مخصوص آن بزرگوار گردید و گفتن «سَيِّدُ الشُّهَدَاء» به غیر از آن بزرگوار به شخص دیگر جائز نیست.

۳- العیاشی: روایت با اسنادش از حضرت امام صادق علیه السّلام است که: روزی در مجلسی، ابوحنیفه از آن بزرگوار تفسیر آیه «وَلَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» را که به معنی: شما روز قیامت از نعیم سؤال خواهید شد، پرسید و عرض کرد یا بن رسول الله مقصود از «النَّعِيم = نعمتها» در این آیه مبارکه چیست؟

حضرت فرمود: تفسیر «النَّعِيم» بنظر شما چگونه است؟

ابوحنیفه در جواب عرض کرد: مقصود از «النَّعِيم» غذا و آبِ خنک است.

حضرت فرمود: هرگاه خداوند متعال تو را روز قیامت بر سر پا نگهدارد و از همه چیز هائیکه خورده و نوشیده‌ای سؤال کند، وقوفت در عرصات محشر و در پیشگاه خداوند متعال بطول می‌انجامد.

ابوحنیفه، عرض کرد فدایت شوم: پس «الْنَّعِم» چیست؟

حضرت فرمود: آن نعمتی که خداوند کریم به مردم عطا فرموده است ما اهل بیت نبوت هستیم.

۴- و در روایت دیگر آمده است، که امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمود:

اطلاع یافته‌ام که تو «الْنَّعِم» را به غذا و آب خنک در روز گرم، تفسیر کرده‌ای!

عرض کرد: آری یا بن رسول الله،

حضرت فرمود: اگر شخصی تو را دعوت کند و از تو با غذای خوب و آب خنک پذیرائی

کند و سپس بر تو منت گذارد، آیا او را به چه نسبت می‌دهی؟

عرض کرد: به صفت بُخل.

حضرت فرمود: آیا خداوند هم که به گمان تو از مأكولات و مشروباتی که به مردم داده

است و در روز قیامت سؤال خواهد فرمود، بخیل است؟

ابوحنیفه عرض کرد، پس تفسیر «الْنَّعِم» چیست؟

حضرت فرمود: «حُبْنًا أَهْلَ الْبَيْتِ» (یعنی آن نعمتی که خداوند در روز جزا از آن سؤال

خواهد فرمود) محبت ما اهل البیت است.

۵- أَلْحَاكُم أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْبِيهَقِيِّ (که از أعاضم علمای عامّه) است در

ضمن روایتی طولانی با ذکر أسنادش از ابراهیم بن العباس الصولی کاتب اهواز

روایت کرده است، او می‌گوید در سال ۱۲۷ هجری در خدمت حضرت علی بن

موسی الرضا علیه السلام بودیم. آنحضرت فرمود: در دنیا نعمت واقعی وجود

ندارد.

در این موقع یکی از فقهاء که در محضرش بود، این آیه مبارکه «ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» را تلاوت کرد و گفت: چرا، نعمت در دنیا، آب خنک است.

حضرت رضا علیه السّلام در جوابش فرمود: و صدایش را بلند کرد.

شما، آیه مبارکه را اینطور تفسیر کرده اید و «الْأَنْعِيمِ» را بر چند قسم ذکر کرده اید، بعضی آن را به آب خنک و برخی به غذای خوب، و گروهی به خواب طیب، تفسیر نموده اید ولی پدر بزرگوارم از پدرش حضرت امام صادق علیه السّلام حدیث فرموده است، که اقوال فوق را پیرامون تفسیر آیه مبارکه «ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» در نزد آن بزرگوار نقل کردند، حضرت غضبناک شد و فرمود: خداوند متعال هرگز از نعمتهائی که در دنیا به آنها تفضل فرموده است سؤال نخواهد فرمود. و چگونه صفت (مَنّت و بخل) را به خداوند کریم نسبت می دهید، در صورتیکه نسبت آن به بندگان خدا نیز بر خلاف رضایت آنها است.

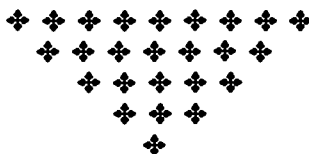
ولی مقصود خدای متعال از «الْأَنْعِيمِ» محبّت و ولایت ما اهل بیت است که خداوند متعال در روز محشر پس از توحید و نبوت از آن سؤال خواهد فرمود. چون اگر بنده، به محبّت و ولایت ما، وفا کند. خداوند به او نعیم بهشت را عطا خواهد نمود که هرگز از بین رفتنی نیست.

سپس حضرت فرمود، پدر بزرگوارم از پدران گرامیش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم حدیث کرد، که آنحضرت فرمود:

یا علی، اولین چیزیکه بنده پس از مرگش سؤال می شود عبارت از شهادة «أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّكَ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» است پس هر بنده ای که به این (سه فقره)

اقرار کند بطرف بهشتی که زوالی برای آن نیست روانه می گردد. و در روایت دیگری در ذیل همین حدیث از رسول اکرم (ص) نقل کرده اند که آنحضرت فرمود: اولین چیزی که بنده در روز قیامت سؤال می شود، شهادت بر توحید و نبوت و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام است.

عرض می کنم: پس، وای بر حال منکرانی که پس از ذکر شهادتین، شهادت بر ولایت را حذف می نمایند! سوگند به خدا، که عبادت و اطاعت آنها مورد قبول درگاه حق واقع نخواهد شد.



تفسیر، آیه مُبارکَه غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ، بدل کَلَّ است از کلمه (الَّذِينَ) در آیه قبل.

ولی سیبویه، غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ را صفت برای (الَّذِينَ) می‌داند. و اگر چه کلمه «غَيْر» از کلمات مُتَوَعِّل در تنکیر است و بدون أَضَافَه، از مبهمات می‌باشد ولی هرگاه بین ضَدِّین قرار گیرد، ابهام و تنکیر آن تخفیف می‌یابد و حالت تعریف بخود می‌گیرد و در اینصورت سزاوار است که صفتِ (الَّذِينَ) که موصول و از معارف است قرار گیرد. و در اینصورت معنی (غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ) پس از ذکر: «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» چنین می‌شود: آنهاییکه به آنان نعمت عطا فرموده‌ای صفتشان اینستکه: نه از گروه غضب شونده‌گان و نه از طایفه گمراهانند.

۱ - تفسیر امام حسن عسکری علیه السَّلام: از مولا امیرالمؤمنین سلام الله علیه، مرویست که فرمود:

خداوند به بندگان خود امر فرموده‌است که از درگاه او، راه اشخاصی را که به آنان نعمت

عطا فرموده و عبارت از راستگویان و شهیدان و نیکوکارانند، خواستار شوند. و از راه کسانی که به آنان غضب کرده و عبارت از یهودیانی که خدا پناه ببرند. خدای متعال درباره آنها «قوم یهود» فرموده است:

«قُلْ هَلْ أَنْبِئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ، مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَۃَ وَالتَّخَازِيرَ... الى آخر الآية. (المائدة ۶۰)

یعنی: (ای رسول ما) بگو، آیا شما را آگاه سازم که چه کسی نزد خدا بدترین مکافات را دارد آنکس که خدا او را لعن کرده و بر او غضب نموده و آنان را به بوزینه و خوک مسخ نموده است ...

و نیز از طریق گمراهان، یعنی: نصاری به خدای مهربان پناهنده شود و خدا درباره آنان نیز فرموده است:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (آلَمائدة ۷۷).

یعنی: (ای حبیب ما) بگو، ای اهل کتاب در دین خود بناحق غلو نکنید و از پی خواهشهای گروهی که خود گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست منحرف شدند، نروید.

سپس مولا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس بخدا، کافر شود، او جزو خشمزدگان و گمراهان است.

عیاشی: معاویه بن وهب می گوید: تفسیر (غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ) را از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال نمودم؟

حضرت فرمود: آنان قوم یهود و نصاری هستند.

مؤلف گوید: ما قاعده‌ای داریم بسیار مشهور و آن اینستکه: (اثبات شیئی نفی ما عدا نمی‌کند). یعنی اگر مثلاً صفتی را برای شخصی اثبات نمودیم، لازم نمی‌آید که صفات دیگر در آن نباشد.

مثلاً اگر بگوئیم: فلانی دزد است لازم نمی‌آید که مثلاً شارب الخمر نباشد زیرا ممکن است که دارای هر دو صفت، بلکه اوصاف دیگری نیز باشد. و در ما نحن فیه نیز، چنین است. یعنی ثابت کردن مغضوب بودن برای قوم یهود لازم نمی‌دارد که آنها جزو (ضالین) یعنی گمراهان نباشند، بلکه به هر دو صفت نیز متصف می‌باشند و همینطور است کلام، در نصاری، یعنی هر دو گروه هم جزو خشم زدگان و هم جزو گمراهان می‌باشند، منتهی مغضوب بودن در یهود و ضلالت در نصاری بحکم دو آیه فوق، ظهور بیشتری دارد. و بهمین جهت مولا امیرالمؤمنین در آخر حدیث، مسأله را تعمیم داد و فرمود: هر کس به درگاه خدا کافر شود، هم از خشم زدگان و هم از گمراهان است.

۳- علی بن ابراهیم قمی: از حضرت امام صادق علیه السلام مرویست که فرمود: «مَغْضُوبٌ عَلَیْهِمْ» ناصبیانند و (ضالین) شکاکانند که امام (ع) را شناختند.

۴- معانی الاخبار: حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام اند که خداوند کریم با ولایت علی (ع) به آنان نعمت عطا فرموده است، نه به آنان خشم نموده است و نه راه گمراهی پیموده‌اند.

مؤلف گوید: از مجموعه روایات فوق به این نتیجه می‌رسیم که، راه «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» همان

راه وسط و طریق معتدل که پائینتر از غلو و بالاتر از تقصیر است، می باشد. و مؤمنانی که به این راه هدایت یافته و در آن ثابت و استوار شده اند، همان اشخاصی می باشند، که خداوند به آنان نعمت ایمان و استقامت داده است و درباره آنان فرموده است: «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» یعنی: (مؤمنان واقعی) آنانند که گفتند: یقیناً پروردگار ما خدای (یکتاست) و بر این عقیده پایدار ماندند.

و در واقع، هر کس به خدا و رسول خدا (ص) ایمان آورد و از اهل بیت طاهرین (ع) پیروی نماید و قولاً و قلباً و عملاً، بر این راه ثابت و استوار باشد، جزو کسانی است که خداوند مهربان به آنان نعمت داده است.

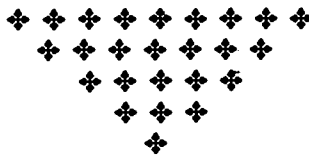
و اَمَّا (مَعْضُوبٌ عَلَيْهِمْ) کسانی هستند که در اثر تفریط و تقصیر مورد خشم و غضب الهی قرار گرفته اند، مانند قوم یهود، که درباره جناب موسی (ع) و جناب عیسی (ع) و رسول اکرم (ص) تفریط نمودند و همچنین مانند ناصبیان که درباره اهل بیت نبوت علیهم السلام دچار تقصیر گردیدند و مقامات عالیات و فضائل آنان را انکار کردند و همه آنان چه قوم یهود و چه ناصبیان مورد خشم و غضب الهی قرار گرفته اند. و از حضرات معصومین علیهم السلام مأثور است که مقصرین و ناصبیان، یهودِ اُمّتِ مسلمانند.

و به طور کلی هر کسی که در عقاید و اعمال و تکالیف شرعیّه خود قصور نماید و تفریط کند از هر گروه و اُمّتی که بوده باشد. جزو مَعْضُوبٌ عَلَيْهِمْ خواهند بود، که ما از راه آنان به خدا پناه می بریم.

و اَمَّا «ضَالِّينَ»: آنهایی هستند که از طریق اعتدال منحرف شدند و راه افراط و غلو پیمودند. اینها عبارتند از نصاری آن گروهی که درباره حضرت عیسی (ع) و جناب مریم

(ع) افراط کردند و به الوهیت آنان قائل شدند و همچنین مانند غالیان از امت اسلام که به أُلُوهِیَّتِ مولا امیرالمؤمنین (ع) یا یکی از ائمه طاهرین علیهم السّلام معتقد شدند، که همه اینها (نصاری و غالیان) نیز جزو ضالّین و گمراهان و سرگردانانند. و ما از طریق اینان نیز به خدا پناه می‌بریم.

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنَا أُمَّةً وَسَطًا وَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِنِعْمَةِ الْإِسْلَامِ وَ وِلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ لَمْ يَجْعَلْنَا مِنَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ وَ السَّلَامُ
عَلَيْكُمْ وَ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، ثُمَّ تَفْسِيرُ سُورَةِ الْفَاتِحَةِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى إِتْقَامِهِ.
(عبدالرسول أحقاقی)



تَفْسِير

سُورَةُ مَبَارَكَةٍ الْاِخْلَاصِ

(التَّوْحِيدِ)

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ:

لِكُلِّ شَيْءٍ نِسْبَةٌ وَنِسْبَتِي

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

«أَلَدُّرُّ الْمَشْهُورُ»

یعنی: خدای عزوجل فرمود:

هر چیزی نسبتی دارد و نسبت من

سوره مبارکه: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص):

أُسِّسَتِ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ

عَلَى هَذِهِ السُّورَةِ

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

(زمخشری)

یعنی: رسول اکرم (ص) فرمود:

هفت آسمان و هفت زمین بر سورۃ مبارکہ

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

بیناد شدہ است

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)

يَا عَلِي مَا مَثَلُكَ فِي النَّاسِ إِلَّا كَمَثَلِ

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

(أمالی صدوق، مناقب خوارزمی)

یعنی: رسول اکرم (ص) فرمود:

یا علی، مثلِ تو در میان مردم نیست مگر مثلِ

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

قَالَ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع)

مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلثِي الْقُرْآنِ

وَمَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ

فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ

(بحار الانوار - أكمال الدين)

یعنی مولا امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

هر کس سوره مبارکه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را یکبار بخواند

گویا دوسوم از قرآن را تلاوت نموده است و هر کس آن را

سه بار بخواند، مثل این است که تمام قرآن را تلاوت

نموده است

هُوَ الْعَزِيزُ

تفسیر سوره مبارکه «الْأَخْلَاصُ»

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

ترجمه:

یعنی «ای رسول ما» بمردم بگو: او، خدای یکتا است (۱) خدای بی نیاز از همه

است، (در حالیکه: جهان و جهانیان به او نیازمندند) (۲) نه، زاده و نه، زائیده شده است

(۳) و هیچ موجودی مثل و همتای او نیست (۴)

اسامی سورۀ مبارکۀ «الْاِخْلَاصِ»

علمای بزرگوار علم تفسیر، از جمله: اُمام فخر رازی در تفسیر کبیر، و آلوسی در تفسیر روح المعانی، برای این سورۀ مبارکه به جهت مناسبت‌های گوناگون در حدود بیست نام، ذکر کرده‌اند که اَهمّ و اَشهر آن اسامی به قرار ذیل است:

۱- سورۀ الْاِخْلَاصِ: به عقیدۀ اکثر علمای تفسیر، نام «الْاِخْلَاصِ» اَشهر اسامی این سورۀ مبارکه می‌باشد. زیرا به جز نام خدا و توحید خدا و اوصاف خدا، موضوع دیگری در این سورۀ مبارکه وجود ندارد، و این سوره خالص و صاف و مهذب از همه چیز، بغیر از «اللَّهُ» و صفات جمال و جلال او می‌باشد.

در این سوره، نه ذکر از بهشت و نه نامی از دوزخ، نه اشاره‌ای به مؤمنین و نه کنایه‌ای از کفار، نه شرحی از گذشتگان و نه اشاره‌ای به آیندگان، هیچ چیز، به جز نام «اللَّهُ». وجود ندارد.

و چون این سورۀ مبارکه بطور اجمال، جامع جمیع صفات جمال و جلالِ اَلْهِی است و توحید ذات و توحید صفات را به وجه اَکمل و اَتَمّ در خود جمع نموده است و

صراحت در این دارد که خداوند ذوالجلال بی‌شریک و بی‌مثل و مانند است و بی‌نیاز از همه موجودات می‌باشد و همه به او نیازمندند و بالاتر از او هام و عقول همه مخلوقات می‌باشد، به اسمِ سورۀ «الْإِخْلَاص» نامیده شده است.

۲ - سورۀ التَّوْحِيد: بعضی از مفسرین را نیز عقیده بر این است که نام «توحید» شهر اسامی این سورۀ مبارکه است. و وجه تسمیه‌اش معلوم است: چون این سورۀ مبارکه مفهوم واقعی توحید را بطور جامع و قاطع بیان می‌نماید، و هیچ سورۀ و آیه‌ای تا به این درجه معنی توحید را مجسم نکرده است و چنان‌که قبلاً اشاره رفت، می‌توان گفت که: در رساندن معنی توحید و توصیف کامل آن، این سورۀ، در بین تمام گفتارهاییکه تاکنون گفته‌اند و شنیده‌اند، حتی آیات قرآنی و کتب آسمانی، یگانه است.

۳ - سورۀ الْوَلَايَةِ: دیگر از اسامی این سورۀ مبارکه، سورۀ «وَلَايَت» است. و چون توحید با ولایت یک رابطه ناگسستنی و جاودانی دارد، می‌توان گفت که: توحید و ولایت لازم و ملزوم یکدیگرند، مانند آفتاب و روز. به طوری که هر جا آفتاب باشد، قطعاً و به یقین در آنجا روز هم هست و عکسش هم ثابت است، یعنی: هر کجا روز نباشد، البته در آنجا آفتاب وجود ندارد.

در توحید و ولایت نیز مسأله همین‌طور است. یعنی: در هر دلی توحید کامل باشد بدون تردید در آن دل، ولایت وجود دارد و هر دلی ولایت نداشته باشد، دلیل آنستکه، صاحب آن دل مُوَحِّد و خداشناس نیست، اگرچه تظاهر به توحید و خداشناسی نماید. و چون، این سورۀ مبارکه اختصاص به توحید دارد، حتماً ملزوم ولایت نیز می‌باشد و هر قلبی که خانۀ توحید پرودگار باشد، جایگاه ولایت نیز خواهد بود.

تشخیص توحیدِ صحیح که مقبولِ درگاهِ حق باشد بسیار مشکل است و ممکن است یک عملِ بظاهر توحیدی صدها شائبهٔ شرک و نفاق در بر داشته باشد. مثل غالبِ تلاوت‌های قرآن و یا اقامه‌های نماز یا سایر عباداتی که به جهت منظوره‌های دیگر مانند هدف‌های اقتصادی و یا سیاسی و غیره بوسیلهٔ اشخاص ناصالح بجا آورده می‌شود. اینها اگرچه در ظاهر صورتِ عبادت دارند و مثلاً بعنوان توحید و برای خدا انجام می‌گیرند، ولی در واقع فاقدِ ارزشِ عبادتی و توحیدی بوده و در حقیقت کفرِ مطلق و شرکِ واقعی می‌باشند و در لسانِ شرع به اُسْمِ «شُرْکِ خَفِیُّ» یعنی: شرکِ پنهان نامیده شده‌اند. اینگونه اعمال که صورتِ عبادت به خود گرفته‌اند، نه اینکه موردِ قبولِ درگاهِ اَلْهِی قرار نمی‌گیرند، بلکه موجبِ خذلان و مایهٔ عذابِ آخرت نیز خواهند بود چون جنبهٔ فریب و ریا دارند و ریا از گناهان کبیره و همدوش شرک، بلکه خودِ شرک است.

با اینگونه عبادات ربائی در مسیر تاریخ چه خانه‌ها خراب شده و چه حق‌ها تضییع گردیده و چه آتشها افروخته شده و چه خونهای بی‌گناه بروی زمین ریخته شده است. مثل قرآن‌ها و نمازها و عباداتی که در طولِ زمان از حَیْنِ غُصْبِ خِلَافَتِ حَضَرَتِ مَوْلَى الْمَوَالِی امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السَّلام تا زمانِ حاضر و از این تاریخ تا ظهورِ صاحبِ ولایتِ کَلِیةِ اَلْاَهِیة و وارثِ بحقِ مقامِ ولایت، حَضَرَتِ حُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِی اَرْوَاحُنَا فَاذَا هُمَا بوسیلهٔ ائمهٔ جور و خلفای ساختگی، امثال بنی امیه و بنی عباس و ادامه دهندگان خطِّ آنان تا روزِ ظهورِ منتقمِ حقیقی، قائمِ آلِ مُحَمَّد علیه و علی آبائه المعصومین الصَّلوة و السَّلام انجام می‌گیرد، که همهٔ این عبادات و اطاعات و قراءات، عاری از حقیقتِ توحید، و آلوده به اغراضِ شیطانی و طاغوتی و موجبِ فتنه‌های عظیم و

آشوبهای خطرناک و ستمگریهای خانمانسوز و تیره‌روزیهای عالم بشریت بوده و خواهد بود و چنانکه ماثور است:

«رُبَّ ثَالِي الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ = یعنی: ای بسا تلاوت‌کننده قرآن هست، که قرآن او را لعنت می‌کند.»

و اینها همان قرآنهائی بودند که در روز صفین بر سر نیزه‌ها زده شدند و با این عمل مزورانه کمر شریک قرآن، و قرآنِ ناطق، مولاًمیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را خم کردند و پرچمی را که رسول الله (ص) افراشته بود متزلزل نمودند و علمِ پسر ابوسفیان دشمن درجهٔ یکِ اسلام و قرآن را برافراشتند.

در حالیکه رسول اکرم (ص) بارها فرموده بود: «عَلَيْ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ.» (امالی شیخ) یعنی: علی با قرآن و قرآن با علیست. این حدیث را الحموینی و موفق بن احمد و ایضاً زمخشری در کتاب ربیع الأبرار با اسنادش از اُمِّ سَلَمَه از رسول اکرم (ص) نقل فرموده‌اند.

با اینکه، این جنایتِ عظیم، که پشت تاریخِ انسانیت را بلرزه درآورده، با شهادتِ مظلومانهٔ حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه و اولاد و انصارِ وفادارش و با ریخته شدن آخرین قطرهٔ خون آن مظلومان که در راهِ نجاتِ (اسلام و قرآن و ولایت) که پس از وفات حضرت رسول اکرم (ص)، ستمگران هر سه را در یک جا، با مدفون شدنِ جسدِ مطهرِ رسول الله دفن نموده بودند، و همچنین تبلیغات و تعلیماتِ عالیّهٔ سایرِ ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام. تا اندازه‌ای، جبران گردید و چهرهٔ زیبای حقیقت تا حدودی از زیر ابرهای ریا و خدعهٔ امامان و قرآن‌خوانان و عبادت‌کنندگانِ قلابی بیرون آمد.

ولی ای جامعهٔ مسلمین و ای شیعیان آل محمد(ص) و ای محبّانِ اَهلِیّتِ نبوت، آگاه و بیدار باشید که هنوز همان قرآن‌ها با شیوه‌های شیطانی دیگر بر سرنیزه‌های ریا و تزویر جای دارد، و هنوز حقِ مغضوبِ صاحبِ ولایت گرفته نشده و هنوز خونِ پاکِ مظلومِ کربلا و همهٔ شهیدانِ راهِ اسلام در جوش و خروش است. هنوز علی‌خانه‌نشین است و هنوز جگر گوشهٔ رسول‌خدا حضرت فاطمهٔ زهرا در بیت‌الاحزان ناله می‌کند و در مقابل، با نهایت بی‌حیائی معاویه‌ها بر سر منبرهای کفر جای دارند.

خدایا، ما در این مصیبتِ عظمی که روی زمین را تاریک نموده و زوایای جهان را از ظلم و ستم پر کرده است به درگاهِ تو و آستانِ ولیّی بر حَقّتِ حضرت مهدی مُنْتَظَر ارواح‌نافداه، پناه می‌بریم و در این روزهای ظلمانی دیدگانمان را بدیدار نمایندگان واقعی آن بزرگواران که سالکِ طریق و ناشر احکام و آثار او و آباءِ بزرگوارش علیهم السّلام هستند روشن می‌نمائیم، و همیشه به انتظار فَرَجِ هستیم.

سخن کوتاه، هر تلاوت و عبادت و اطاعتی که با ولایتِ معصومین علیهم السّلام و سلوکِ راهِ آنان توأم نباشد، قَرَبَةً اِلَى اللّٰهِ نیست و مایهٔ لعنت و موجب عذاب خواهد بود و بهمین جهت، خداوندِ کریم متعال، توحیدِ خودش را در همه جا و در همهٔ عوالم با ولایتِ توأم نموده است که قطب و مرکزِ آن، حضرت رسول اکرم(ص) و تجلیگاه و مظهر و حاملِ آن، اَهلِیّتِ نبوّتِ علیهم السّلام می‌باشند.

با کمی تَوَجُّه و اَمعانِ نظر، در آیاتِ شریفهٔ قرآنِ کریم، ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در آیاتِ کثیری از قرآن و از جمله در آیهٔ مبارکهٔ ذیل ولایتِ رسول اکرم(ص) و

مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را با ولایت خودش توأم و در یکجا ذکر فرموده و هر کدام را شرط قبولی دیگری قرار داده است:

(قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. الْمَائِدَةُ ۵۵)

یعنی ولیّ آمر و صاحب اختیار شما، خدا و رسول و آن مؤمنانند که نماز بپا داشته و در حال رکوع زکوة بدهند.

به اتفاق جمهور علمای خاصه و أغلب علمای عامه، از جمله شبلی و ابوبکر رازی و زُقانی و طبری و غیرهم، منظور از جمله: (و آن مؤمنان که نماز بپا داشته و در حال رکوع زکوة بدهند) وجود نازنین صاحب ولایت کلیه اُلهیه مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد که این مقام منیع الهی به یازده فرزند گرامیش و حضرت فاطمه زهرا و امروز به حضرت ولّیعصر امام زمان، حُجَّةُ ابْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِی أَرْزَاخُنَا قَدْاهُمْ اِخْتِصَاص دارد.

کسیکه ولایت رسول اکرم (ص) و علی و آل علی علیهم السلام را ندارد، در واقع توحید ندارد و یا لامحاله توحیدش ناقص و بی ارزش است. و اگر هزاران بار سورة توحید را تلاوت نماید و یا خود قرآن را از حفظ داشته باشد و مداومت بر تلاوت آن نیز کند باز هم دستش خالی و زحمتش بی اثر است.

مَثَلِ یک چنین شخصی، مَثَلِ شیطان رجیم است که پس از آنهمه عبادتها و سجده ها و تسبیح ها و تهلیل ها که مدّت آن را هفتاد هزار سال نیز ذکر کرده اند، چون باطنش و عبادتش فاقد نور ولایت بود و به جناب آدم أبوالبشر که آنروز حامل و مظهر

شعاعی از اَنوَارِ ولایتِ حضراتِ مُحَمَّد و آلِ مُحَمَّد علیهم السَّلَام بود سر سجده و انقیاد فرود نیاورد، تمام زحماتش بهدر رفت و از رحمت الهی خارج گردید و تا روز قیامت به لعنت حق و پس از آن به آتش دوزخ گرفتار آمد و دربارهٔ او توبیخ‌های زیادی در قرآن کریم و سایر آثار دینی و مذهبی از طرف خدای متعال نازل گردیده که از آنجمله است آیه‌های مبارکه ذیل:

«قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا اِنَّكَ رَجِيمٌ (۷۷) وَ اِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِيْ اِلَى یَوْمِ الدِّیْنِ (۷۸) ص»

یعنی: خداوند متعال خطاب به شیطان فرمود: از رحمت من خارج شو که تو سخت رانده شده هستی (۷۷) و بر تو تا روز قیامت لعنت من حتمی و محقق است. (۷۸) در آیه مبارکه مورد بحث، خداوند ذوالجلال ولایت خود را که یک ولایت کلی و نامحدود است و شامل همهٔ جنبه‌های تکوینی و تشریعی آن می‌باشد، با ولایتِ رسولِ گرامیش و جانشینِ بر حقِ او مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السَّلَام توأم قرار می‌دهد ولی ناگفته نماند که ولایتِ خداوند متعال با ولایتِ رسول اکرم (ص) و اَهلِ بیتِ گرامیش، جنبهٔ اتِّحاد و عینیت ذاتی ندارد و اگر «اَلْعِیَادُ بِاللَّهِ» چنین باشد موجبِ شرک و کفر می‌گردد. چنانکه قائلین بعقیدهٔ وحدت وجود یا وحدت موجود دانسته یا ندانسته، دچار این عقیدهٔ شرک آور شده‌اند.

بلکه این اتِّحاد، جنبهٔ اَثر و مؤثِّر دارد، مانند منیر و نور و فاعل و فعل که روشنترین مثال برای آن، مسألهٔ آتش و آهن گداخته است. که در صورتِ ظاهر، هر دو آتشند و هر دو نور و حرارت دارند و هر دو می‌سوزانند، ولی در واقع، آتش مؤثِّر، و آهن گداخته اَثر آنست و در حقیقت، آهن گداخته بالاستقلال از خود چیزی ندارد و فقط حاملِ فعل و

مظهر آتش می‌باشد، و هر چه از نور و حرارت و سوزندگی دارد، از برکاتِ آثارِ آتش دارد و اگر یک لحظه از آتش دور بماند، همهٔ مزایایش از بین می‌رود و در این خصوص عارفی روشن ضمیر چه خوش سروده است:

گفت آتش، هین به آهن، تو منم من تو و، لکن توئی تو، من منم
چونکه خود را در محبت سوختی آتش حُبم بجان آفروختی
من بتو فاعل شدم، تو فعلِ من من بتو ظاهر شدم، تو ظهر من

و همچنین است مسألهٔ نویسنده و قلمی که در دست دارد، که ظاهراً به هر دو، کاتب گفته می‌شود، ولی، کاتبِ حقیقی همان شخص نویسنده است و قلم فقط حاملِ (حرکات مخصوصِ دستِ) کاتب می‌باشد و از خود هیچ استقلالی ندارد، جز اینکه مطیعِ صرفِ حرکاتِ فعلِ کاتب می‌باشد و همینطور است حضراتِ محمد و آلِ محمد علیهم السَّلام که محلِ مشیت و حاملینِ فعلِ الهی می‌باشند و به همین جهت در اصطلاح حکمت الهی از حضرت رسول اکرم (ص) به قلمِ اوّل تعبیر شده است و در این زمینه مباحثی بس شیرین و توحیدی داریم که در پیرامونِ آنها کتابهای قطور نوشته شده و مثنویها سروده گردیده است که این مختصر را مجالِ ذکرِ آنها نیست «این سخن بگذار تا وقتِ دیگر»

حقیر نویسندهٔ این کلمات ارتباطِ مستقیم و ناگسستگی این آیهٔ مبارکه را با ولایتِ معصومین علیهم السَّلام در جلدِ اوّل کتابِ «ولایت از دیدگاه قرآن» که بمراتبِ بزبانهای فارسی و عربی و اُردو بطبع رسیده و در جوامعِ والای شیعه و اسلام نشر شده است، در ضمن صفحاتِ ۷۷ تا ۱۸۹ تفصیلاً با آوردنِ دلائل و شواهدِ دیگر از قرآن کریم و کلمات و آثارِ حضراتِ معصومین علیهم السَّلام و اتفاقِ فریقین (شیعه و سنی) در این موضوع ذکر

نموده‌ام که اگر مطالعه کنندگان محترم خواستار تفصیلاتِ بیشتری باشند می‌توانند به آن کتاب یا کتابهای دیگری که بوسیلهٔ اَسَاتِیدِ عالِمقام در این زمینه نوشته شده است مراجعه نمایند و چون آفتاب در وَسْطُ السَّاءِ مشاهده کنند که شرطِ صَحَّتِ توحیدِ کامل، اَلْتَّزَامِ بولایتِ حضراتِ معصومین چهارده گانه علیهم السَّلام می‌باشد و به عنوان تِیْمَن و تَبَرَّک و در عین حال تأیید مطالب فوق یک آیه از قرآن کریم و چند حدیث محکم از اَهلِبیت نبوّت سلام الله علیهم در ختام کلام ذکر می‌نمایم تا مایهٔ روشنی دیدگان محبّین، و اِزَالَةُ شَبَهَات از قلوبِ شکاکین، و جواب قاطع در برابر منکرین و معاندین باشد.

قَوْلُهُ تَعَالٰی: فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَالتَّوْرِ الَّذِیْ اَنْزَلْنَا وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرٌ

(التغابن ۸).

یعنی: پس به خدا و رسول و نوریکه نازل نموده‌ایم ایمان آورید و بدانید که خدا به همهٔ کارهای شما آگاه است.

در آیهٔ مبارکهٔ فوق مشاهده می‌نمائیم که خدای متعال ایمان آوردن بخودش را با

ایمان آوردن به رسول (ص) و نور در یک جا، ذکر می‌نماید.

در تفسیر کلمهٔ «اَلتَّوْرُ» احادیث زیادی از حضرات معصومین علیهم السَّلام وارد

است که می‌رساند، مقصودِ خدای متعال در آیهٔ مبارکهٔ فوق و سایر آیاتِ مشابهِ آن، از

کلمهٔ «اَلتَّوْرُ» وجود مقدّس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السَّلام و بخصوص

حضرت صدّیقهٔ طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها، می‌باشد و ما در این زمینه به ذکر دو

روایت از طریق خاصّه و عامّه اکتفا می‌نمائیم:

۱ - اصول کافی: روایت با اَسنادش از ابی‌خالد کابلی است او می‌گوید:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «قَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» فَقَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ. اللَّهُ وَاللَّهُ الْأَيُّمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَ هُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ، نُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَاللَّهُ يَنْوَرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجِبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتَظْلِمُ قُلُوبُهُمْ. وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ لَا يَتَوَّالُنَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلَمًا لَنَا، فَإِذَا كَانَ سَلَمًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ أَمَّتَهُ مِنْ قَرَعِ يَوْمِ الْكَبَرِ.

یعنی: از حضرت امام محمد باقر (أَبَا جَعْفَرٍ) علیه السَّلام از تفسیر آیه مبارکه «پس به

خدا و رسول و نوریکه نازل نموده ایم ایمان بیاورید» سؤال نمودم.

حضرت فرمود: سوگند به خدا، نور، عبارتست از ائمه علیهم السَّلام از آل محمد

صلی الله علیه و آله و سلم تا روز قیامت.

و بخدا سوگند، آنان نورِ خدا هستند که نازل شده اند

و بخدا سوگند، آنان نورِ خدا در آسمانها و زمین هستند

و بخدا سوگند، ای ابا خالد، نورِ امام در قلبهای مؤمنین روشنتر از آفتابِ درخشان

است در روز.

بخدا سوگند، آن امامان بزرگوار، قلبهای مؤمنین را روشن می کنند و خداوند آن

نور را از قلبهای ناشایست می پوشاند، پس قلبهای آنان تاریک می شود.

بخدا سوگند، ای ابا خالد، بنده ای (از بندگان خدا) ما را دوست نمیدارد و بولایت

ما سر فرود نمی آورد، مگر اینکه خدای متعال قلب او را پاک می گرداند، و پاک نمی گرداند خدای متعال قلب بنده ای را مگر اینکه تسلیم (اوامر ما) باشد پس اگر آن بنده تسلیم ما، شد، خداوند کریم او را از شدت حساب در روز قیامت حفظ می کند، و از وحشت و هراس روز رستاخیز بزرگ در امان می دارد.

در باره حدیث شریف فوق چند توضیح داده می شود:

الف، با رجوع به قرآن کریم و دقت در آیات مبارکه آن، مشاهده می کنیم که خدای ذوالجلال در مواردی که مطلب بسیار حائز اهمیت است سوگند یاد می کند مانند آیه مبارکه ذیل: «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (حجر ۷۲)

یعنی: «ای رسول ما» بجان تو سوگند این مردم دنیا، همیشه مست شهوات نفسانی و در حیرت و غفلت و نادانی خواهند بود.

در آیه مبارکه فوق مشاهده می کنیم که چون مطلب بسیار مهم است و خدای مهربان بندگان خود را در خطر سقوط در شهوات نفسانی که بزرگترین عامل بدبختی برای انسانها است می بیند، جهت آگاه کردن و بر حذر داشتن آنان از این سقوط و حشتناک به جان محبوبترین موجود عالم امکان، یعنی وجود نازنین حضرت رسول اکرم (ص) قسم یاد می کند.

و همچنین در حدیث مورد بحث، چون مسأله راجع به ولایت، که رکن اساسی ایمان و توحید است، می باشد. حضرت امام باقر علیه السلام نیز مطلب را با ذکر سوگند بخدا بیان و تأکید می فرماید و این خود، کاشف از اهمیت موضوع می باشد.

ب: جمله «وَيَحْجِبُ اللَّهُ عَرْوَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ» معنی ظاهری این طور است: که خداوند نور آنان (امامان ع) را از هر که اراده می فرماید می پوشاند، که از ظاهر معنی

«الْعِيَاذُ بِاللَّهِ» جبر و بیعدالتی نسبت به خداوند متعال به نظر می‌رسد، در حالی که آستانِ آن پرودگارِ عادل، از اینگونه نسبتها منزّه و مبرا است، و به همین جهت معنی واقعی چنین می‌شود: که خداوند نور را از اشخاص ناشایست باز می‌دارد و ما نیز در ترجمه حدیث شریف این نکته را در نظر گرفتیم.

۲ - المناقب، روایت از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام است که در تفسیر آیه مبارکه «فَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا...» فرمود:

النُّور، هُوَ الْأَمَامُ (ع). یعنی: نور، عبارتست از امام (علیه السلام)

الف: بصائر الدرجات: با اسنادش از جابر بن عبدالله أنصاری و أبوبصیر و أبو حمزة ثمالی از حضرت أَمَامِ مُحَمَّدٍ باقر علیه السلام و همچنین در همان کتاب با اسنادش از محمد بن عبدالرحمن از حضرت امام صادق سلام الله علیه منقولست که آن دو بزرگوار فرمودند:

ولایت ما، همان ولایت الاهیست که هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر به وسیله اقرار به آن.

ب - بصائر الدرجات: روایت با اسنادش از ابوسعید خدری است که، او گفت:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم و شنیدم که می‌فرمود:

یا علی، خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرده است مگر این که او را بولایت تو دعوت فرموده است.

ج - بصائر الدرجات: ابن ابی عمیر از جمیل و حسن بن راشد نقل کرده است: که

حضرت امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه:

«أَلَمْ تَفْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (أُشْرَاح ۱) یعنی: ای رسول ما، آیا، ما بتو، وسعت صدر

عطا نفرمودیم؟

فرمود: یعنی بوسیله ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

حال، اگر به این مطلب اُجماعی، اذعان و اعتراف داشته باشیم، که هدف نهایی از بعثت انبیا و ارسال رسل علیهم السلام، توحید خداوند متعال بوده است. به استناد احادیث فوق الذکر و آیات و روایات متواتر دیگری که کتابهای معتبر فریقین را پر کرده است به این نتیجه می‌رسیم که توحید از ولایت جدا نیست و در واقع ولایت مکمل توحید و اصل ایمان و دیانت است.

و آیه مبارکه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ

الاسْلَامَ دِيناً (المائدة ۳)

یعنی: امروز «روز غدیر خم» (با ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام) دین

شما را تکمیل نمودم و نعمتم را بر شما اتمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.)

بطور روشن ثابت می‌گردد که اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت ربّ بستگی مستقیم و ناگسستنی با ولایت معصومین علیهم السلام دارد.

باری به اجمال و اختصار بگذریم، وَالْغَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ، وَالْأ...

هزار نکته باریکتر زمو، اینجاست.

بلکه هرچه هست، در اینجاست.

۴ - سُوْرَةُ الْاَسَاسِ: زَخْشَرِي، از اُبَيِّ و أَنَسْ، از رسول اکرم (ص) روایت کرده

است که: آنحضرت فرمود: أُسِّسَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ عَلَى هَذِهِ السُّورَةِ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

یعنی: أساس هفت آسمان و هفت زمین بر روی سوره مبارکه: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بنیاد شده است.

راز آفرینش و استحکام خلقت و انتظام کائنات، همگی دلالت بر توحید دارد. و این جهان وسیع با آنهمه موجودات که بر روی آن جای دارند، هم، مِنْ حَيْثُ الْمَجْمُوع و هم به طورِ انفراد، بیانگر این است که، صانع و خالقِ این عالم و شگفتیهای آن، به جز ذاتِ قادرِ حکیم و غنیِّ بالذاتِ خداوندِ یکتا، وجود دیگری نمی تواند باشد

که یکی هست و هیچ نیست جز او وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ.

۵- سُورَةُ الْمُعَوِّذَةِ: نِسَائِي وَبَرَّازُ وَابْنُ مَرْدَوَيْهِ بسند صحیح از عبدالله بن انیس روایت کرده اند که او گفت:

رسول اکرم (ص) دست مبارکش را بروی سینه ام قرار داد و سپس فرمود: قُلْ (بگو)

او می گوید: و من نمی دانستم که چه بگویم؟

حضرت فرمود بگو: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

من، این سوره مبارکه را تا آخر تلاوت کردم.

سپس، بمن فرمود: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ.

و من، این سوره مبارکه را هم تا آخر خواندم.

باز، رسول اکرم (ص) بمن فرمود: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ.

و من این سوره مبارکه را هم تا آخر تلاوت نمودم.

در این موقع حضرت فرمود: به این طریق (به خدای بزرگ) پناهنده شو، و از پیشینیان هیچکس به این کیفیت بخدا پناهنده نشده است.

۶- سُوْرَةُ الْمَخْضَرِ: و در وجه تسمیه این سُوْرَةُ مبارکه به این نام، این چنین بیان شده است که: بهنگام تلاوت این سُوْرَةُ مبارکه فرشتگان برای استماع آن، حاضر می شوند، (الْمَخْضَرِ: از ماده حَضَرَ و حُضُور است) ۷- سُوْرَةُ الْمُنْفَرَةِ، از ماده فَرَار است)

دیگر از اسامی این سُوْرَةُ مبارکه، اسامی ذیل است:

سُوْرَةُ النُّوْرِ، سُوْرَةُ الْمَعْرِفَةِ، سُوْرَةُ نِسْبَةِ الرَّبِّ، سُوْرَةُ الْبَرَاءَةِ، سُوْرَةُ الْجَهَالِ، سُوْرَةُ الْمَانِعَةِ، سُوْرَةُ الْمُقَشَّقَشَةِ، سُوْرَةُ الصَّمَدِ، سُوْرَةُ التَّفْرِیدِ، سُوْرَةُ التَّجْرِیدِ، سُوْرَةُ النَّجَاةِ.

و تمامی اَسَامِی مبارکه فوق، مرجعشان یکیست و تفسیر همه آنها، اثبات معنی توحید و ولایت است، و ما در این مبحث جهت رعایت اختصار از شرح یک یک آن اَسَامِی صرف نظر نمودیم.

محل نزول و تعداد کلمات و حروف

سُوْرَةُ مبارکه «الْاِخْلَاصِ»

در اینکه این سُوْرَةُ مبارکه، در مکه مکرمه و یا در مدینه منوره نازل شده است، بین علمای تفسیر اختلاف است. عبدالله و حسن و عکرمه و عطا و مجاهد و قتاده بر آنند که این

سوره در مکه نازل شده است. و ابن عباس و محمد بن کعب و ابوالعالیه و ضحاک آن را مدنی می‌دانند. و عده‌ای نیز معتقدند که این سوره نیز مانند سوره «الْفَاتِحَةُ» دوبار، یکبار در مکه و یکبار در مدینه نازل شده است.

این سوره، دارای چهار آیه و پانزده کلمه (اگر واوها را به حساب نیاوریم و اگر واوها را بحساب آوریم هفده کلمه) و چهل و هفت حرف است.

شأن نزول سوره مبارکه «أَلَا خَلَاَصُ»

احتجاج طبرسی: روایت از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام است که فرمود: وقتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم، به مدینه منوره وارد شد، عبدالله صوری را (که یکی از علمای یهود بود) به نزد آن حضرت آوردند و او حدیثی طولانی ذکر نمود که در ضمن آن از پیامبر بزرگوار سؤالاتی می‌نمود، تا اینکه در آخر سؤالات گفت: مرا از پروردگارت خبر ده، که او کیست؟

در این موقع سوره مبارکه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» نازل شد و حضرت سوره را بر او تلاوت فرمود.

وی، پس از استماع این سوره مبارکه، گفت:

«صَدَقْتَ» یعنی: راست گفتی و سپس ایمان آورد ولی ایمان خود را مخفی می‌داشت.

۲ - أصول کافی: روایت با اسنادش از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السّلام

است که، آنحضرت فرمود:

یهودیان از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، سؤال کردند که: مشخصات و حسب و نسب پروردگارت را برای ما بیان کن.

حضرت، تا سه روز به آنان پاسخی نداد.

و پس از سه روز این سورۀ مبارکه در پاسخ به آنان نازل شد.

۳- أَلَدُّرُ الْمَثُورِ : روایت با اسنادش از اَبِیِّ بْنِ كَعْبٍ منقول است که: مشرکان به رسول اکرم (ص) صلی الله علیه و آله و سلم گفتند:

یا محمد (ص) پروردگارت را برای ما توصیف نما.

در این موقع سورۀ مبارکۀ توحید، از طرف خدای متعال، برای جواب به مشرکان، به رسول اکرم (ص) نازل شد.

۴- أَلَدُّرُ الْمَثُورِ: با اسنادش از ابن مسعود نقل شده است که:

قریش «اهل مکه» بخدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و عرض کردند: یا رسول الله، خدای خودت را برای ما توصیف نما.

و در جواب به آنان، این سورۀ مبارکه از جانب خدای متعال به رسول اکرم (ص) نازل شد.

در این زمینه، از طرف فریقین روایات بسیاری وارد شده است و بطوریکه گذشت، سؤال کنندگان، گاه قوم یهود و گاه مشرکان و گاه قریش و بعضاً اشخاص و گروههای مختلف دیگر بوده اند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می طلبیدند که خدای خودش را برای آنان توصیف نماید و رسول اکرم (ص) در جواب همه آنان، سورۀ مبارکۀ «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» را تلاوت می فرمود.

به نظر نگارنده، همه روایات منقول در این زمینه، صحیح است و همگی مؤید یکدیگرند و بعید نیست که این سؤال مکرراً از طرف اشخاص یا گروههای متعدّد از رسول اکرم (ص) شده باشد، و در عصر حاضر هم مشاهده می‌کنیم که سؤال کنندگان زیادی هستند که می‌خواهند «خدای متعال» از نظر اسلام، برای آنان توصیف گردد و مخصوصاً نوجوانان مبتدی و اتباع سایر ادیان دائماً این سؤال را می‌نمایند.

و خدای متعال، این جواب محکم و قاطع و جاودانی را پانزده قرن قبل بوسیله پیامبر محبوبش، بعالمیان ابلاغ فرموده است و تا دامنه محشر، جوابی کافی برای هر سؤال کننده از هر طبقه می‌باشد، که:

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

و در واقع این سوره مبارکه، بمنزله شعاری جاودانه، در مسأله توحید، برای اسلام و مسلمین می‌باشد و هیچ گروه و مذهبی را، بغیر از مسلمین یک چنین شعار جامع و قاطع درباره توحید نیست و به همین جهت کلمه «قُلْ = بگو» در ابتدای این سوره بقوّت خودش باقیست و هرگز حذف نمی‌شود (و همه کلمات قرآن کریم الی الابد بقوّت خود باقی هستند) زیرا در همه اعصار، خدای متعال در جواب هر سؤال کننده‌ای فرمان می‌دهد که: قُلْ... تا آخر سوره و انشاءالله، پس از تفسیر کامل این سوره مبارکه مطالعه کنندگان محترم و بخصوص مبتدیان عزیز، مشاهده خواهند نمود که در توصیف توحیدی خداوند یکتا، هیچ کلامی و هیچ سخنی چه از سایر آیات و شور قرآن کریم و چه از کتب سماویّه گذشته و چه از کلمات دیگران، نمی‌توانند جایگزین این سوره مبارکه

باشوند. و توحیدِ صحیح را با این قاطعیّت و انسجام برای جهانیان بیان نمایند و به همین جهت فقط این سورهٔ مبارکه در بین تمام سوره‌های قرآن، به اسم «سورهٔ توحید» نامیده شده است.

فضیلتِ سورهٔ مبارکهٔ «أَلَا خِلَافُ»

این سورهٔ مبارکه، از اشرفِ سوره‌های قرآنِ کریم است و اگرچه تمام سوره‌های قرآن کریم، کلام خدا و وحی الهی و دارای شرافت و جلالتِ ذاتی می‌باشند ولی چون این سوره، حاوی توحیدِ کامل و خالصِ خداوند یگانه است و غرض اصلی و هدف نهائی از اُرْسَالِ رُسُل و اِنْزَالِ کُتُبِ آسمانی، همانا توحیدِ واقعی می‌باشد، می‌توان گفت: که این سوره نیز مانند سورهٔ مبارکهٔ «الْفَاتِحَةُ» از شأن و منزلتِ خاصی برخوردار است و ذیلاً به پاره‌ای از اُختصاصات و امتیازاتِ این سورهٔ مبارکه، که از حضرات معصومین علیهم السّلام منقول است اشاره می‌شود:

۱- پاکی از گناهان، بهنگامِ مرگ

مرحوم شیخ بهائی در کتابِ جامعِ عبّاسی و مرحوم سید کاظم یزدی در کتابِ عُرُوۃُ الْوُثْقَى و مرحوم شیخ جعفر کاشِفُ الْغُطَاءِ (ره) در کتابِ کَشْفُ الْغُطَاءِ، متَّفَقاً از حضرت مولای متقیان، امیرمؤمنان علی ابن ابیطالب علیه السّلام نقل نموده‌اند، که آن حضرت فرمود: هر کس دوست دارد که بهنگامِ مرگ، از گناهان خالص باشد و چون طلای ناب بیغش از کدرونها گردد. و کسی از او مطالبهٔ مظلّمه (حَقُّ النَّاسِ) نکند پس از هر نماز، از

نمازهای یومیّه، بعنوان تعقیبات، دوازده مرتبه سورۀ مبارکۀ توحید را، تلاوت کند و سپس دستهایش را (مثل حالت قنوت) بلند کند و بگوید:

«اللَّهُمَّ أَنِّي أَسْأَلُكَ بِأَسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمُخْرُوجِ الطَّاهِرِ الطَّهْرِ الْمُبَارَكِ وَأَسْأَلُكَ بِأَسْمِكَ الْعَظِيمِ وَسُلْطَانِكَ الْقَدِيمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ يَا وَاهِبَ الْعَطَايَا، يَا مُطْلِقَ الْأَسَارِي، يَا فَكَكَ الرِّقَابِ مِنَ النَّارِ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَغْفِقَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا وَأَنْ تُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ آمِنًا وَأَنْ تَجْعَلَ دُعَائِي أَوَّلَهُ فَلَا حَا وَ أَوْسَطَهُ نَجَاحًا وَ آخِرَهُ صَلَاحًا، إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ.

ناگفته نماند، که مضمون این خبر شریف این نیست که هر کس این سورۀ مبارکه و این دعا را بطریق فوق بخواند و مظلومه (حقّ الناس) هم بگردن داشته باشد در روز جزا بخشوده خواهد شد.

البته که چنین نیست،

زیرا، بنا بصریح آیات مبارکۀ قرآن کریم و اخبار و آثار حضرات معصومین علیهم السّلام که بطور تواتر در مجلس مذکور است و شکی در صحت آنها نیست و همچنین بحکم عقل سلیم و باستناد عدل الهی، از گناہانی که در روز جزا با شدّت تمام کیفر داده خواهد شد «حقّ الناس» است، که شامل تجاوز به جان و مال و آبرو و ناموس و آرامش و شخصیت و تمام مختصات و متعلقات حریم دیگران، به هر عنوان که باشد، می‌گردد. مگر این که، قبل از مرگ رضایت صاحبان آنها جلب گردد.

بنابراین:، مفهوم این خبر شریف این است که، هر کس این سورۀ مبارکه و این دعا را با ترتیبی که ذکر شد، با کمال اخلاص بخواند و به آن مداومت کند، حتماً قبل از مرگ،

«اگر حقّ النَّاس یا گناهی به گردن داشته باشد» ببرکت این عمل، موفق به ادای آن حقّ و توبه از گناهان می‌گردد. و در حالیکه پاک و مهذب و خالص از گناهان است، دارِ فانی را وداع می‌کند و با وجدانی آسوده و روحی آزاد، به جهانِ باقی منتقل می‌شود.

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ اُمُوْرِنَا خَيْرًا، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَّ اَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ.

۲ - حضور فرشتگان بهنگام تشییع و تدفین

اصول کافی: کتاب فضّل القرآن، سکونی از حضرتِ امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، بر جنازهٔ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، نمازِ میّت بجا آورد و در این حال، با هفتاد هزار فرشته که جناب جبرئیل نیز جزو آنان بود مواجه گردید، که در عقب آن حضرت ایستاده و در نماز بر جنازهٔ سعد بن معاذ شرکت جسته‌اند. حضرت از جبرئیل پرسید: سعد بن معاذ، چه عمل فوق العاده‌ای انجام داده است که به جهت آن عمل، شایستهٔ این همه احترام و فضیلت شده است؟ بطوریکه شما فرشتگان مقرب درگاه حق، در نماز بر جنازهٔ او شرکت نموده‌اید؟

جبرئیل عرض کرد: یا رسول الله، او در حال قیام و قعود و رکوب و مَشی و بهنگام رفت و آمد و در همه حال، بتلاوت سورهٔ مبارکهٔ توحید مداومت داشت و به همین جهت شایستگی این مقام را پیدا نمود.

عرض می‌کنم: تلاوت سوره مبارکه «الْاٰخْلَاصُ» = توحید و مداومت بر آن، بدون شک دارای ثواب عظیم و أجر کبیر می‌باشد، ولی از مفهوم روایت فوق این چنین استنباط می‌شود که: سعد بن معاذ رضوان الله علیه، در همه حال، با قراءت سوره مبارکه توحید و مداومت بر آن، بیاد خداوند متعال بوده است و مضمون این سوره مبارکه، که همانا توحید و اخلاص کامل است، همیشه در برابر دیدگانش مجسم و در خانه قلبش جایگزین بوده است. و به همین جهت، حتماً همیشه از ریا و سمعه و شبهه و جاه طلبی و خودخواهی و شهوات نفسانی که همگی ضد توحید است احتراز داشته است و به همین سبب شایستگی آن مقام منیع را حائز شده است. و این همان تکلیفی است که خدای متعال از بندگانش می‌طلبد و افضل اعمال و اکمل قربات است و بنده لازم است که در عین حالیکه تکالیف شرعیه‌اش را انجام می‌دهد، موارد نامشروع مذکور در فوق را همیشه در نظر داشته و از آنها دوری نماید، تا شایسته توجه خاص گردد.

و سعد بن معاذ نیز بهمین جهت مستوجب اینهمه فضیلت شد، و الا تلاوت این سوره مبارکه، بلکه همه قرآن کریم، بدون در نظر داشتن مفهوم آن و بدون عمل به مضمون آن، اگرچه خالی از فضیلت نیست، ولی مانند پوستی است که مغز ندارد.

۳ - اَمَانٌ از عذاب قبر

الدُّرُّ الْمَنْثُورُ: طبرانی و ابونعیم از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم

روایت کرده‌اند، که آنحضرت فرمود:

هر کس در مرض موتش، سوره مبارکه توحید را بخواند و در همان بیماری از دنیا

برود، از عذابِ قبر، در امان می‌شود و در روز قیامت، فرشتگان او را روی دستهایشان برمی‌دارند، تا از صراط عبور کند و وارد بهشت گردد.

۴ - نجات از فقر

مَجْمَعُ الْبَيَّانِ: روایت از سهل بن سعد ساعدی است که او می‌گوید:

شخصی به خدمت حضرت رسول اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ رسید و از فقر و تنگی معاش شکایت نمود.

حضرت فرمود: هر وقت بخانه‌ات داخل می‌شوی اگر کسی در منزل بود سلام بکن و اگر کسی هم در منزل نبود، باز هم سلام کن و یکبار سورهٔ «قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ» را بخوان، تا اَنْشَاءَ اللّٰهُ از فقر نجات یابی.

آن شخص می‌گوید: من مدّتی دستورالعمل حضرت رسول اکرم (ص) را بکار بستم و خدای مهربان روزی فراوانی نصیبم فرمود، به طوری که خودم بی‌نیاز شدم و مازاد آن را به همسایگانم عطا نمودم.

شیخ صدوق رضوان اللّٰهُ علیه با اَسنادش از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود:

هر کس داخلِ منزلِ خود گردید، به اَهلبیت خود این چنین سلام بکند: «السَّلَامُ عَلَیْکُمْ» و اگر در منزل کسی نباشد، در اینصورت بگوید: «السَّلَامُ عَلَیْنَا مِنْ رَبِّنَا» و سورهٔ «قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ» را تلاوت نماید، این عمل، فقر و تنگدستی را از بین می‌برد.

أَلَدُّرُ الْمَنْتَوُزُ: روایت از طَبْرانی از جُریر بجلی است، او می‌گوید: حضرت رسول اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

هر کس حین وارد شدن بمنزلش، سورۀ مبارکۀ «قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ» را بخواند خدای متعال، فقر را از آن خانه ریشه کن می‌کند حتّی از همسایگان نیز.

بمدلول بعضی از روایاتِ وارده از ائِمّه طاهرین علیهم السّلام، هرگاه کسی وارد خانه و یا محلّی شود که شخصی در آنجا نباشد، مستحب است که سلام را این‌طور ادا نماید: «السَّلَامُ عَلَیْنَا وَ عَلَی عِبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِیْنَ».

۵- در امان بودن از حاکم جَبَّار

مجمع البیان: ابراهیم بن مهزم نقل کرده است که: از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام شنیده شده است که آن بزرگوار فرمود:

هرکس، سورۀ توحید را مابین خودش و هر جَبَّاری قرار دهد: بطوری که، یک مرتبه در روبرو و یکمرتبه عقبِ سر و یک مرتبه جانبِ راست و یکمرتبه جانبِ چپِ او، سورۀ تلاوت نماید، خداوند او را از شرِّ آن ظالمِ جَبَّارِ نجات می‌دهد و خیرش را نصیب او می‌کند.

عرض می‌کنم: حقیر خودم این مسأله را چندین بار تجربه کرده‌ام و بحمدالله نتیجه مثبت گرفته‌ام.

۶- برابری با ختم قرآن

أَكْمَالُ الدِّينِ وَبَحَارُ الْأَنْوَارِ: روایت با اسنادش از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که آن بزرگوار فرمود:

«مَنْ قَرَأَ قُلَّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ الْقُرْآنَ وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ.»

یعنی: هر کس سورة مبارکه «قُلَّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند چنانست که دو ثلث قرآن را تلاوت نموده است و هر کس آن را سه مرتبه بخواند مثل این است که همه قرآن را تلاوت نموده است.

خلاصة الاذکار مرحوم فیض و تحفة الخواص حاج شیخ آقای شیرازی در ضمن تفسیر سورة مبارکه توحید، از حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها منقولست است، که آن مخدّره فرمود:

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بر من وارد شد، در حالیکه رختخواب خود را پهن کرده بودم و می خواستم بخوابم.

حضرت فرمود: ای فاطمه مخواب، مگر اینکه، چهار عمل بجا آوری، ختم قرآن کنی و پیغمبران را شفیع خود گردانی و مؤمنان را از خود خشنود سازی و حجّ و عمره بجا آوری، این فرمود، و داخل نماز شد.

من صبر کردم تا آنحضرت نماز خود را تمام کرد،

سپس گفتم: یا رسول الله امر فرمودی بچهار چیز، که من در این وقت قدرت انجام

آنها را ندارم.

آن بزرگوار، تبسم فرمود و گفت: هرگاه سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را سه مرتبه بخوانی، گویا ختم قرآن کرده‌ای تا آخر خبر...

عرض می‌کنم: اینگونه روایتها جنبهٔ اُرشادی دارد، یعنی: ظاهراً مخاطب حضرت زهرا سلام الله علیهاست ولی درواقع خطاب به جمیع مسلمین می‌باشد، والا همه می‌دانند که حضرت فاطمه زهرا علیها سلام الله، خود وَلِیَّةُ اللَّهِ و دارای علم لَدُنَّی و اَزَلِی است. اُمالی صدوق: روایت با اسنادش از حضرت امام صادق علیه السّلام است که آن حضرت از پدران بزرگوارش از حضرت رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِم أَجْمَعِین روایت کرده است که آن بزرگوار، روزی به اصحابش فرمود:

کدامیک از شما، همهٔ عمرش را روزه می‌دارد؟

جناب سلمان، در جواب رسول اکرم (ص) عرض کرد: من، ای رسول خدا.

سپس، حضرت فرمود: و کدامیک از شما، شب را با عبادت زنده می‌دارد؟

سلمان عرض کرد: من، ای رسول بزرگوار.

آنگاه، پیامبر گرامی فرمود: و کدامیک از شما هر روز یکبار قرآن را ختم

می‌کند؟

سلمان عرض کرد: من، یا رسول الله.

یکی از اصحاب ثبّی اکرم (ص) خشمناک شد و عرض کرد: یا رسول الله، سلمان

مردی از دیار فارس (ایران) است و می‌خواهد بر ما جمعیت قریش افتخار نماید.

شما فرمودید، کدامیک از شما همهٔ عمرش را روزه دار است، او در جواب عرض

کرد: من، در حالیکه او غالب، روزها، می‌خورد!...

و فرمودید: کدامیک از شما، شب زنده‌داری می‌کند، و سلمان در جواب عرض کرد: من، در حالیکه او بیشتر ساعات شب را می‌خوابد!...

و فرمودید: کدامیک از شما هر روز یکبار قرآن را ختم می‌کند، و او عرض کرد: من، در حالیکه او در غالب ساعاتی روز، ساکت است!...

حضرت در جواب او فرمود: ای فلان، تو را چه آمده است نسبت بشخصی که نظیر لقمان حکیم است؟ از خود او سؤال کن تا جوابت را بدهد.

پس آن مرد متوجه سلمان شد و گفت ای اَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ابو عبدالله کنیه جناب سلمان بود) آیا تو ادعا نکردی که تمام عمرت را روزه‌دار هستی؟
جناب سلمان فرمود: آری.

او گفت، من بیشتر روزها را دیده‌ام که تو می‌خوردی!...

سلمان فرمود: مطلب آنطور نیست که تو گمان می‌کنی. من سه روز از ماه روزه می‌دارم، و خدای متعال می‌فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا (انعام ۱۶۰) یعنی: هر کس یک کار نیک انجام دهد به او ده برابر آن پاداش داده خواهد شد» و روزه ماه شعبان را به روزه ماه رمضان متصل می‌کنم و این عمل من، برابر، با روزه‌دار شدن در همه عمر است.

آن شخص گفت: آیا تو مدعی این نبودی که شب زنده‌داری می‌کنی؟
جناب سلمان فرمود، آری.

او گفت: تو غالب ساعات شب را خواب هستی!...

سلمان گفت: موضوع آنطور که تو خیال می‌کنی نیست ولی من از حبیب رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمود: هر کس در موقع خواب با طهارت شرعیّه

(وضو یا غسل یا قائم مقام آنها) بخوابد، در حکم کسی است که شب زنده‌داری نموده است. و من هر شب به این فرموده رسول اکرم (ص) عمل می‌کنم، پس در حکم کسی هستم که شب را تا صبح بیدار مانده است.

سپس آن شخص گفت: آیا تو ادعا نکردی که هر روز یکبار ختم قرآن می‌کنی؟

سلمان جواب داد، آری.

او، گفت: ولی تو غالب ساعات روز را ساکت هستی!...

جناب سلمان در جواب او فرمود: مسأله آن گونه نیست که تو تصوّر می‌کنی. ولی من از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که خطاب به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن «ابوالحسن کنیه مولا امیرالمؤمنین علیه السلام است» مَثَلِ تو در اُمت من، مَثَلِ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است. هر کس آن سوره را یک مرتبه بخواند، چنانست که یک سوّم قرآن را تلاوت نموده است، و هر کس آن را دو مرتبه بخواند مثل این است که دو سوّم قرآن را خوانده است، و هر کس سه مرتبه آن را تلاوت نماید، مثل این است که، تمام قرآن را خوانده است.

پس، یا علی، هر کس تو را باز بانش دوست بدارد یک سوّم ایمان را تکمیل نموده است و هر کس تو را باز بان و قلبش دوست بدارد و تو را با دستش یاری کند، تمام ایمان را تکمیل نموده است. و سوگند بخدائی که مرا به حق مبعوث فرموده است: یا علی، اگر اهل زمین تو را مانند ساکنان آسمانها دوست داشته باشند خدای متعال هیچ کس را به عذاب دوزخ گرفتار نمی‌کند.

سپس سلمان به آن مرد گفت: و من سورهٔ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را هر روز سه مرتبه تلاوت می‌کنم.

(و با این جوابهای قاطع و مستدل سلمان) آن مرد با نهایت شرمندگی خاموش شد و مثل اینکه سنگی بر دهانش زدند.

موفق الدّین خوارزمی «که از مشاهیر علمای اهل سنت» است در کتاب مناقب خود، از طاووس از ابن عباس این طور روایت کرده است، که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «يَا عَلِيَّ (ع) مَا مَثَلُكَ فِي النَّاسِ إِلَّا كَمَثَلِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ...» یعنی: یا علی (ع) مثل تو در بین مردم نیست مگر مثل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

و در این مقام حضرت آیه الله العظمی والد ماجد روحی فدا، چه زیبا سروده است:

یا علی (ع) قدرت نمای قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ سینه پر علم او مضمونِ اللَّهُ الصَّمَدُ

لَمْ يَلِدْ، مام جهان مثلش وَلَمْ يُولَدْ، چو او لَمْ يَكُنْ بعد از رسول الله، لَهُ كُفُؤاً أَحَدٌ

و دیگری این طور سروده است:

یا علی (ع) ذات ثبوت قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ نام تو نقش نگین اَمْرِ اللَّهِ الصَّمَدُ

لَمْ يَلِدْ، از مادر گیتی، وَلَمْ يُولَدْ، چو تو لَمْ يَكُنْ، بعد از نبیِ مثلت، لَهُ كُفُؤاً أَحَدٌ

و در واقع، همانطوری که سورهٔ مبارکهٔ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بیانگر توحید حقیقی

است وجود معجز نمای حضرت سید الموحّدین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام تجلیگاه توحید واقعی است.

الدّر المنثور: روایت از ابن ضریس و ابویعلی و ابن الانباری از حضرت

رسول اکرم (ص) است که آن حضرت فرمود:

آیا کسی از شما استطاعت آن را ندارد که سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را در شب بخواند «شاید مراد رسول اکرم (ص) از شب، هنگام خواب باشد» سپس حضرت فرمود: این عمل «خواندن سوره توحید، به هنگام خواب» معادل، با خواندن یک سوّم قرآن است.

در توجیه این مطلب، که چگونه تلاوت سوره مبارکه توحید، معادل با خواندن یک سوّم قرآن است، برخی از علمای تفسیر، چنین اظهار نظر کرده اند که: تمامی معارف قرآن کریم به سه اصل برمی گردد: توحید، نبوت، معاد. و سوره مبارکه توحید از این سه اصل، یک اصل را در بردارد، که عبارت از اصل توحید است و به همین جهت برابر با ثلث قرآن می باشد. و مؤلف تفسیر المیزان، اعلی الله درجته، این مطلب را در تفسیرش آورده است.

امام فخر رازی در تفسیر کبیر، در توجیه مطلب فوق گفته است که:

در احادیث منقوله از رسول اکرم (ص) آمده است که سوره توحید معادل با ثلث قرآن است و شاید غرض از این موضوع، این باشد که: مقصود اصلی و اعلی از همه شرایع و عبادات معرفت ذات الله و معرفت صفات الله و معرفت افعال الله است و این سوره مشتمل بر معرفت ذات است، پس این سوره معادل با ثلث قرآن است.

ولی، رازی، در اظهارات خودش از دو جهت اشتباه نموده است:

اوّل اینکه معرفت ذات خدا، از محالات است و خدای متعال در قرآن کریم فرموده است «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» دیدگان از دیدن او عاجز است ولی او همه را می بیند» و وجودی که دیده از مشاهده او عاجز باشد، ادراک و فهم، که فرع

حواش ظاهر، و از جمله بینائی است چگونه می تواند او را درک نماید و به کنه ذاتش پی ببرد.

نه اینکه هیچ کس در عالم امکان نمی تواند ذات آن خدای یگانه را درک نماید، بلکه همه از توصیف او هم عاجزند. مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه راجع به همین مطلب می فرماید:

مَنْ وَصَفَهُ، فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَمَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْلَهُ، إِلَى آخِر...

یعنی: هر کس خدا را توصیف نماید، او را محدود کرده است و هر کس او را محدود کند، او را بشمار آورده (برآورد کرده) و هر کس او را بشمار آورد، اَزَلَّتِ او را باطل نموده است. و نیز در همین زمینه یعنی عدم امکان احاطه بر ذات حق، خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

«وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ (طه، ۱۱۰ و ۱۱۱) یعنی:

هیچ مخلوقی را بحریم کبرای او، احاطه و آگاهی نیست، و همه جهانیان در پیشگاه عزت آن پرودگار حی و توانا، زبون و خاضع اند»

پس مؤلف کتاب تفسیر کبیر، فخررازی، می بایست بجای معرفت ذات، توحید ذات می گفت. و اما اشتباه دوم اینکه: سورۃ توحید را اختصاص به ذات داده و صفات را از نظر دور داشته است، در صورتیکه: باتفاق جمهور علمای تفسیر، سورۃ مبارکه «الْأَخْلَاصِ» هم توحید ذات و هم توحید صفات هر دو را بیان می کند.

ابوالسعود، در توجیه مطلب مورد بحث و اینکه سورۃ توحید برابر، با ثلث قرآن است چنین می گوید:

مقاصدِ قرآن، منحصر در بیان عقاید و احکام و قصص است و سوره توحید بیانگر

عقاید: «توحید ذات و صفات» می‌باشد، و به همین جهت برابر با ثلث قرآن است.

ابوالسعود نیز در منحصر کردن مطالب قرآن کریم به عقاید و احکام و قصص دچار

اشتباه شده است، چون در قرآن کریم مطالب دیگری غیر از آنچه ابوالسعود بیان نموده

است از جمله: أمثال و حکم و مواعظ و غیره نیز وجود دارد.

و توجیه ما نحن فیه، با دو وجه مذکور در ذیل تعبیر می‌شود.

۱ - وجه تشریعی: و توضیحش این است که بینادِ اسلام بر قرآن کریم قرار گرفته

است و اصول اسلام سه است، توحید، نبوت، معاد. (و اما مسألة ولایت به طوریکه در

محلش توضیح داده‌ایم، شرطِ صحّت و اساسِ واقعی همه است) و چون این سوره

مشمول بر اصل توحید است بمنزله ثلث قرآن خواهد بود.

۲ - وجه تکوینی: و توضیحش این است که مراتب عالم کون، که به «کتاب

تکوینی» نامیده شده است، منحصر در شش مرتبه است، به این شرح:

الف: عالم هاهوت: که عبارت از مرتبه ذات است.

ب: عالم لاهوت: که مرتبه اَسْمَاء و صفات است.

ج: عالم جبروت: یعنی عالم و مرتبه عقول

د: عالم ملکوتِ اَعْلٰی: که عبارتست از مرتبه نفوس

ه: عالم ملکوتِ اَسْفَل: که مراد از آن، مرتبه مُثُل است «برزخ = هورقلیا»

و: عالم ناسوت: که مرتبه اجسام است.

و قرآن کریم که عبارت از کتاب تدوینی است، مطابق با کتاب تکوینی با مراتب

مذکور در فوق می باشد. عیناً مثل مطابقت وجود کتبی یا وجود لفظی، با وجود ذهنی و یا وجود عینی.

و چون این سورة مبارکه مشتمل بر دو مرتبه (الف و ب) مذکور در بالا:

۱ - مرتبه هاهوت: که در قرآن از آن با آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» «شوری ۱۱»

یعنی: برای او مثل و ماندی نیست» تعبیر شده است

۲ - مرتبه لاهوت: که از آن در قرآن کریم با این آیه مبارکه تعبیر شده است «قُلْ

أَدْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (أَسْرَى ۱۰).

یعنی: (ای رسول ما) بگو، خدا را به اسم (الله) و یا به اسم (رَحْمَن)

بخوانید، تمام اسماء نیک مخصوص اوست (چون اَسْمَاء و صفات جلال و جمال آن

پرودگار یکتایی منتها است).

حال چون سورة مبارکه توحید، دو مرتبه از شش مرتبه کتاب تکوین را در برگرفته است

معادل با ثلث کتاب تدوین یعنی قرآن کریم می باشد.

۷ - اُنْتَسَاب به خدای متعال

در تفاسیر آمده است که جبرئیل بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل

شده عرض کرد: خداوند عَلَیِّ اَعْلَیَّ به تو درود می فرستد و می گوید: «لِكُلِّ شَيْءٍ نَسَبًا وَ

نَسَبَتِي قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. یعنی هر چیزی برای خود نسبتی دارد و نسبت من سورة مبارکه

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است.

و سببش این است که: در این سورة شریفه چنانکه شرحش گذشت، ذکری از بهشت

و جهنّم و دنیا و آخرت و خوردنیا و آشامیدنیا و حتّی حلال و حرام و غیره... نیامده است و فقط بیانگر توحید خالص است و عاری از همه عوارض و خصائص و متعلّقات دنیا و آخرت می باشد و به همین جهت به سوره «نِسْبَةُ الرَّبِّ» موسوم شده است، به این معنی که: هر کس این سوره را با ایمان و اخلاص واقعی تلاوت کند و هدف دیگری جز مضمون این سوره مبارکه نداشته باشد، بخدای ذوالجلال اُنْتَسَاب پیدا می نماید و به جز یاد خدا، همه چیز را فراموش می کند.

و این، البته از خصائص اَوْلِیَاءِ اللَّهِ است و اشخاص معمولی و حتّی بالاتر از معمولی را نیز قدرت وصول به این مقام منیع نیست.

و از اینجا سَرّ کلام رسول اکرم (ص) درباره مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام ظاهر می شود، در آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم، خطاب به مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام، فرمود: یا علی، مَثَلِ تو در بین مردم، مَثَلِ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) است

یعنی همانطوری که سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) از اوّل تا آخرش فقط بیانگر توحید و یگانگی خدا است. وجود تو هم، یا علی، سراسر، از بدو زندگی تا آخر حیات، همه اش تجلیگاه توحید و برای بقای توحید بوده است و هیچ شائبه ای از دنیا و آخرت و یا بهشت و جهنّم و یا غیره... در آن زندگی پرافتخار وجود نداشته است.

واقعاً کدام شخصیت می تواند، همدوش مردی باشد که برای خدا و دین خدا زیست و بالأخره در راه خدا و برای خدا، شربت شهادت نوشید.

علی (ع) آنهمه که عبادت کرده است فقط برای خدا کرده است، چنانکه خود

گوید:

إِلَهِي مَا عَبْدُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ، بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِعِبَادَةٍ
فَعَبَدْتُكَ.

یعنی: خدایا، تو را از ترس دوزخت و به طمع بهشت عبادت نکردم، بلکه تو را
شایستهٔ عبادت یافتم، پس عبادت کردم.

علی(ع)، اگر در بستر رسول الله(ص) خوابید تا جان آن بزرگوار را از خطرِ مرگِ
حتمی از دستِ جهالِ قریش نجات دهد و به اصطلاح پیش مرگِ پیامبر گرامی شد، آنهم
فقط برای خدا بود و در این خصوص آیهٔ ذیل نازل شد:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ... (البقره ۲۰۷)

یعنی: هستند مردانی (مقصود مولا علی علیه السلام است) که جانشان را فدای
رضای خدا می‌کنند.

جمهور مفسّرین خاصّه و محقّقین و منصفین مفسّرین عامّه از جمله موقّی بن احمد
خوارزمی در مناقب و حموی و ثعلبی در تفسیرشان و ابن عقبه در ملحمه و ابوالسعدات
در (فَضَائِلُ الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ) و غزالی در (أَحْيَاءُ الْعُلُومِ) همگی بالاتفاق معترفند که: آیه
مبارکه فوق در (لَيْلَةُ الْمَبِيتِ) در شأن مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده است.
علی(ع) اگر خود گرسنه مانده و غذای خود را به مساکین و ایتام و أُسراء بخشیده،
آنهم فقط برای رضای خدا بوده است و در این خصوص هم آیه نازل شده است:
وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا (۸) إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ
جَزَاءً وَلَا شُكُورًا (۹). سورهٔ الدهر.

یعنی: در راه محبّت به خدا به مسکین و یتیم و اسیر طعام می‌دهند (۸) و گویند ما

فقط برای رضای خدا طعام می‌دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی هم نمی‌طلبیم (۹)
این آیه مبارکه هم باتفاق فریقین در شأن مولا علی (ع) و خاندان گرامیش نازل
شده است.

علی (ع) اگر شمشیر زده است فقط در راه خدا و برای دین خدا زده است.
علی (ع) اگر خانه نشین شده است و از حقّ مسلم خود چشم پوشیده است آنهم در
راه رضای خدا و برای بقای اسلام بوده است.

و علی اگر پس از بیست و پنج سال خانه نشینی در آن مقطع بحرانی زمان، خلافت
را قبول کرده است، آنهم جهت رضایت حق بوده است.

و در آخر زندگانی سراسر توحیدش فرموده است «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَفَّةِ»
یعنی: سوگند به خدای کعبه که رستگار شدم»

در خانه توحید (کعبه) قدم دنیا گذاشت و بر چهره توحید (رسول اکرم (ص))
دیدگاهشاد، و در خانه توحید (محراب مسجد کوفه) و برای بقای توحید، شهید شد.
در کعبه شد پدید و به محراب شد شهید لازم بخسن مطلع و حُسن ختام دوست
سوره (أَلَّا خُلَاض) شرح إخلاص است. ولی، وجود نورانی مولا علی (ع) عین
أَخْلَاص و تجسّم أخلاص است.

سوره (توحید) تفسیر توحید است، ولی وجود علی (ع) خود توحید است.
و چون قلم، بیشتر از این یارانی توضیح و تشریح این حقیقت زیبای
توحیدی را ندارد با یک دنیا شرمندگی قلم را بر زمین می‌گذارم و در برابر این همه
عظمت و کبریا سر تعظیم و تسلیم فرود می‌آورم، و با این بیت این بحث را ختم می‌کنم.

زبان بکام خموشی کشیم و دم نزنیم که جای نطق و تصوّر در او نمی‌تنبّد

۸ - آمرزش اَمْوَات

خواصّ القرآن: روایت از حضرت ثامن الائمه مولاعلی بن موسی الرضا علیه السّلام است که آن حضرت فرمود:

هر وقت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم از قبرستان عبور می‌کرد - ده مرتبه سورۃ «أَلَا خَلَاَصُ» را تلاوت می‌فرمود. و ثواب آن را بروح اموات هدیه می‌کرد و می‌فرمود: هر کس این چنین عمل نماید، خداوند به تعداد اموات آن قبرستان به او، اجر و پاداش عنایت فرماید.

و حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس این سوره را بخواند و ثوابش را هدیه روح اموات نماید، خداوند ثواب تلاوت همه قرآن را به او عنایت فرماید.

در اَمَانُ بودن از خَطَرَاتِ سفر

الدُّرُّ الْمُنْتَوِر: أَبْنُ النَّجَّار در تاریخش از مولا امیرالمؤمنین علی علیه السّلام، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم، روایت نموده است که آن حضرت فرمود:

هر کس اراده سفر کند و همراهی و پشتیبانی خدای متعال را رفیق سفر خود کند یعنی سورۃ مبارکه «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» را یازده مرتبه تلاوت نماید، خداوند متعال او را از خطرات سفر حفظ می‌فرماید تا اینکه از آن سفر سلامت مراجعت نماید.

برابری با همه کتب سماویّه

ابن بابویه: روایت با اسنادش از ابی بصیر از حضرت امام صادق علیه السلام است که

آن حضرت فرمود:

هرکس سورۀ مبارکۀ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را یک مرتبه بخواند، چنانست که
ثلثی از قرآن و ثلثی از تورات و ثلثی از انجیل و ثلثی از زبور را تلاوت نموده
است

الدُّرُّ الْمَنْشُورُ: الحافظ ابو محمد الحسن بن احمد السمرقندی در فضائل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»
از ابن عمر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که آن حضرت فرمود:
هرکس سورۀ مبارکۀ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را یک مرتبه بخواند مثل اینکه ثلث قرآن را خوانده
است. و هرکس آن سوره را دو مرتبه تلاوت کند مثل اینکه دو ثلث قرآن را خوانده
است، و هرکس آن را سه مرتبه بخواند مثل اینکه «جَمِيعُ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» یعنی تمام کتابها و
صحائف آسمانی را که خداوند بر پیامبران نازل فرموده است تلاوت کرده است.

تسکین درد چشم

خَوَاصُّ الْقُرْآن: از حضرت امام صادق علیه السلام منقولست که آن حضرت فرمود:

هرگاه، این سورۀ مبارکه را بر کسی که چشمش درد می کند، بخوانند، با توجّه خدای متعال،
دردش آرام می گیرد.

بطور کلی برای معالجه همه بیماریها و بخصوص مداوای امراض روحی، بوسیله
کتابت و یا قراءت آیات مبارکۀ قرآن کریم و دعاهاي ماثور از ائمه طاهرين عليهم السلام و

مخصوصاً تربتِ متبرکه حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه، در کتب شیعه و اهل سنت، شواهد زیادی داریم که روایتِ فوق یکی از آنها است.

و دسترس‌ترین کتابها در این زمینه کلیات مفاتیح الجنان و باقیات الصالحات مرحوم حاج شیخ عباس قمی رضوان الله علیه می‌باشد که در غالب منازلِ ما موجود است و اثراتِ أدعیهٔ مأثوره از اهل بیت علیهم السلام را در شفای بیماریها و رفع مشکلات توضیح داده است. و بعلاوه کمتر شخصی است که با توسل به قرآن کریم یا یکی از حضرات معصومین علیهم السلام و در حقیقت شفیع قرار دادن آنها، بدرگاهِ خدای متعال، در راه درمانِ دردهای ظاهری و یا باطنی‌اش، به نتیجهٔ مثبتی نرسیده باشد، حتی پیروانِ ادیان و یا مذاهبِ دیگر نیز از این فیض و موهبتِ معنوی که جنبهٔ کرامت و گاهاً اعجاز دارد، بی‌نصیب نشده‌اند. و با توسل به مقدسات اسلام مشکلات خود را حلّ نموده‌اند. در اینجا موضوعی برای حقیر نویسندهٔ این سطور، تداعی معانی شد، که از بابِ تذکر به برادران و خواهرانِ ایمانی، و به خصوص بعنوان شکر و سپاس بدرگاه خداوند کریم و تکریمِ اعجازِ تربتِ مقدسهٔ کربلا، جهت مطالعه کنندگانِ محترم نقل می‌نمایم:

به خاطر دارم، در ایّامی که ساکنِ شهر تبریز بودم (و در حوالی سالهای ۱۳۴۷ یا ۱۳۴۸ شمسی)، یکی از جوانانِ خانواده، به بیماریِ روحیِ مرموزی گرفتار شد، به طوریکه از شدتِ مرض انگشتانِ دست و بعضی از اعضای بدنش حالتِ عادیِ خود را از دست داد و کج شد!... به اطباءِ حاذقِ آن زمان، مراجعه شد و از داروهای زیاد استفاده گردید، ولی منتج نتیجه نشد و هر روز مرضِ شدتِ بیشتری پیدا کرد. به طوریکه همهٔ اطباء از معالجهٔ او مأیوس شدند.

یکی از شبهای محَرَّم الحرام بود، بعد از غروبِ آفتاب و آدایِ فریضهٔ مغرب و عشاءِ ببالین آن جوان آمدم و او را در یک حالتِ بحرانیِ عجیبی مشاهده نمودم و تشخیص دادم که بیماری به شدیدترین درجه‌اش رسیده است و بیمار در رنج و عذاب و شکنجهٔ دردآوری بسر می‌برد و احتمال دادم که اگر وضع بدین منوال باشد مشکل، آن جوان شب را به صبح رساند، از دیدنِ این حالتِ قلبم بشدت فشرده شد و غم، سراسر وجودم را فراگرفت، در آثارِ اهل بیت علیهم السَّلام دیده بودم که هر کس اندوه، دلش را پر نماید، اگر از تهِ دل و با خلوص نیت به مظلومیت حضرت سیدالشهداء علیه السَّلام گریه کند، غمش از دل زدوده می‌شود. دیگر جایِ تحمُّل و درنگ نبود، بی‌محابا از جای برخاستم و به این منظور به مسجدی که در مجاورت منزلمان قرار داشت و شبهای ماهِ محَرَّم الحرام در آنجا ذکر مصائب حضرت مظلوم کربلا می‌شد رفتم.

بلافاصله یکی از ذاکرین به منبر رفت و پس از گفتن: اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یا اَبَا عَبْدِالله

بدون مقدمه، این حدیث را عنوان کرد:

آن شخص، مریضی داشت، به هر طبیبی مراجعه نمود، اثر نبخشید و اطباء از معالجهٔ او عاجز شدند و جوابِ ردّ دادند. آن مرد از هر طرف مأیوس شد و ناچار روی بطرفِ قبلهٔ حاجات نمود و بخدمت حضرت امام صادق علیه السَّلام مشرف شد و مشکل خود را به آن حضرت بازگو کرد و برای بیمارِ خود طلبِ شفاعت و شفا نمود.

حضرت، کمی مکث فرمود و سپس دیدگانش پر از اشک شد و فرمود:

آیا، تربتِ جدّم حسین علیه السَّلام را در منزل داری؟

آن شخص عرض کرد، آری یابن رسول الله.

حضرت فرمود: مقداری از آن تربت را در آب پاک حل کن و به بیمار بنوشان، اَنْشاءَ اللّٰه ببرکت آن تربت مقدّس خداوند کریم، بیمار را شفا می دهد. سپس، حضرت فرمود: اگر بیماری داشته باشید اوّل او را نزد طبیب ببرید و اگر از معالجه طبیب اثری ندیدید و مایوس شدید، آنوقت به آستان ما روی آورید که دواي دردهاي لاعلاج شما، در آستانه ما، آل محمد (ص) است.

من بشنیدن این روایت از آن ذاکر، مثل کسی بودم که از خواب بیدار شده باشم، پس از ختم مجلس از جا بلند شدم و بخانه رفتم و مقدار بسیار کمی از تربت حسینی ارواحنا فداء، که در منزل داشتم در نیم استکان آب قرار داده و بهم زدم و به بالین آن بیمار بردم بیمار با احساس آمدن من دیدگان بی فروغش را نیم باز کرد و نظری به من نمود.

گفتم عزیزم حالت چگونه است؟

گفت؛ چنانکه می بینی!...

گفتم: برای تو دارویی آورده ام که آن را الآن میل می کنی و ببرکت شفای آن، اَنْشاءَ اللّٰه، فردا بستر بیماری را ترک می کنی و با نشاط به مدرسه ات می روی. و سپس آن آب شفابخش را به او نوشاندم و سوگند بصاحب آن تربت مقدّس همان شب طرفهای صبح آن جوان از بستر بیماری برخاست و نماز صبحش را بجا آورد و سپس با نشاط و اشتهای کامل صبحانه ای خورد و به مدرسه اش رفت و تا امروز که تقریباً، مدت ۲۵ سال از آن تاریخ گذشته است، آن جوان باکمال نشاط بزندگی خود ادامه می دهد، ازدواج کرده و صاحب فرزندان شده و ببرکت تربت مقدّس حسینی علیه السّلام از سلامت و نشاط کامل، برخوردار است وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

و در فضیلت تربت مقدّس حضرت ابی عبدالله الحسین ارواحنا فداه، از حضراتِ معصومین علیهم السّلام نقل شده است که حوریان بهشت، چون فرشته‌ای را می‌بینند که به روی زمین می‌آید، از او التماس می‌کنند که تسبیح و تربت کربلا را برای آنان به ارمغان ببرد، تا بوسیله آن متبرک و نورانی شوند.

ناگفته نماند که استشفاء از تربت حسینی علیه السّلام و یا آیات قرآنی و یا ادعیه مأثور از اهل بیت عصمت علیهم السّلام، به طوریکه از فرمایش حضرت امام صادق علیه السّلام در روایت فوق به نظر مطالعه کنندگان محترم رسید، پس از یأس از معالجه اطباء می‌باشد و شرط تأثیر آن، توجه و اخلاص و ایمان کامل است. و هیچ عملی بدون تقوی و طهارت ظاهری و باطنی در نزد خدای متعال اعتباری ندارد و برای انسان مثمر ثمری نخواهد بود.

خدای متعال در قرآن کریم، در ضمن آیه مبارکه ۲۷ از سوره مائده می‌فرماید:

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، یعنی، البته خدای متعال از پرهیزکاران می‌پذیرد.

بی‌مورد نمی‌دانم که، لطیفه ذیل را نیز، در اینجا، از باب تأیید و تبصره ذکر نمایم. آورده‌اند که شخصی از مریدان یکی از علمای اعلام، به خدمت ایشان رسید و عرض کرد: آقا، در یکی از کتابهای ادعیه دیدم که هر کس این دعا را بخواند حاجتش برآورده می‌شود، و من بارها آن دعا را خوانده‌ام ولی اثری ندیده‌ام. آن عالم ربّانی در جواب فرمود: ای عزیز، در آن کتاب نوشته است: «هر کس» این دعا را بخواند حاجتش برآورده می‌شود، نه «هر ناکس» تو اوّل، «کس» بشو و سپس آن دعا را بخوان، البته به نتیجه مطلوب می‌رسی.

۱۲- مصونیت از گناه

تفسیر روح البیان: از حضرت مولاًمیرالمؤمنین علیه السّلام نقل است که آن

حضرت فرمود:

هر کس، پس از نماز صبح یازده مرتبه، سورة مبارکه توحید را بخواند، آن روز را از

گناهان مصون می ماند.

این حدیث را مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء، در کتاب کشف الغطاء، نیز نقل

نموده است.

۱۳- در امان بودن از وساوس شیطان

الدِّرَالْمَشْهُور: الحافظ ابو محمد الحسن بن احمد السمرقندی در فضیلت سورة

مبارکه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» با اسنادش از رسول اکرم (ص) نقل کرده است که هر کس سورة

مبارکه توحید و آیه الكرسي را شبانه روز، ده مرتبه تلاوت نماید، از وساوس شیطان در

امان می ماند، و شایسته بهشت بزرگ پروردگار می شود و در آنجا همنشین پیامبران می گردد.

بعید نیست، که روایت فوق یا امثال آن، مورد اشکال یا تعجب و یا «الْعَيَاضُ بِاللَّهِ»

استهزاء بعضی از بی خبران قرار گیرد و با لحن اعتراض بگویند که بهشت چه سهل و ساده

نصیب اشخاص می گردد.

در جواب عرض می شود: چنانکه قبلاً نیز تذکر داده شد تأثیر این آیات و یا ادعیه

به شرط تقوی و طهارت ظاهری و باطنی و قبولی از درگاه خدای متعال است و به این

سادگیها هم که تصوّر می نمایند، نمی باشد.

و بعلاوه برای انجام دادن و مداومت به این امور معنوی توفیق لازم است و ای بسا از اشخاص که این روایات را می‌خوانند ولی توفیق عمل به آن را پیدا نمی‌کنند. مشهور است که یزید بن معاویه لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، پس از رسوائی از جنایت بزرگی که در قتل جگر گوشه رسول اکرم (ص) و اولاد و اصحابش و اسیر نمودن اهل بیت مظلومش انجام داده بود، و تبری مردم و حتی خانواده خود او، از آن عمل وحشیانه‌اش، که می‌بینیم در حدود چهارده قرن است که دیدگان مردم را در این سوگ عظیم اشکبار و قلبهایشان را جریحه‌دار نموده است. ظاهراً، اظهار ندامت نموده از حضرت امام سجاد علیه السلام، خواستار دعائی شد که با قرائت آن بدرگاه خداوند ذوالجلال توبه نماید.

حضرت، دعائی به او تعلیم فرمود.

جناب زینب کبری سلام الله علیها، از پیشگاه امام سجاد علیه السلام توضیح خواست که چگونه به شخص پلیدی که مرتکب آنهمه جنایات بزرگ شده است، تعلیم دعای توبه می‌فرماید؟

حضرت فرمود: ما به هیچکس و حتی بدشمنانمان «لا» نمی‌گوئیم و کسی را مأیوس نمی‌کنیم، ولی برای اینکه دلِ داغدارت آرام بگیرد، بتو می‌گویم: که او موفق به این عمل نمی‌شود. همانطوری که نشد و با سوء عاقبت و روی سیاه و ملعنت و بدبختی از تخت سلطنت بدرکات جهنم سرنگون شد، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى مَنْ تَبِعَهُ.

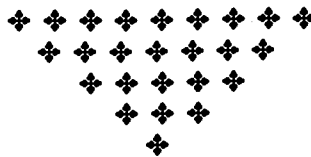
۱۴ - اَسْمَ اعْظَم

أَلَدَّرَ الْمَثُورُ: عبدالرزاق و ابن ابی شیبہ و ابن ماجه و ابن الضريس، از بریده روایت کرده اند، که او گفت:

در خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد مسجد شدم، در حالیکه دستم در دست مبارک رسول الله (ص) بود، در اینحال مشاهده کردیم که مردی نماز می خواند و می گوید:

«اَلْهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِاَنَّکَ اَنْتَ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْوَاحِدُ الْاَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِیْ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ.

در این حال، پیامبر گرامی فرمود: این شخص خدای متعال را به اسم اعظمش خواند و هر کس خداوند متعال را، به این طریق بخواند، خداوند، جواب او را می دهد و خواسته اش را عطا می کند.



تفسیر مفرداتِ سورۃ مبارکہ «أَلَا خَلَاَصُ»

تفسیر «أَسْتِغَاذَه» و «بِسْمِلَه» در ضمن تفسیر سورۃ مبارکہ «أَلْفَاتِحَه» گذشت و دوباره تکرارِ آن، لزومی ندارد.

تفسیر کلمه «قُلْ»

کلمه «قُلْ» فعلِ أمر حاضر است از باب نَصَرَ يَنْصُرُ از ماده «قَوْلٌ» و به اصطلاح علمای علم صرف، أَجُوفِ واوی است و مصدر آن بر وزنِ قَوْلٌ، قَالَ، قَبِلَ، قَوْلَه، مَقَالَ و مَقَالَه آمده است.

علمای علم لغت، برای این کلمه، متجاوز از پانزده معنی ذکر کرده اند و در بین آن معانی، مقصودِ خدای متعال، در این سورۃ مبارکه از کلمه «قُلْ» مشهورترین معنی آن، که در زبان فارسی بمعنی «بگو» است، می باشد.

و چنانکه در صفحاتِ قبل گذشت، این کلمه مبارکه، یعنی: کلمه «قُلْ» اگرچه بطورِ خصوص از جانبِ خدای متعال به رسولِ اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است

ولی جنبه عموم دارد. و از آیاتی است، که موردش خاص ولی متعلقش عام است. و گویا، مانند شعاری است برای همه مسلمین جهان.

به این عنوان که هر مسلمانی به هنگام تلاوت این سوره مبارکه، همه افراد را مخاطب قرار می دهد و می گوید: «قُلْ» یعنی تو هم بگو: «هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» اوست خدای یگانه.

و هر مسلمانی با تلاوت این سوره مبارکه، جهان و جهانیان حتی آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و دریاها و صحراها و آنچه در آنها هست و به عبارت دیگر همه کائنات را مخاطب قرار می دهد و می گوید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ».

شعار جهانی و جاودانی اسلام. همه بگوئید اوست خداوند یگانه، مانند «قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا» یعنی: بگوئید نیست پروردگاری جز اللَّهُ تا رستگار شوید و در واقع، این شعار قاطع، تنها اختصاص به مسلمین ندارد، بلکه هرچه در عالم امکان هست، همگی با زبان تکوین، بلکه، با زبان تشریع می گویند «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و خدای متعال در قرآن کریم در رابطه با همین موضوع می فرماید:

«وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَقْهَرُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسری ۴۴)

یعنی: موجودی نیست مگر آنکه، ذکرش تسبیح و ستایش اوست و لکن شما تسبیح آنها را فهم نمی کنید»

و مقصود خدای متعال در این آیه مبارکه و سایر آیات مشابه آن، از تسبیح موجودات همانا تسبیح تشریعی است، زیرا، اگر مقصود، فقط تسبیح تکوینی بود، همه آن را درک می کردند. در حالیکه خدای متعال می فرماید: شما تسبیح آنان را درک نمی کنید.

پس، این تسبیح، علاوه بر جنبهٔ تکوینی، جنبهٔ تشریعی نیز دارد، یعنی هر موجودی بزبان خودش این تسبیح را در برابر توحید و عظمتِ حق، انجام می‌دهد.

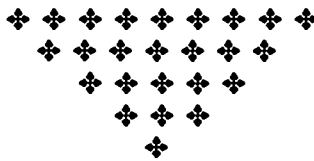
و به عبارتِ واضح‌تر، همهٔ موجودات بزبانِ خودشان می‌گویند: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و چون ما، زبانِ آنان را نمی‌دانیم، کیفیتِ تسبیحِ تشریعیِ آنان را درک نمی‌کنیم. گویا، هر موجودی در همهٔ حالاتش بزبانِ تکوین و تشریع، در برابرِ عجائبِ خلقت و لطائفِ آفرینش و رازِ وجود، خطاب به همهٔ کائنات می‌گوید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» پس، کلمهٔ «قُلْ» در ابتدایِ سورَةُ مبارکَةُ توحید، حتماً باید، تلفظ و ذکر شود، بدو جهت: اول اینکه سیاقِ آیهٔ مبارکه حفظ شود و تغییر پیدا نکند و آیهٔ مبارکه، کما اُنزِلَ اللهُ، تلاوت شود.

و دوم: این شعارِ عظیم و جهانی و جاودانیِ اُسلام، که عَالَمِ مُلْک و مَلْکُوت و همهٔ مَاسِوِی اللهُ را در برگرفته، هرچه بیشتر تکرار گردد.

که یکی هست و هیچ نیست جز او «وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»

و بادر نظر گرفتنِ مطالبِ فوق، جوابِ اشخاصی که می‌گویند: که خطابِ «قُلْ» در اوّلِ سورَةُ مبارکَةُ توحید، فقط یک مرتبه و آنهم به هنگامِ نزولِ آن، بر رسولِ اکرم(ص) بوده است. «یعنی: ای حبیبِ ما، به مردم بگو: اوست خدای یکتا.» و دیگر تکرار کردنِ آن کلمه (قُلْ) از طرفِ ما، در حینِ تلاوتِ سورَةُ مبارکَةُ توحید، امری زائد است، و گفتنِ «هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» = اوست خدای یگانه» کافیت، روشن می‌گردد. و معلوم می‌شود که قراءتِ این سورَةُ مبارکه، علاوه بر اقرار و اعتراف به توحیدِ خداوند یگانه، یک جنبهٔ تبلیغی و اُرشادی نیز دارد، و آنهم، هم آواز شدن با تمامِ مظاهرِ هستی در «گفتنِ» این کلمهٔ توحیدی است.

گویا شخص قاری می‌گوید: من اقرار به توحید حق می‌کنم، شما هم ای شنوندگان محسوس و نامحسوس أنحاء جهان هستی، همگی و یک یک به همدیگر تکلیف کنید که: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و تمام عمق اکبر و عوالم خلقت را با این ندای شورانگیز توحیدی پر کنید.



تفسیر کلمه: «هُوَ»

این کلمه، از دو حرف (ه) و (و) ترکیب شده است، که (ه) ضمیر غائب است. و (و) علامت مفرد مذکر غائب است و روی هم رفته بمعنی (او) در زبان فارسی، می باشد. و معنی غیبت را می رساند.

و گویا کلمه (هُوَ) جواب از مشرکین و یا قوم یهود و نصاری و یا هر سؤال کننده است که از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می پرسند: که (این) بُت ها، عَزیرها، مسیح ها، فرعون ها، طاغوت ها، و غیرهم... خدایان ما هستند و تو، ای محمد (ص) خدای خودت (خدای اسلام) را برای ما توصیف کن. و رسول گرامی (ص) با وحی الهی، در جواب آنان می فرمود، که: «قُلْ هُوَ...» یعنی: خدای اسلام، بلکه خدای جهانیان، برخلاف معبودهای شما که (مشهود و ملموس و محدود هستند و با کلمه (این) به آنها اشاره می شود). در عین ظهور، غائب از ابصار و حواس است و (او)، «اللَّهُ أَحَدٌ» است یعنی: خدای یگانه است.

خدای اسلام، که خدای همه جهانیان است با ظهورات خود، همه افقهای کائنات را

روشن نموده است ولی از شدت ظهورش، خفا بهم رسانده است، مانند خورشید (وَلَهُ
الْمَثَلُ الْأَعْلَى) واضح تر و روشنتر از همه موجودات است و درخشش آن همه جهان را پر
کرده است ولی هیچ چشمی قادر بدیدن خود او نیست، پس خدای اسلام؛ «او» است، نه
(این) و در عین (او) بودن، از همه (این) ها، بما نزدیکتر و برای ما روشنتر است.

مرحوم حاج ملا هادی سبزواری در منظومه اش چه خوب می گوید:

يَا مَنْ هُوَ اخْتَفَى لِقَرِّ نُورِهِ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ فِي ظُهُورِهِ

یعنی: ای خداوندی که از شدت نورانیتت از چشمها، مخفی شدی. و ای خداوند ظاهری
که از فرط ظهورت باطن شدی. «هُوَ الظَّاهِرُ هُوَ الْبَاطِنُ».

و حکیم فرزانه ایران، مرحوم حکیم ابوالقاسم فردوسی، چه خوب سروده است:

بِه بَیْنندگان آفریننده را نه بینی، مرنجان دو بیننده را

حتی، عقل و وهم و خیال و سایر مشاعر نیز، از ادراک کُنه ذات (او) عاجزند.

ذاتش در منتها درجه بطون، ولی آثارش در أعلا درجه ظهور است.

خدای متعال: در قرآن کریم، در خصوصِ بطونِ ذات می فرماید:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ (انعام - ۱۰۳) یعنی: او را هیچ دیده ای درک

نمی کند ولی او همه را می بیند.»

و در خصوصِ ظهورِ آثار و صفات می فرماید:

«فَإِنَّمَا تُؤَلُّوا فَمَّ وَجْهَ اللَّهِ (بقره، ۱۱۵) یعنی: پس به هر طرف روی آورید، در آنجا روی

خدا را (خواهید دید).» که در این آیه مبارکه مقصود از: «وَجْهَ اللَّهِ = روی خدا» آثار و

صفات خدا است که همه زوایای جهان آفرینش را پر کرده است و نمونه کامل و اعلاای آن

نور مقدّس حضرات محمّد و آل محمّد علیهم السّلام می‌باشد که تمام جهانیان منشعب از اشعه آن نور است.

بنابراین، شروع جوابِ حضرتِ رسولِ اکرم (ص) به کسانی که از آن بزرگوار وصفِ پروردگارش را می‌خواستند با کلمه «هُوَ = او»، اشاره به آنست که، خدای محمد (ص) و خدای اسلام بلکه خدای همه جهان و جهانیان (رَبُّ الْعَالَمِينَ) با اینکه، کائنات را از آثار خود پر کرده است، ولی ذاتِ مقدّسش، از همه ابصار و بصائر غائب و مستور است و آنچه از او درک می‌گردد، فقط آثار اوست.

بعضی از علمای تفسیر، کلمه (هُوَ) را در اوّل سورۀ مبارکۀ توحید، ضمیر شأن دانسته‌اند و این طور، توجیه کرده‌اند که: ضمیر شأن در موقعی بکار می‌رود که بعد از آن بخواهند، خبر مهمّی را اعلام کنند، و چنین نتیجه گرفته‌اند که در اینجا خبر مهمّ، این است که: «اللّهُ أَحَدٌ = خدا یکیست» و کلمه «هُوَ» قبل از آن، ضمیر شأن است.

عرض می‌کنم: البته همه اعتراف دارند که کلمه «اللّهُ أَحَدٌ = خدا یکیست» خبری مهمّ، بلکه مهم‌ترین و جاودانه‌ترین، خبریست که در جهان بگویش عالمیان رسیده است و برخلاف سایر خبرها، همیشه تازه و هرگز کهنه نمی‌شود و روز بروز و لحظه به لحظه بر تجدّد آن افزوده می‌گردد.

ولی این دلیل نمی‌شود که کلمه «هُوَ» را که أعظم أسماءِ الهی است، ضمیر شأن که از نظر ادبی کلمه‌ای تقریباً زائد است و معنی مستقلّی ندارد، بدانیم.

کلمه مبارکۀ «هُوَ» در این سورۀ مبارکه و در غالب آیات قرآن کریم، کلمه‌ای مستقلّ و جامعِ جمیع صفاتِ جلال و جمالِ حق است و هرچه هست در همین کلمه (هُوَ) نهفته

است و مشتمل بر رازِ توحید و حقیقت توحید می‌باشد و در تأیید این مطلب روایتی از مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین علی علیه السّلام نقل می‌شود:

ابن بابویه: با اسنادش روایت می‌کند که در وقعه صفین مولا امیرالمؤمنین علی علیه السّلام در میدان جنگ، این کلمات را تکرار می‌فرمود: یا هُوَ، یا مَنْ لا هُوَ إِلَّا هُوَ، اَعِزِّيْ وَانْصُرْنِيْ عَلَيَّ الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ.

عقار یاسر، می‌گوید: عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، این کلمات را که تکرار می‌فرمایید چیست؟ حضرت فرمود: اِنَّمُ اللّٰهُ اَعْظَمُ است.

چند نکته لطیف

- ۱ - حرف (ه) اصلش شکل دایره و به این صورت (ه) نوشته می‌شود، و چون در میان خطوط، خط دایره نامتناهیست و مانند سایر خطوط یعنی: خط مستقیم و خط منحنی و خط منکسر، ابتدا و انتها ندارد، اشاره به آنست که ذات مقدس حق از لا و ابداً نامتناهیست.
- ۲ - عدد حرف (ه) به حساب ابجد، پنج (۵) است و آنهم بشکل دایره نوشته می‌شود و اینهم اشاره بر این است که صفات او نیز مانند ذاتش نامتناهی است. زیرا، چنانکه در مجلس مقرر است، صفات خدای متعال عین ذات او می‌باشد و صفات جدا از ذات نیست، چنانکه مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه می‌فرماید «كَأَلِ الْإِخْلَاصِ لَهُ، نَقَى الصِّفَاتِ عَنْهُ» یعنی: کمال اخلاص «یعنی عالیت‌ترین درجه توحید برای خدای این است که صفات حق را، زاید بر ذات او تصور نکنی، بلکه صفات را عین ذات حق بدانی.

۳- مخرج حرف (ه) در سینه است و سینه قرارگاه قلب است. و این اشاره بر آن است که، ذات مقدس حق مانند رازهایی که در سینه ها نهان است، اسرار آمیز و سرّ مطلق است و غیر قابل درک می باشد.

و نیز اشاره به این است که، زمین و آسمان گنجایش او را ندارد ولی قلب عبد مؤمن جایگاه ظهور انوار اوست. و اشاره به حدیث شریف ذیل می باشد، که:

«مَا وَسَعَنِي أَرْضِي وَ لَأَسْمَانِي وَلَكِنْ وَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ، یعنی: زمین و آسمانم، گنجایش مرا ندارند، ولی قلب بنده مؤمن من، جایگاه من است» البته نه جایگاه ذات، بلکه قلب مؤمن جایگاه توحید و محلّ ظهور انوار حق است و حکیم شمس مغربی در این خصوص چه نیکو سروده است:

مسکین دوست زجان می طلبیدم، گفتا مسکین دوست اگر هست دل مسکین است

۴- حرف (و) که اشاره به غالب است و در کلمه «هُوَ» پس از حرف (ه) آمده است عددش بحساب ابجد شش است و اشاره به مراتب ششگانه وجود دارد، که عبارتند از ۱- عالم هاهوت. ۲- عالم لاهوت. ۳- عالم جبروت. ۴- عالم ملکوت اعلیٰ. ۵- عالم ملکوت اسفل. ۶- عالم ناسوت. و خدای متعال در چند جا از قرآن کریم، اشاره به این عوالم ششگانه فرموده است:

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ... (یونس ۳)

یعنی: خالق و پرودگار شما براستی، خدائی است که آسمانها و زمین را در شش (یوم) خلق کرد و سپس بر عرش قرار گرفت و از آنجا تدبیر امر کائنات فرمود.

در تفسیر این آیه شریفه قبلاً بنظر مطالعه کنندگان محترم رسید که مقصود خداوند ذوالجلال در آیه نامبرده از کلمه «أَيَّامٌ» که جمع «يَوْمٌ» و در زبان فارسی به معنی روز است، این روزهای معمولی که جزو (۲۴ ساعت شبانه روز) و در اصطلاح فقهاء از طلوع صبح صادق تا غروب شرعی می‌باشد، نیست. زیرا، همه می‌دانند که روز و شب و ماه و سال و غیره از حرکات کره زمین بدور خود، و خورشید که به حرکت وضعی و انتقالی نامیده می‌شود، بوجود آمده است. و در بدو آفرینش و قبل از خلقت آسمانها و زمین، خورشید و زمینی وجود نداشت که از کیفیت حرکات آنها، سال و ماه و شب و روز و بااصطلاح (يَوْمٌ) بوجود بیاید.

و شاید در آیه مبارکه فوق، مقصود از ایّام، همان مراتب و حدود وجودی است، یعنی: آسمانها و زمین در شش مرتبه وجودی خلق شده است، که در تمام عوالم، مراتب آن، شش است، چنانکه در دنیای ما هم دارای شش مرتبه می‌باشد. به ترتیب ذیل:

۱- مرتبه جماد. ۲- مرتبه نبات. ۳- مرتبه حیوان. ۴- مرتبه جنّ. ۵- مرتبه فرشته. ۶- مرتبه انسان. و اما عرش: عبارت از بالاترین مقام خلقت است و آن هم درجه حقیقت مقدّس محمّد و آل محمّد علیهم السّلام می‌باشد، که بامر خدای متعال، تدبیر جهان و جهانیان، چه در دنیا و چه در آخرت در ید باکفایت آنها است و مراتب ششگانه مذکور در فوق، در اصطلاح حکمت اهل بیت علیهم السّلام به سلسله طوئیّه معروف است.

حقیر، نویسنده این کلمات، تعبیر مفهوم آیه مبارکه فوق را در سطور بالا، با کلمه «شاید» شروع نمودم و دلیلش این است که: این تعبیر را با ترتیبی که به نظر

مطالعه کنندگان محترم رسید، در کلمات حضرات معصومین علیهم السّلام به طور صریح ندیده‌ام و اگرچه از مفهوم کلمات آن بزرگواران این مطلب روشن است ولی، به همین جهت نمی‌توانم بطور قاطع بصّحت یا سقم آن اطمینان کامل داشته باشم و آنچه را در اینجا نوشته‌ام جنبه احتمال دارد، وَاللّهُ الْغَالِمُ.

عجائبی، از کلمه، «هُوَ»

۱ - از عجائب کلمه (هُوَ) آنستکه: اگر عدد حروف این کلمه طّیبه که به حساب اَبْجَد، (۱۱) است، بسط و ترفیع داده شود، با حروف اسمِ مبارکِ (عَلِی) که (۱۱۰) است و از اسماء حسنی، بلکه اسم اعظم است تطبیق می‌کند. و برعکس، اگر عدد حروف (علی) بسط و تنزیل داده شود، که در علم اعداد و حروف آن را تفسیر گویند، با عدد حروف (هو) که (۱۱) است مطابقت می‌نماید.

و این نتیجه بسیار بدیع و عجیب بدست می‌آید.

(هُوَ) در مقام ترفیع (علی) است.

و (علی) در مقام تنزیل (هُوَ) است.

و این هر دو، یعنی (علی) و (هُوَ) از اسماء حسنای الهی می‌باشند که خدای متعال

در آیات متعدّد از قرآن کریم، هر دو را با هم، بطور متقارن ذکر کرده است:

وَأَنَّ اللَّهَ، هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (سوره حج آیه ۶۲، سوره لقمان آیه ۳۰)

وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (سوره بقره، آیه ۲۵۵ - سوره شوری آیه ۲)

أَنَّهُ عَلَىٰ حَكْمٍ (سوره شوری آیه ۵۱)

وَ أَنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلٌّ حَكِيمٌ (سوره زخرف آیه ۴)
صَدَقَ اللَّهُ لَعَلُّ الْعَظِيمِ

۲- از عجائب دیگر کلمه (هُوَ) این است که: اگر اعداد کلمه (هو = ۱۱) در هم ضرب گردد، عدد (۱۲۱) بدست می آید و این عدد، در علم اعداد و حروف برابر است با اعداد کلمه (یا علی = ۱۲۱) و ادیبی فرزانه در این زمینه چه نیکو سروده است:

در حساب أبجد و أحكام اعداد و جمل

هُوَ چودر هُو، ضرب گردد (یا علی) پیدا شود

۳- دیگر از بدایع کلمه (هُوَ) این است که، حرف اول آن (ه) است و مخرج این حرف در علم تجوید، در اقصای گلو و حوالی ناف است و اولین مخرج حروف هجائیه بشمار می رود و چون از منتها الیه خلق ادا می شود یک حالت استتار و بطون در آن می باشد.

و بر عکس حرف دوم کلمه (هو) حرف (و) است و مخرج آن در میان دو لب قرار دارد. این مخرج آخرین مخارج حروف هجائیه است و چون از میان لبان تلفظ می شود یک حالت ظهور و شهود دارد، و این نتیجه بدست می آید:

هُوَ الْأَوَّلُ هُوَ الْآخِرُ هُوَ الظَّاهِرُ هُوَ الْبَاطِنُ. که اشاره به چهار اسم از اسماء الهی است

۴- دیگر از عجائب این کلمه طیبه (هُوَ) آنکه: در تلفظ آن احتیاج به حرکت زبان نیست بلکه، انقباض و انبساط نفس که (زَفر و شَهِیق) نامیده می شود، در تلفظ آن کافیست.

اشاره بر این است که، هویت خدا بالذات قائم بخود است. چنانکه

مولا امیرالمؤمنین علیه السلام

در دعای صباح می فرماید:

«يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ، وَ تَزَرَّ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ. وَجَلَّ عَنْ مُلَائِمَةِ كَيْفِيَّاتِهِ»

یعنی: ای خداوندی که با ذات خود به ذات خود، دلالت نمودی، و از همجنس بودن با مخلوقات منزّه گردیدی، و از شبیه بودن به چگونگیهای مخلوقات برتر شدی.

بر خلاف هویتِ سایر موجودات که وابسته و قائم به خداست (البته نه قیام به ذات خدا) بلکه قیام به فعلِ او، و همه موجودات در تمام لحظات هستی آنا فآن، محتاج فیوضات فعلیه او هستند و هیچ موجودی حتی لحظه‌ای از فیوضات مداومِ آن منبع وجود، و، جود، مستغنی نیست. «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ»

شیخ الرئیس ابوعلی سینا، در رساله تفسیرِ سوره توحید، در این خصوص، چنین

می‌گوید:

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ: اَلْهُوَ الْمَطْلُوقُ، هُوَ الَّذِي لَا يَكُونُ هُوِيَّتُهُ عَلَى غَيْرِهِ، فَإِنْ كُلَّمَا كَانَ هُوِيَّتُهُ مُسْتَفَادَةً مِنْ غَيْرِهِ، فَتَى لَمْ يُعْتَبَرْ غَيْرُهُ، لَمْ يَكُنْ، هُوَ. هُوَ. وَكُلَّمَا كَانَ هُوِيَّتُهُ لِذَاتِهِ، سَوَاءً أُعْتَبِرَ غَيْرُهُ أَمْ لَمْ يُعْتَبَرْ، فَهُوَ. هُوَ. وَلَكِنْ كُلُّ مُمَكِّنٍ وَجُودُهُ مِنْ غَيْرِهِ، فَخُصُوصِيَّتُهُ وَجُودِهِ مِنْ غَيْرِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ اَلْهُوِيَّةُ، فَإِذَا كَانَ كُلُّ مُمَكِّنٍ فَهُوِيَّتُهُ مِنْ غَيْرِهِ، وَالَّذِي يَكُونُ هُوِيَّتُهُ لِذَاتِهِ فَهُوَ وَاجِبُ اَلْوُجُودِ، اِلَى آخِرِ مَا ذَكَرَهُ رَحِمَهُ اللَّهُ...»

یعنی: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» هُوَ، در مقام اطلاق (خالی از زوائد و عوارض خارجیّه و ذهنیه و حتی اشاریه) آنستکه، هویتش (ذات و جوهره‌اش) موقوف بر وجودِ غیر نباشد. زیرا هر موجودی که هویتش مستفاد از غیر باشد، هر وقت، آن غیر مورد اعتبار قرار نگیرد، دیگر آن: هُوَ، هُوَ، نیست. (بلکه عدم است)

ولی هر موجودی که هویتش بالذات باشد، (و بر وجودِ غیر مبتنی نباشد) خواه،

آن غیر موردِ اعتبار قرار بگیرد، یا نگیرد، همیشه آن: هُوَ، هُوَ، است (یعنی: وجودش، اُزلی و اُبدی، نامتناهی و لایتناهی و همیشگی است).

ولی، هر ممکنی وجودش، از غیر است. و هر موجودی که وجودش از غیر باشد، پس خصوصیتِ وجود او از غیر است. (یعنی: استقلالِ ذاتی ندارد) و این همان هویتِ است. و با توضیحاتِ فوق ثابت می‌شود، هویتِ ممکن از خودش نیست، بلکه از غیر است. و آن وجودی که هویتِ ذاتی‌اش مستقل و بالذات است، همان واجب الوجود، یعنی: اَللّهُ (هُوَ) می‌باشد.

نکته‌ای، از عرفان

اهل سلوک و عرفان، برای ذکر خدا، سه مرتبه قائلند:

اول: ذِکْرِ جَلّی: مانند، «یا حَیُّ یا قَیُّوْم» این ذکر هر قدر هم آهسته گفته

شود، باز از حرکتِ دهان و لبان فهمیده می‌شود، که سالک، مشغولِ ذکر است.

دوم: ذکرِ خَفّی، مانند «اَللّهُ» و «لَا اِلَهَ اِلَّا اَللّهُ» که این دو کلمه، بواسطهٔ نداشتن

حروفِ شَفَوی، معلوم نمی‌شود که سالک مشغولِ ذکر است، «چون مخارج آنها بر لبها قرار

ندارد» مگر اینکه مستمع خیلی نزدیک او قرار بگیرد، که در این صورت چیزی احساس

می‌کند.

سوم: ذکرِ اَخْفّی: که در این صورت سالک، اَسْمَاءُ اَللّهِ را در قلب خود خطور می‌دهد

و بر لب و زبان و حلق، نمی‌گذرانند. که در این صورت اشتغال او، بذکر خدا، به هیچ وجه

معلوم نمی‌شود.

ولی، به طوری که طبیعی و بدیهی است این مراتب سه گانه ذکر، در موقع اشتغال سالک، به امر دیگر، مانند صحبت و گفتگو و خواب و حتی یک لحظه غفلت و انفصال قطع می گردد. اما، برای همه کس و در همه حال، چه اشتغال به امور دیگر داشته باشد و چه نداشته باشد، چه در حال بیداری باشد و چه در حال خواب، ذکر (هُوَ)، امری طبیعی و فطری است و هرگز قطع نمی شود، و برای روشن شدن این مطلب: اگر کمی دقت نمایید، وقتی نفس فرو می رود، بطور فطری و طبیعی، کلمه «ها» آدا می شود. این کلمه: «ها» از حروف تنبیه و به معنی آگاه باش می باشد. و چون، نفس بر می گردد، باز به طور طبیعی و فطری، کلمه «هُوَ» ادا می گردد. پس در هر نفسی، کلمه توحید «هُوَ» طوعاً اَوْ كَرْهًا، و به هر حال ادا می شود به این صورت: «ها، هُوَ»، «ها، هُوَ»، «ها، هُوَ»...

شخص، اصلاً توجهی، به خود ندارد. در افکار و اَشغالِ خود مستغرق است و یا، در خواب عمیق، فرو رفته است، ولی بطور فطری، کلمه مقدسه توحید در هر نفسی، در وجود او تکرار می شود: «ها، هُوَ»

و این ندای ملکوتی و روح پرورِ توحیدی «ها، هُوَ» در همه اَنحاء وجود و در تمام ذرات هستی، در هر کدام مناسب حال خودش، تکرار می شود و همه عمق اکبر و جهان آفرینش را با نوای ملکوتیش پر کرده است. و این غفلت زدگانِ بنی نوع بشر هستند که از این «ها و هوی» جهانی چیزی درک نمی کنند و حتی از ندای فطرتِ توحیدی خویش نیز غافل هستند.

«أَفَعَيِّرْ دِينَ اللَّهِ يَتَّبِعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ
(آل عمران ۸۳).

یعنی: آيا، آنان (كفار) غير دين خدا (غير توحيد) را می طلبند، در حالیکه، هر موجودی که در آسمانها و زمین هست، خواه و ناخواه و بطور فطری، تسلیم (توحيد) اوست. و بازگشت همه، بسوی او می باشد.

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (الجمعه ۱)
یعنی: هرچه در زمین و آسمان است همه به تسبیح و ذکر الله، که خداوندی منزّه و پاک و مقتدر و توانا است، مشغولند.

و این منکران توحيد و كفار و کور و لال و این مستان بی بصیرتند، که از این نوای روح بخش توحيد غافل و بی بهره اند و حتی از ضمیر خودشان نیز چیزی نمی فهمند و از این خواب سنگین غفلت و تکبر بار، بیدار نمی شوند.

وَالْحَقُّ: صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ:
«وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا، كَمَثَلِ الَّذِي يَتْلُو بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً، صُمُّ بِكُمْ عُمَى فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» (بقره ۱۷۲)

یعنی: و مثلی كفار (منکران توحيد) در شنیدن ندای توحيد و درک نکردن آن، چون مثلی حیوانیست که او را صدا کنند و او از آن صدا، معنایی درک نکرده و جز طنین مبهمی نشنود، كفار از دیدن و شنیدن و گفتن (حقیقت توحيد) کر و گنگ و کورند زیرا، اندیشه و عقل سالم بکار نمی بندند.

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی می گوید:

خفتگان را، خبر از زمزمه مرغ سحر حیوان را خبر از عالم انسانی نیست
و مفسر و محدث عالقدر، مرحوم فیض کاشانی می فرماید:

حق، در برابر و برو، بنموده روی از چارسو کوران گرفته جستجو، آن یار، کو، آن یار، کو

و حکیم بزرگوار مرحوم حاج ملاهادی سبزواری چنین می‌سراید:

دَمْ، چه فرو رفت، ها، است هُو، است چه بیرون رود

یعنی از او در همه هَر، نَفْسِی، ها و هُو است

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

(آل عمران ۸)

یعنی: خدای یگانه، خود گواهی دهد، که جز ذات مقدس خدائی نیست و فرشتگان و

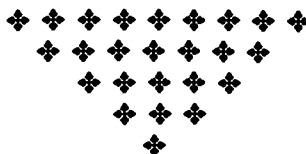
صاحبان علم نیز به یکتائی او گواهند، (خلقت او قائم با عدالت و اعتدال) است، نیست

خدائی، جز او که بر هر کاری، توانا و به هر چیزی، دانا است.

تفسیر لفظ جلاله «اللَّهُ»

تفسیر لفظ جلاله (اللَّهُ) در ضمن تفسیر «بِسْمِله» در اوّل سورة مبارکه «الْفَاتِحَة»

گذشت.



تفسیر کلمه مبارکه «أَحَدٌ»

- ۱ - أَحَدٌ، به معنی، یکتا، یگانه، فرد، تک، می باشد.
- ۲ - اهل لغت: «أَحَدٌ» و «وَاحِدٌ» را یک معنی دانسته اند و صاحب قاموس در این مورد، گفته است: «أَحَدٌ» بمعنی «وَاحِدٌ» است.
- ۳ - أَضِلْ کلمه، «أَحَدٌ» از نَظَرِ إِعْلَالٍ، «وَحَدٌ» است سپس واو، قلب بهمزه شده و «أَحَدٌ» گردیده است.
- ۴ - «أَحَدٌ» در دو موضع، به معنی «وَاحِدٌ» آمده است.
الف: در توصیف خدای متعال، و چنین گفته می شود: هُوَ الْوَاحِدُ، هُوَ الْأَحَدُ. و در این معنی «توحید» هیچ موجودی به جز خدای متعال، با این کلمه (أَحَدٌ) توصیف نمی شود.
ب: در اسماء عدد. مثلاً گفته می شود: أَحَدٌ وَعِشْرُونَ، وَوَاحِدٌ وَعِشْرُونَ.
- ۵ - کلمه «أَحَدٌ» در أدبیات عرب، هم بر مذکر و بر هم مؤنث اطلاق می شود:
الف: مثال، برای مذکر: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ (أحزاب ۴۰)

یعنی: محمد(ص) پدر هیچ یک از رجال شما نیست، ولی او، رسول خدا و خاتم پیامبران است.

ب: مثال برای مؤنث: يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدِ النِّسَاءِ إِنَّ أَتَقَاتْنَ (أحزاب ۳۲)
«یعنی: ای زنان پیغمبر، شما مانند سایر زنان نیستید اگر خدا ترس و پرهیزکار باشید»

ولی در ادبیات عرب، مؤنث کلمه «أَحَدٌ» اخذی، آمده است.

مثال از قرآن: «فَجَاءَتْهُ أَخْدِيهَا مَمْشِي عَلَى اسْتِخْيَاءٍ» (قصص ۲۵)

یعنی: (جناب موسی دید) که یکی از آن دو دختر «دخترانِ شعیب نبی» پیش او آمد، ولی باکمال حیا قدم برمی داشت.

۶- هرگاه کلمه «أَحَدٌ» در سیاق نفی، قرار بگیرد، نفی جمیع می کند. مثلاً وقتی که می گویی: «مَا جَاءَنِي أَحَدٌ» یعنی: هیچ کس پیش من نیامد. ولی، کلمه «واحد» چنین نیست. به طوری که اگر بگویی: «مَا جَاءَنِي وَاحِدٌ» معنی چنین می شود که: یک نفر پیش من نیامد و از مفهومش بدست می آید، که ممکن است دو نفر یا بیشتر آمده باشد.

۷- بعضی از علمای تفسیر گفته اند، که: «أَحَدٌ» یعنی: چیزی که تجزیه نشود و قبول قسمت ننماید و نظیر و مثلی نداشته باشد و این دو صفت، متصور نیست، مگر در خدای متعال.

۸- سید نعمت الله جزایری رحمه الله علیه، گفته است: کلمه «وَاحِدٌ» بر انسان و غیر انسان اطلاق می شود، ولی کلمه «أَحَدٌ» فقط بر نوع انسان، (ذوی العقول) اطلاق می گردد.

۹ - کلمه «وَاحِدٌ» در عدد استعمال می شود، می گوئی: وَاحِدٌ، اِثْنَانٌ، ثَلَاثَةٌ. ولی نمی توان گفت: أَحَدٌ، اِثْنَانٌ، ثَلَاثَةٌ. البته این قاعده، در آحاد ملحوظ است نه در عشرات، وَاَلَا در قرآن کریم آمده است: رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كُتُبًا (یوسف ۴).

۱۰ - وَاحِدٌ را ثانی باشد، ولی أَحَدٌ را ثانی نیست.

۱۱ - کتاب التوحید: روایت از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام است که آن حضرت فرمود: اَلْأَحَدُ: اَلْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ، وَالْأَحَدُ وَالْوَاحِدُ بِمَعْنَى وَاحِدٍ وَهُوَ اَلْمُتَفَرِّدُ الَّذِي لَا تَنْظِيرَ لَهُ، وَالتَّوْحِيدُ: اَلْإِقْرَارُ بِالْوَحْدَةِ. إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ...

یعنی: أَحَدٌ: آن فرد یگانه است. و «وَاحِدٌ» و «أَحَدٌ» به یک معنی است. و آن یگانه ایستکه، نظیری ندارد و توحید: عبارتست از اقرار به یگانگی خدای متعال. تا آخر حدیث...

۱۲ - کتاب التّوْحید: با اُسنادش، مقداد بن شریح بن هادی، از پدرش روایت می کند: که در روز جَمَل «جنگ جمل، و آن جنگی است که بین مولا امیرالمؤمنین علی علیه السّلام و «ناکثین» واقع شده است. در این جنگ، عایشه بر شتری سوار شده بود و با همکاری طلحه و زبیر، مردم را بر علیه مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام شوراندند و آتش نفاق بین مسلمین آفروختند و در نتیجه جنگ عظیمی در بصره در گرفت، که عاقبت، این جنگ به پیروزی مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام و أصحابش و شکست و اَنهزام (ناکثین) تمام شد و طلحه و زبیر در این جنگ کشته شدند.»

«و ناکثین، جمع است و از ماده «نَكَثَ» می باشد، بمعنی: سرپیچی و تخلف. و آنها،

کسانی هستند، که پس از بیعت با امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام نقض بیعت

نمودند و از اطاعت آن مولا سرپیچی کردند و به گروه مخالفین پیوستند.

باری، او نقل می‌کند: که در معرکه جنگ، که مولا امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول دفاع از ناموس اسلام و مسلمین بود. یکنفر اعرابی از آن حضرت سؤال کرد و گفت: یا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَقُولُ إِنَّ اللَّهَ زَاهِدٌ؟ یعنی: آیا تو می‌گویی خدا یکیست؟ مردم، بر او پرخاش کردند و گفتند، در یک چنین موقعیت حسّاس و خطرناکی که مولا، مشغول نبرد با اهل نفاق است، این چه سؤالی است که از او می‌کنی؟!...

حضرت فرمود: با او کاری نداشته باشید. این اعرابی همان را می‌خواهد که ما از این قوم می‌خواهیم. (یعنی توحید) را.

سپس، مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب آن اعرابی فرمود:

ای اعرابی: اینکه: خدا یکیست، چهار وجه دارد:

دو وجه، از آن چهار وجه، بر خدای عزّوجلّ جائز نیست، و دو وجه دیگر جائز است.

اقلاً، آن دو وجه که بر خدا جائز نیست، عبارتست از اینکه گوینده، کلمه «واحد = یکیست» را درباره خدا، بگوید و آن را از اعداد بشمار آورد. زیرا خدا، ثانی و دوّم ندارد. و آنچه ثانی ندارد بباب اعداد داخل نمی‌شود. آیا نمی‌بینی قول آن کسانی را که می‌گویند: خداوند سوّمین سه گانه است یعنی: (مسیحیان) کفر است؟

دوّم، اینکه گوینده (واحد) قصد نوع از جنس را نماید. (یعنی: وحدانیّت را جنس بداند و واحد را نوعی از آن جنس قرار دهد.) زیرا در این صورت موجب تشبیه حقّ تعالی می‌شود و اثبات شبیه نیز، برای خدای متعال کفر است. «تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا»

و آن دو وجهی که اطلاق آن بر، خدای متعال صحیح است، این است که: بگوئی: (واحد = یکیست) یعنی: خداوند در بین موجودات شبیهی ندارد. (چنانکه در محاورات گفته می‌شود، فلانی تک است، یعنی نظیر و شبیه ندارد.) «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى».

و وجه دوم اینکه: از کلمه «وَاحِدٌ» أَحَدِي الْمَعْنَى را قصد نمائی، یعنی خداوند در خارج و عقل و وهم، تجزیه و تقسیم نمی‌شود. «وَكَذَلِكَ رُبُّنَا»

حال که با نقل کلمات معصومین علیهم السّلام در این مبحث، معنی «توحید» تا حدودی باندازه درک و گنجایش فهم ما روشن گردید، باید گفت که در حکمت اهل بیت سلام الله علیهم و عقیده ما شیعیان اثنی عشری، توحید دارای چهار مرحله است بشرح ذیل:

۱- توحید ذات

یعنی: ذات مقدّس خداوند ذوالجلال یکی است و او را شریکی نمی‌باشد. از احتیاج به دیگران منزّه است و به کمک و مساعدت هیچ موجودی به هیچ عنوان نیازمند نیست، از چیزی زائیده نشده و از ذات مقدّسش چیزی زائیده نمی‌شود. ذات او همیشه و در همه جا، از محدوده تعقل و اندیشه مخلوقات بالاتر است.

خدای متعال، توحید ذات را در قرآن کریم، این چنین بیان می‌فرماید:

«وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ، إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِذَا يَفْزَهُبُونَ (الأنحل ۱۵)

یعنی: خدای متعال فرموده است: که براه شرک و دوگانه پرستی نروید، که خدا یکیست،

پس فقط از من بترسید. (و از هیچ کس دیگر نترسید)

۲ - توحید صفات

یعنی: خدای یگانه را در صفات نیز شریکی نیست. و صفات او عین ذات مقدسش می باشد و کسی را در آن صفات، با او شرکی نیست.

و این صفات را در اصطلاح حکمتِ اَهلِیَّتِ عَلَیْهِمُ السَّلَامِ صفاتِ ذاتیه و یا صفاتِ ثبوتیه گویند که عبارتند از: واحد (یکتا)، حی (زنده)، قادر (توانا)، عالم (دانا)، سمیع و بصیر (شنوا و بینا)، قدیم (جاودان)

و این صفتها همیشه در خدا، ثابت است و هرگز از او جدا نمی شوند و عین ذات او می باشند.

بعضی، دو صفتِ «مُرِید» و «مُتَكَلِّم» را هم از صفات ذاتیه خدا دانسته اند، در صورتیکه این عقیده اشتباه محض و برخلاف آیات قرآنیّه و احادیث وارده از حضرات معصومین علیهم السَّلَام می باشد و با قواعد حکمتِ اَهلِیَّتِ عَلَیْهِمُ السَّلَام (ع) نیز درست نمی آید. بلکه، این دو صفت، یعنی: مُرِید و مُتَكَلِّم از اوصاف فعلیه حق می باشد.

صفات ذاتیه و صفات فعلیه

در حکمتِ اَهلِیَّتِ عَلَیْهِمُ السَّلَام، صفات خداوندی بر دو گونه ذکر شده است:

۱ - صفات ذاتیه: و آنها چنانکه گفتیم عین ذات الهی می باشند، و ادوات نفی هرگز بر سر این صفات وارد نمی شود، زیرا موجب کفر و إلحاد می گردد، مثل اینکه نمی توانیم بگوئیم: لَیْسَ بِعَالِمٍ و یا، لَیْسَ بِقَادِرٍ. یعنی «أَلْعَیَاذُ بِاللَّهِ» خداوند، عالم نیست و یا قادر نیست و امثال اینها، زیرا: اگر عالم نباشد، لازم می آید که جاهل باشد و اگر قادر نباشد، لازم

می آید که عاجز باشد و فرض هر یک از این دو حالت درباره خداوند دانا و توانا کفر مطلق است و همچنین است، مسأله، در سایر صفات ثبوتیه ذاتیه. و بعلاوه چون این صفات عین ذات است با نفی کردن یکی از آنها ذات خداوند نیز مورد نفی قرار می گیرد.

۲ - صفات اُضافیه یا صفات فعلیه، که این صفات به طور مستقیم ارتباطی با ذات الهی ندارند، بلکه اثر فعل اوست و آوردن حروف نفی بر سر آنها از نظر عقیدتی مانعی ندارد.

مانند: همان دو صفت فوق «مُرید و مُتکَلِّم». و مشاهده می کنیم که خدای متعال در قرآن کریم، خود، بر سر صفت اراده (مُرید) حرف نفی درآورده است، به چند آیه مبارکه، در ذیل توجه فرمائید:

الف: مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ (المائدة ۶) یعنی: خدا، اراده نمی کند که شما را به سختی اندازد.

ب: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ (البقره ۱۸۵) یعنی: خداوند برای شما آسانی (تکالیف شرعیه) را اراده فرموده است و سختی آنها را، اراده فرموده است.

ج: أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ (المائدة ۴۱) یعنی: آنها کسانی هستند که خدا، اراده نکرده است که قلبهای آنان را پاک گرداند.

در سه آیه فوق ملاحظه می نمائید که خداوند متعال، در آن سه مورد خاص، اراده را از خود نفی کرده است: «مَا يُرِيدُ»، «لَا يُرِيدُ»، «لَمْ يُرِدْ» و به اتفاق جمیع علمای ادبیات سه حرف، «ما، لا، لم» از ادوات صریح نفی می باشند.

در این صورت، اگر صفت «مُرید = اراده» از صفات ذاتیه الهیه بود، لازم می آمد با

نفسی این صفت، ذات الهی نیز نفی گردد و نفی ذات مساوی با کفر و اُلحاد است «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ زَلَّةِ الْأَقْدَامِ فِي الْعَقَائِدِ» و همچنین با نفی اُرادۀ از خدا، نقصانی بر جلال و کبریای حق وارد نمی شود، برخلاف صفات ذاتیه، به طوریکه در فوق شرح دادیم. ولی سایر صفات فعلیه اُلهیه، همگی، هم در سیاق اثبات و هم در سیاق نفی می آیند و از نظر عقیدتی، هیچ خلائی به وقوع نمی پیوندد، مانند:

تَكَلَّمَ وَلَمْ يَتَكَلَّمْ، خَلَقَ وَلَمْ يَخْلُقْ، رَزَقَ وَلَمْ يَرْزُقْ، جَبَرَ وَلَمْ يَجْبُرْ، وَحَى وَلَمْ يُوحِ. إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ...

یعنی: خداوند سخن گفته است و سخن نگفته است: (با جناب موسی در کوه طور سخن گفته است ولی با فرعون سخن نگفته است. (موسی کلیم است ولی فرعون کلیم نیست).

خلق کرده است، و خلق نکرده است. «مثلاً در این دنیا دریاها را از آب خلق کرده است ولی دریائی از جیوه خلق نفرموده است.

روزی داده است و روزی نداده است «به آنهاییکه در رفاه زندگی می کنند روزی داده است و مثلاً به آنهاییکه می میرند، در این دنیا روزی نداده است»

مجبور کرده است و مجبور نکرده است (ما را در تکوینیات مجبور کرده است و صفت جباریت حق «الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ... (الحشر ۲۳) از همین جا است. ولی ما را در تشریعیات مجبور نکرده بلکه آزاد گذاشته است. «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» (الدَّهْر ۳). یعنی: ما برآستی راه (شریعت) را به انسان نمودیم، حال (او مختار است) که این راه را بپذیرد و شکر آن را به جا آورد، و یا نپذیرد و کفران نعمت کند.

خداوند وحی فرموده است و وحی نفرموده است (خداوند به انبیاء و رسولان خود، وحی فرموده است ولی به سایرین وحی نکرده است. جبرئیل با وحی الهی بر رسول اکرم (ص) کرارا و کرارا نازل شده است ولی حتی یکمرتبه هم بر همه ما، مردم عادی بطور رسمی نازل نشده است).

و بالاخره در این بحث، سخن و مطلب زیاد هست که چون از موضوع بحث ما خارج است و نیز چون نظرمان به اختصار است، فعلاً در این مختصر از آوردن آن ابیات صرفنظر نمودیم.

علم و قدرت و حیات و سایر صفات ثبوتیه به طور استقلال، جز او، در کسی وجود ندارد. به همه ذرات آفرینش و تمام حقایق خلقت، فقط او عالم است، و به امور گذشته و حال و آینده و اوضاع زمین و آسمانها، تنها ذات یگانه اش، دانا و محیط است و هرگاه فرشته و یا پیغمبر و یا وصی پیغمبری، خبری از این امور داشته باشد، حتماً بتعلیم اوست و اینان هر چه دارند همه را از خدای خود دارند و از جایی چیزی با خود نیاورده اند و در این جهان نیز چیزی، جز فیوضات حضرت خالق متعال، نتوانند اکتساب نمایند.

آنانکه مخلوق عادی هستند از نعمتهای طبیعی که خداوند کریم به آنان عنایت فرموده است، استفاده می کنند.

و اینان که برگزیده حق اند و برای تربیت عالم فرستاده شده اند نیز از خدای جهان و جهانیان کسب فیض می نمایند. و در هر حال، عالم و قادر و حی و سمیع و بصیر و فرد و غنی بالذات فقط اوست و برای صفاتش حدود و مرز و انتهایی نیست.

راجع به توحید صفات، خدای متعال، در قرآن کریم می فرماید:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (الشوری ۱۰) یعنی: آن خدای یکتا را هیچ مثل و مانندی نیست و او (به گفتار و کردار بندگان) شنوا و بیناست.

۳ - توحیدِ أفعال

یعنی آن خداوندِ قادرِ متعال را در افعال و خلقتش شریکی نمی‌باشد و در تمام افعال و قدرت نمائیهای خود، یکتا و یگانه است. و احدی را حقّ مداخله و توانائی شرکت در آنها نیست، مگر به اذنِ او. پدران و مادران، همگی جزو اسباب خلقتند و آن خالقِ حکیم و قادرِ متعال همه اینها را، جهت تجلّی آفرینش خود و بر طبق حکمت بالغه‌اش، قرار داده است. هرگاه فرشته و یا پیامبر و وصّی ایشان را به بینیم، که از اینگونه امور (مانند، اُحیاء و اُماتة، و رزق و غیره) از آنها بظهور می‌رسد. به امر پروردگار و بعنوان معجزه و خارق‌العاده و برای قدرت نمائی و اثبات حقیقت و مقام خودشان می‌باشد. مانند پیامبران و اولیاء الله و به خصوص حضرت رسول اکرم و اُهل بیت گرامیش صلوات الله علیهم اجمعین که به امر خداوند ذوالجلال، زنده می‌کردند و می‌میراندند و شفا می‌دادند و گرفتار می‌کردند و در واقع وسیلهٔ اعظم در کارگاه آفرینش بودند و هستند و خواهند بود.

بنابراین، کلیهٔ افعال و قدرت نمائیهای آفرینش و همهٔ فعل و انفعالاتِ جهان هستی

همگی از جانب خدا است و کسی را در آن، بالاستقلال شرکّی نیست

خدای متعال در خصوص توحیدِ أفعال، در قرآن کریم می‌فرماید:

«هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (لقمان ۱۰)

یعنی: این «آنچه در جهانِ وسیع آفرینش موجود است» همه آفریدهٔ خدا است.

حال شما بگوئید آنانکه به جز خداوند «معبود شما هستند» چه آفریده‌اند. بلکه ستمکاران، دانسته و آشکار در گمراهی هستند.

توحیدِ عبادات

یعنی: به جز درگاه خداوند ذوالجلال آن معبود حقیقی، عبادت برای دیگران صحیح نیست. و غیر از آفریدگار جهان و جهانیان، اَحَدی شایسته ستایش و تسبیح نمی‌باشد. نماز و رکوع و سجود و هر آنچه علامتِ عبادت و پرستش و بندگی است، فقط لایق آن ذاتِ کبریایی است و بس. سجدهٔ فرشتگان برای آدم و یا توجهٔ ما، به کعبهٔ مکرّمه و یا خضوع و خشوع ما در مشاهدِ مقدّسه، همگی به امر خدا، و جهتِ جلبِ رضایتِ اوست. اگرچه آنها را نیز خدای ذوالجلال در انتها درجهٔ شرف و عزّت آفریده است و خودشان نیز بالذات دوست داشتنی و شایانِ هر نوع تعظیم و تکریم می‌باشند، ولی باز هم، هر چه دارند از همان منبعِ فیضِ الهی است.

سخن کوتاه، هر عبادت و اطاعت و عمل خیری که قربۀ الی الله و در راه خدا و برای خدا نباشد و کوچکترین آلودگی و ریا در آن باشد، نه اینکه موردِ قبولِ درگاهِ حقّ قرار نمی‌گیرد بلکه مردود و مایهٔ خسران و خذلان است.

در خصوص توحیدِ عبادات، خدای متعال در قرآن کریم فرموده است:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

(کهف، ۱۱۰) یعنی: هر کس به دیدار (رحمت) او امیدوار است. حتماً اعمال نیک انجام دهد و در پرستش خدا، اَحَدی را شریک او قرار ندهد.

وضع جهان در بدو ظهور اسلام

در ابتدای ظهور نورانی دین مبین اسلام و قبل از اینکه پیامبر محبوب ما با دعوت روح پرورش فضای جهان را از ندای ملکوتی: «اللَّهُ أَكْبَرُ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» پر نماید.

تمام مردم دنیا، حتی اربابِ ادیان نیز، در کفر و شرک و ضلال بسر می بردند و در هیچ نقطه جهان آروز فروغِ توحید و یگانه پرستی، به چشم نمی خورد. زرتشتیان یا مجوس، به جای «اللَّهُ» اهورامزدا و اهریمن را ستایش می کردند. و خداوند یگانه را مرکب از دو اصل، که از آن به نور و ظلمت و یا یزدان و اهریمن تعبیر می نمودند، می دانستند و مثل اینکه دنیا و مقدرات دنیا را بین این دو، نیرو، تقسیم نموده بودند که هر کدام بر بخشی از آن حکومت داشت.

یهودیان و مسیحیان نیز، معتقد به خدایان متعدد بودند و شریعتِ توحیدی موسی و عیسی علی نبینا و آله و علیهما الصلوة والسلام را، با نظرهای دنیا پرستانه و خود پرستانه، خاخام ها و کشیשהا، تغییر داده بودند و حتی برای خداوند، فرزندی قرار داده بودند چنانکه خدای متعال در قرآن کریم به این موضوع اشاره می فرماید:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ، ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (التوبة ۳۰)»

«یعنی: یهود گفتند عزیر پسر خدا است و نصاری گفتند مسیح پسر خداست، این سخنان را که (یهودیان و نصاری که اهل کتاب هستند) بر زبان می رانند، خود را به کفار و اهل شرک تشبیه می نمایند، خداوند آنها را هلاک نماید. چون به خدا نسبت دروغ می دهند.»

این وضع اهل کتاب در آنروز بود و از اینجا وضع مشرکان و سایر گروههای گمراه دیگر، چون یونانیان که به ارباب انواع قائل بودند و هندیان و چینیان که بت پرست و بودا پرست بودند و در ظلمات شرک و ضلالت دست و پا می زدند و بجز راه ضلال بجائی هم نمی رسیدند معلوم بود.

در این موقعیت تاریک که بت پرستی و خود پرستی و طاغوت پرستی، جای توحید و خدا پرستی را گرفته بود و آبناء بشر در این تنگنای ظلمانی و خطرناک که دست آورد مؤبدان و خاخامها و کشیشها، با همکاری شاهنشاهان و امپراطوران و قیاصره و خاقانها بود، محبوس بودند، ناگهان به امر خدای مهربان خورشید اسلام از پشت کوههای حجاز طلوع نمود و کلمه توحید از میان لبان نورانی رسول اکرم (ص) بدرخشید و همه جهان تاریک آنروز را با فروغ یگانه پرستی روشن کرد و خط بطلان بر هر چه، جز خدا پرستی بود بکشید. این درخشش خیره کننده توحیدی از دیوار چین گرفته تا سواحل اوقیانوس اطلس یعنی همه جهان متمدن آن روز را در زیر پوشش انوار مکتب «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» قرار داد، مؤبدان و خاخامها و کشیشان ظالم و مال دوست و خود پرست از ترس رسوائی سر در زیر طیلسانهای خود پنهان کردند و لرزه بر دلهای پر قساوت اکاسره و قیاصره افتاد. رسول گرامی اسلام، با قرآن کریم خود که نامه آدمیت و دستورالعمل انسانیت بود، برای نجات انسانها و ابلاغ توحید و نشر و ترویج مکتب «الله» مبعوث شد و امامان بزرگوار ما یعنی: علی و آل علی علیهم السلام، بعنوان معلمان توحید و حافظان دین و مفسران قرآن و معرفان اسلام و مربیان بشر، از طرف خداوند حکیم متعال و رسول بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم منصوب و معرفی شدند.

و آنها بودند که پس از وفات رسول اکرم (ص) امانت بزرگ الهی، یعنی اسلام و قرآن را از دستبرد شیادان حفظ نمودند و به مردم درس توحید و اسلامیت و انسانیت آموختند و با فدا کردن جان خود، حدود و ثغور معنوی خداپرستی را، از خطر شرک و برگشت به جاهلیت حفظ نمودند.

آنها بودند که در برابر بنی امیه و بنی عباس که دستگاه استبداد و سلطنت را با وضعی فجیع تر و خطرناکتر تجدید نموده و دستار را جانشین تاج کرده بودند و همان شیوه‌های دوران بربریت و زورگویی را در دربارهای خود تجدید نموده بودند، با نثار جان خود و اصحاب خود، ایستادگی کردند و تا روز قیامت بیضه اسلام را از این خطر خانمانسوز محفوظ داشتند و خلفای شورائی و امامان ساختگی را تا دامنه محشر، رسوا نمودند.

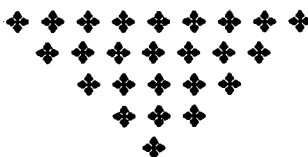
آنها بودند که در برابر اشکال تراشوها و سفسطه بافیهای ملاحده و مبلغین سایر ادیان منسوخه، با آوردن دلایل قاطع و محکم و شیوه حکمت و موعظه حسنه و مجادله بآلتی هی آحسن، حقیقت اسلام و دین را روشن و معاندان و مخالفان را محکوم نمودند.

و به همین جهت امام صادق (ع)، آن معلم بزرگ توحید و قرآن می فرماید: «بِنا

عَرَفَ اللَّهُ وَبِنا عِبَدَ اللَّهِ، لَوْلَا مَا عَرَفَ اللَّهُ وَ لَوْلَا مَا عِبَدَ اللَّهُ»

یعنی: بوسیله ما خداوند شناخته شد و با راهنماییهای ما، مورد عبادت و ستایش قرار گرفت،

اگر ما نبودیم کسی خدا را نمی شناخت و اگر ما نبودیم کسی خداوند را عبادت نمی کرد.



تفسیر کلمه مبارکه «الْصَّمَدُ»

کلمه، الصَّمَدُ: فقط در یک جای قرآن ذکر شده است و آنهم در همین سوره مبارکه توحید می باشد و این کلمه، از پرمحتواترین کلمات قرآن کریم است و اهل لغت و علمای تفسیر، معانی زیادی برای آن ذکر نموده اند که ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱ - عکرمه، از مولا امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: الصَّمَدُ، یعنی، آنکه فرمانی بالای فرمان او نباشد. «يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ».

۲ - از حضرت امام صادق علیه السلام منقولست که فرمود: الصَّمَدُ: پیروزمندی است که غلبه بر او ممکن نباشد.

۳ - از حضرت امام سجاد علیه السلام وارد است که فرمود: الصَّمَدُ: یعنی: خداوندیکه شریک ندارد و حفظ چیزی او را عاجز نمی کند «یعنی از تدبیر و حفظ کائنات عاجز نیست» «وَلَا يُؤَدُّهُ حِفْظُهَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (البقره، ۲۵۵) یعنی: نگهداری آسمانها و زمین برای او آسان است و هیچ چیز از نظر او غائب و پنهان نیست.

۴ - از حضرت ثامن الاولیاء علی بن موسی الرضا سلام الله علیه، منقولست که

آنحضرت فرمود: الصَّمَدُ: یعنی، وجود منزهی که عقول همه موجودات از درکِ کنه ذات او عاجز است.

۵ - ملاً حبیب الله کاشانی در وجیزه شریفه که در تفسیر سوره توحید می باشد، چنین می نویسد و این تفسیر را از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می کند که: الصَّمَدُ، یعنی: آنکه منتها الیه سیادت و بزرگواری در آستان اوست و ساکنان آسمانها و زمین در نیازمندیها قصد او نمایند.

۶ - داود بن القاسم الحضرمی از حضرت ابی جعفر الثانی (امام جواد) علیه السلام، نقل نموده است که از آنحضرت معنی الصَّمَدُ را سؤال نمودم، حضرت فرمود:

السَّيِّدُ الْمُصْمُودُ إِلَيْهِ فِي الْقَلِيلِ وَالْكَثِيرِ، یعنی: بزرگواری که در هر امر کم و زیاد او را قصد نمایند.

۷ - امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم امام زین العابدین از پدر بزرگوارش حضرت حسین بن علی علیه السلام نقل نمود، که آن حضرت فرمود:

الصَّمَدُ، الَّذِي أَنْتَهَى سُودُودُهُ، یعنی: صمد کسی است که، سیادت و بزرگواری او در آخرین درجه کمال باشد.

۸ - امام باقر علیه السلام فرمود: الصَّمَدُ، السَّيِّدُ الْمُطَاعُ الَّذِي لَيْسَ فَوْقَهُ أَمِيرٌ وَلَا نَاهِيٌ، یعنی: صمد، آقای مورد اطاعتی است که برتر از آن امر و نهی کننده ای نباشد.

۹ - امام باقر علیه السلام فرمود، که محمد بن حنفیه در تفسیر الصَّمَدُ، گفت:

الصَّمَدُ الْفَائِمُ بِنَفْسِهِ وَ الْغَنِيُّ عَنْ غَيْرِهِ، یعنی، صمد وجودی است که قائم به ذات خودش و مستغنی از غیر می باشد.

۱۰ - وهب بن وهب قرشی، از حضرت امام سجّاد علیه السّلام نقل نموده است که

آن حضرت فرمود:

الصَّمَدُ: الَّذِي إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَ الصَّمَدُ، الَّذِي يُتَدَعِ الْأَشْيَاءُ فَخَلَقَهَا أَضْدَادًا وَ أَشْكَالًا وَ أَزْوَاجًا وَ تَفَرَّدَ بِالْوَحْدَةِ بِلاَ ضِدٍّ وَ لاشْكَالٍ وَ لا مِثْلٍ وَ لا تَدْبٍ.

یعنی: الصَّمَدُ، آنکه، هرگاه به وجود چیزی اراده فرماید با کلمه (کن=باش) آنرا بوجود می آورد. آنکه، مخلوقات را بوجود آورد و آنها را بدون شباهت بیکدیگر و با شکلهای مختلف و بطور زوج زوج بیافرید. ولی خود یگانه و منفرد گردید و ضد و شکل مثلی ندارد.

۱۱ - وهب بن وهب از حضرت امام صادق و او از پدر بزرگوارش امام باقر

علیهما السّلام روایت کرده است، که آن حضرت فرمود: اهل بصره نامه ای به محضر حضرت حسین بن علی سید الشهداء علیهما السّلام، نوشتند و از آن بزرگوار، معنی الصَّمَدُ، را جویا شدند.

حضرت در جواب آنان نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَمَّا بَعْدُ. فَلَا تَحْوَضُوا فِي الْقُرْآنِ وَ لَا تُجَادِلُوا فِيهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، يَقُولُ: مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ فِي النَّارِ وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ، فَقَالَ: اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ. ثُمَّ فَسَّرَهُ فَقَالَ: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْوًا أَحَدٌ. أَلَيْ أَنْ كَتَبَ: بَلْ هُوَ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ وَ لَا فِي شَيْءٍ وَ لَا عَلَى شَيْءٍ. إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي خَالَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ...

یعنی: حضرت در جواب اهل بصره نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بدون علم و درایت در معانی قرآن غوطه ور نشوید و در معانی آن مجادله و گفتگو نکنید، از جدّ بزرگوارم رسول اکرم (ص) شنیدم که فرمود: هر کس درباره قرآن بدون علم سخنی گوید، جای او در آتش جهنّم است و خدای متعال، خود کلمه «الصّمد» را تفسیر فرموده و چنین گفته است:

«خداوند یکتا است و خداوند صمد است. سپس کلمه الصّمد، را این چنین تفسیر نموده است که، الصّمد: یعنی، آنکه نژاده و زائیده نشده و هیچ کس مثل و همتای او نیست (تا آنجائیکه آن حضرت فرمود): بلکه او خدای صمد است نه از چیزی است و نه در چیزی است و نه بر چیزی است. تا آخر حدیث...»

الدُّرُّ الْمَشْهُورُ: روایت از ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابوالشیخ، در کتاب العظمة و بیهقی در کتاب الاسماء والصفات از علی بن ابی طلحه از ابن عباس نقل کرده اند که او گفت:

الصّمدُ: السَّيِّدُ الَّذِي قَدْ كَمَلَ فِي سُودِدِهِ وَالشَّرِيفُ الَّذِي قَدْ كَمَلَ فِي شَرَفِهِ وَالْعَظِيمُ الَّذِي قَدْ كَمَلَ فِي عَظَمَتِهِ وَالْحَكِيمُ الَّذِي قَدْ كَمَلَ فِي حِلْمِهِ وَالْجَبَّارُ الَّذِي قَدْ كَمَلَ فِي جَبَرُوتِهِ وَالْعَالِمُ الَّذِي قَدْ كَمَلَ فِي عِلْمِهِ وَالْحَكِيمُ الَّذِي قَدْ كَمَلَ فِي حِكْمَتِهِ وَالْعَنِيُّ الَّذِي قَدْ كَمَلَ فِي غِنَاهُ وَهُوَ الَّذِي قَدْ كَمَلَ فِي أَنْوَاعِ الشَّرَفِ وَالسُّودِدِ وَهُوَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ، هَذِهِ صِفَتُهُ لَا تَنْبَغِي إِلَّا لَهُ، لَيْسَ لَهُ كُفُوٌ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

یعنی، ابن عباس گفت: الصّمد: سیدی است که در سیادتش به درجه کمال رسیده باشد و شریفی است که در شرفش به درجه کمال رسیده باشد و بزرگواری است که در عظمتش به درجه کمال رسیده باشد و حلیمی است که در حلمش به درجه کمال رسیده باشد و

جَبَّارِ است که در جبروتش به درجه کمال رسیده باشد و عالمی است که در علمش به درجه کمال رسیده باشد و حکیمی است که در حکمتش به درجه کمال رسیده باشد و توانگری است که در غنائش به درجه کمال رسیده باشد و، او: وجودیست که در انواع شرف و سیادت به منتها درجه کمال رسیده باشد و اوست خدای منزّه، و این است صِفَتِ او، که بجز او، برای وجود دیگری سزاوار نیست. همتالی برای او نیست و چیزی شبیه او نمی باشد.

۱۳ - حسین بن فضل بجلی گفته است که، الضمّد: یعنی، وجود مقتدری که هرچه را اراده کند بانجام رساند و هیچ کس را قدرت ردّ حکم او نباشد.

۱۴ - قتاده گفته است که، الضمّد، یعنی: وجودی که پس از فَنای همه، باقی مطلق اوست.

«كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَإِنْ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (الرحمن ۲۶ و ۲۷)

۱۵ - محمد بن علی ترمذی، گفته است: «الضمّد، هُوَ الْإِبْدِيُّ بِلاَ عَدَدٍ وَ الْبَاقِي

بِلاَ مَدَدٍ وَ الْقَائِمُ بِلاَ عَمَدٍ.» یعنی: صمد: وجودی جاودانی بدون حساب، و وجود همیشگی بدون یاور، و وجود قائم بدون ستون است.

۱۶ - مقاتل حیان گفته است که: الضمّد: یعنی وجودی که در آن عیب

نباشد.

۱۷ - ابن کيسان گفته است که: الضمّد: وجودیست که صفات مخلوقات توصیف

نکردد. «كَتَالُ الْإِخْلَاصِ نَقَى الصِّفَاتِ عَنْهُ (مولا امیر المؤمنین، نهج البلاغه).»

۱۸ - سعید بن جبیر گفته است که: الضمّد: وجودی است که در تمام صفات و

افعال در اوج کمال باشد.

۱۹ - ابوبکر و راق گفته است که، الصَّمَدُ: وجودی است که همه ممکنات از اطلاع

به کیفیت او ناامید باشند.

۲۰ - ربیع بن أنس گفته است که، الصَّمَدُ: یعنی وجودیکه آفت به او نرسد.

۲۱ - مروة الهمدانی گفته است که، الصَّمَدُ: یعنی، آنکه فانی و کهنه نگردد.

۲۲ - أبی بن کعب گفته است که، الصَّمَدُ: یعنی، وجودیکه نمیرد و هیچ کس وارث و

جانشین او نشود، و میراث آسمانها و زمین از برای اوست.

۲۳ - حسن بصری گفته است: «الصَّمَدُ: الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ وَ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ

الزَّوَالُ وَ كَانَ وَ لَا مَكَانَ وَ لَا أَيْنَ وَ لَا أَوَانَ وَ لَا عَرْشَ وَ لَا كُرْسِيَّ وَ لَا جَنِّيَّ وَ لَا أُنْسِيَّ وَ

هُوَ الْآنَ كَمَا كَانَ. یعنی: صمد، کسی است که بوده است و خواهد بود و هرگز برای او نیستی

روا نمی باشد، او بود قبل از اینکه نه مکانی و نه زمانی و نه جنّی و نه انّسی وجود داشته

باشد و او اکنون نیز آنچنان است که قبلاً بوده است.

۲۴ - ترمذی گفته است: «الصَّمَدُ، الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ لَا يَحْوِيهِ الْأَفْكَارُ وَ

لَا يَحْطُ بِهِ الْأَقْطَارُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ.

یعنی: صمد، کسی است که دیدگان از دیدن او، و عقلها از ادراک او، عاجزند. و زمان و

مکان نتوانند بر او احاطه نمایند و از افراط و تفریط منزّه است و همه چیز در برابر او در

حدّ اعتدال است.

و معانی دیگری نیز برای کلمه مبارکه «الصَّمَدُ» بشرح ذیل گفته شده است که غالباً

منسوب به حضرات معصومین (ع) است.

۲۵ - یگانه پناه همه پناهندگان و نیازمندان.

۲۶- وجودی که همه نیازمند به او هستند و او از همه بی نیاز است.

۲۷- عالم بهمه معلومات.

۲۸- حلیم.

۲۹- مُضْمِت، یعنی: بسته و توپُر (ضدّ تو خالی).

۳۰- رفیع و بلندمرتبه.

۳۱- آنکه نمیرد و اُرت نگذارد.

۳۲- وجودی که از تغییر و تبدیل ویشی و کمی منزّه و مبراّست.

۳۳- وجودی که قائم بذاتِ خود و بی نیاز از دیگران است.

۳۴- وجودیکه نخورد و نیاشامد.

۳۵- وجودیکه نخواهد «لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ (البقره ۲۵۵)».

۳۶- وجودی که بوده و خواهد بود (لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ است)

۳۷- وجودی که، بالاتر از عالم کون و فساد است (بالاتر از دائره ممکنات است)

۳۸- آنکه با تغایر توصیف نگردد.

۳۹- وجودی که دستِ نیازِ خلق به سوی اوست و او خود غنی، بالذات است.

۴۰- خواستم از باب ختامه مسک آخرین قول را، در معنی کلمه مبارکه «الضّمّد»

از حضرت باقرالعلوم محمدبن علی بن الحسین علیهم السّلام نقل نمایم:

توحید و معانی الاخبار صدوق. و بحارالانوار مجلسی علیهماالرحمه. وهب بن

وهب از حضرت امام صادق علیه السّلام نقل نموده است که آن حضرت فرمود: جماعتی از

اهل فلسطین بخدمتِ پدر بزرگوارم امام باقر علیه السّلام مشرف شدند و مسائلی از آن

بزرگوار پرسیدند و جواب شنیدند، تا رسیدند به تفسیر کلمه «الصَّمَد» و تفسیر این کلمه مبارکه را از امام خواستار شدند.

حضرت فرمود: الصَّمَدُ خَمْسَةُ أَحْوَفٍ قَالَتْ لِفِ دَلِيلٍ عَلَى إِيَّتِيَّةٍ، وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» وَ ذَلِكَ تَنْبِيْهُ وَ أَشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ دَرْكِ الْخَوَاسِ. وَاللَّامُ دَلِيلٌ عَلَى إِيَّتِيَّةٍ، بِأَنَّهُ هُوَ اللَّهُ.

وَالْأَلِفُ وَاللَّامُ مُدْعَمَانِ لَا يَطْهَرَانِ عَلَى اللِّسَانِ وَ لَا يَسْقَعَانِ فِي السَّمْعِ وَ يَطْهَرَانِ فِي الْكِتَابَةِ دَلِيلَانِ عَلَى أَنَّ إِيَّتِيَّةَ لَطِيفَةٌ خَافِيَةٌ لَا تُدْرِكُ بِالْخَوَاسِ وَ لَا يَتَقَعُ فِي لِسَانٍ وَاصِفٍ وَلَا أُذُنٍ سَامِعٍ لِأَنَّ تَفْسِيرَ الْإِلَهِ، هُوَ الَّذِي آلَهُ الْخَلْقُ عَنْ دَرْكِ مَا هِيَ بِهِ وَ كَيْفِيَّتِهِ بِحَسِّ أَوْبُوهُمْ، لَا بَلْ، هُوَ مُبْدِعُ الْأَوْهَامِ وَ خَالِقُ الْخَوَاسِ وَ أَمَّا يَطْهَرُ ذَلِكَ عِنْدَ الْكِتَابَةِ فَهُوَ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اللَّهَ أَظْهَرَ رُبوبِيَّتِهِ فِي أَبْدَاعِ الْخَلْقِ وَ تَرْكِبِ أَرْوَاحِهِمِ اللَّطِيفَةِ فِي أَجْسَادِهِمِ الْكَثِيفَةِ، فَإِذَا نَظَرَ عَبْدٌ إِلَى نَفْسِهِ، لَمْ يَرَوْحَهُ كَمَا أَنَّ لَامَ، لَا تَبِينُ وَلَا تَدْخُلُ فِي خَاسَةِ مِنْ خَوَاسِهِ الْخَمْسِ، فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الْكِتَابَةِ ظَهَرَ لَهُ مَا خَفِيَ وَ لَطَفَ، فَتَنَى تَفَكَّرَ الْعَبْدُ فِي مَا هِيَ الْبَارِي وَ كَيْفِيَّتِهِ، آلَهُ فِيهِ وَ تَحَيَّرَ وَ لَمْ يُحِطْ بِفِكْرَتِهِ بِشَيْءٍ يَتَصَوَّرُ لَهُ لِأَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ خَالِقُ الصُّوَرِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى خَلْقِهِ ثَبَتَ لَهُ أَنَّهُ خَالِقُهُمْ وَ مَرْكَبُ أَرْوَاحِهِمْ فِي أَجْسَادِهِمْ.

وَ أَمَّا الصَّادُ: فَدَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ صَادِقٌ وَ قَوْلُهُ صِدْقٌ وَ كَلَامُهُ صِدْقٌ وَ دَعَا عِبَادَهُ إِلَى إِتْبَاعِ الصِّدْقِ بِالصِّدْقِ وَ وَعَدَ بِالصِّدْقِ دَارَ الصِّدْقِ.

وَ أَمَّا الهمزة: فَدَلِيلٌ عَلَى مُلْكِهِ وَ أَنَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ وَ لَا يَزُولُ مُلْكُهُ. وَ أَمَّا الدَّالُ: فَدَلِيلٌ عَلَى دَوَامِ مُلْكِهِ وَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ دَائِمٌ تَعَالَى عَنِ الْكُونِ وَ الزَّوَالِ، بَلْ هُوَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مُكُونُ الْكَائِنَاتِ الَّذِي كَانَ يَتَكُونُ بِهِ كُلُّ كَائِنٍ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِي الَّذِي أَتَانِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَمَلَةً، لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَالْإِسْلَامَ وَالْإِيمَانَ وَالذِّينَ وَالشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ. وَكَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَلَمْ يَحِدْ جَدِّي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَمَلَةً لِعِلْمِهِ حَتَّى كَانَ يَنْفَسُ السُّعْدَاءَ وَيَقُولُ عَلَى الْمُنِيرِ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي، فَإِنَّ بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّي عِلْمًا جَاءَ، هَاهُ، هَاهُ، لَا أَجِدُ مَنْ يَحْمِلُهُ، أَلَا وَأَنِّي عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. قَدْ يَتَسَوَّاهُ مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَتَسَوَّى الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا وَفَقَّنَا لِعِبَادَتِهِ.

یعنی: امام باقر علیه السلام در تفسیر کلمه «اَلصَّمَد» فرمود: کلمه «اَلصَّمَد» دارای

پنج حرف است.

پس حرف «اَلِف» دلیل بر اِیْت و تحقُّق ذات باری است، چنانکه خود در قرآن کریم می‌فرماید: «خداوند، به یکتائی خویش و اینکه پروردگاری جز او نیست شهادت می‌دهد» و در آیه مبارکه فوق، ضمیر (هُوَ) که ضمیر غالب است، اشاره است به وجودی که غالب از حوایس همه مخلوقات است.

و حرف (لام = ل) در کلمه اَلصَّمَد، دلیل بر اَلوهیت خداوند یکتا

است.

و الف و لام، که در هم ادغام شده‌اند، بطوریکه بر زبان جاری نمی‌شوند و با

گوش شنیده نمی‌شوند، ولی در موقع نوشتن ظاهر می‌گردند دلیل براینست که ذات مقدس لطیف و مخفی است، با حواس درک نمی‌شود و بر زبان توصیف‌کنندگان جاری نمی‌گردد، و گوش شنوندگان آن را نمی‌شنود، زیرا معنی «اَللَّاهُ» این است که:

حواش و عقول مخلوقات از درک ماهیت و چگونگی آن ذات مقدس واله و متحیرند بلکه اوست بوجود آورنده عqlها و خلق کننده حواش.

ولی، الف لام مدغم در اَوَّلِ «أَلْصَمَد» که در موقع نوشتن و بروی صفحه کاغذ ظاهر می شود. دلیل بر این است که خداوند متعال ظاهر فرموده قدرت ربوبیت خود را در بوجود آوردن مخلوقات و ترکیب دادن روحهای لطیف آنان با جسمهای کثیفشان، پس وقتی بنده ای به خود توجه نماید، روح خود را نمی بیند، همانطوری که (لام = ا) در کلمه «أَلْصَمَد» ظاهر نمی شود و داخل در یکی از حواش پنجگانه نمی گردد. ولی وقتی به کتابت آن نظر انداخت آنچه که از (زبان و گوش پنهان بود، یعنی، لام = ا) برای او ظاهر می شود و همچنین وقتی، بنده در ماهیت و کیفیت باری تعالی فکر نمود در آن واله و متحیر می شود و فکر او بچیزی که بتصور او در آید نمی رسد، زیرا آن خدای عزوجل آفریننده صورتها است ولی هر زمان که بنده به مخلوقات حق نظر انداخت، برای او ثابت می شود که خداوند یکتا خالق آنها و ترکیب دهنده روحها در بدنهایشان می باشد.

و اَمَّا صاد: در کلمه «أَلْصَمَد» دلیل است بر این که خداوند متعال صادق است و قول و سخن او صادق است. و از روی صدق بندگان را به متابعت صدق «قرآن و محمد و آل محمد (ص)» دعوت نموده است و به راستی بندگان را به دار صدق و بهشت برین وعده داده است.

و اَمَّا، حرف «میم» در کلمه «أَلْصَمَد» دلیل بر مالکیت خدا و اینکه بحق سلطان جهانیان است و ملکش هرگز زایل نمی شود و سلطنتش ازلی و ابدی است.

و اما، حرف «دال» در کلمه «أَلْصَمَد» دلیل بر همیشگی سلطنت اوست و اینکه خداوند عزو

جَلَّ جاودانی و منزّه و متعالی است از فساد و زوال، بلکه آن خدای متعال بوجود آورنده همه کائنات می باشد که با آفرینش او هر موجودی، وجود یافته است.

سپس، امام باقر علیه السّلام فرمود: هرگاه برای آن علمی که خدای متعال به من عنایت فرموده است شخص شایسته ای که آن علم را بتواند حمل کند، پیدا می کردم، هرآینه توحید و اسلام و ایمان و دین و همه مسائل و احکام شریعتی گذشته را از لفظ «اَلصَّمَدُ» نشر می نمودم.

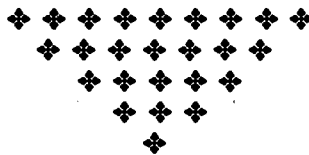
و من چگونه می توانم یک چنین شخصی را پیدا کنم. در صورتیکه جَدَمَ امیرالمؤمنین برای علم خود حاملی پیدا نکرد. او آه می کشید و بر منبر می فرمود «از من بپرسید قبل از اینکه من از میان شما بروم.» به تحقیق در میان سینه من علم بسیاری است. آه، آه، کسی را نمی یابم که بتواند آن علوم را تحمّل نماید. آگاه باشید که حجت بالغه خدا بر شما من هستم، پس با کسانی که خدا بر آنها غضب نموده است (مخالفان و غاصبان خلافت) دست دوستی ندهید. آنان از آخرت چنان مأیوسند که کافران از مردگانی که در قبرها خوابیده اند.

سپس، امام باقر علیه السّلام فرمود: ستایش خداوندی را که بر ما منت نهاد و توفیق عبادتش را به ما عنایت فرمود.

عرض می کنم که: چهل تفسیر مذکور در فوق که پیرامون کلمه مبارکه «اَلصَّمَدُ» ذکر گردید، غالباً از ناحیه مقدسه ائمه طاهرین علیهم السّلام و یا شاگردان آن بزرگواران صادر شده است و چند تفسیر هم که از دیگران آورده شده، آنها را تراوشات علوم آن وجودهای

مقدس می‌باشد، و همه آن اقوال تقریباً در یک زمینه و مؤید و شارح یکدیگر می‌باشند.

و به جهت اهمیت و وسعت معنای کلمه «الْضَّمْدُ» چنانکه از ذیل روایت منقول از حضرت امام باقر علیه‌السلام در چهلمین قول مذکور، در این مجموعه پیدا است. این چهل تفسیر، پیرامون آن کلمه مبارکه، که حامل معنی واقعی توحید است، آورده شد. وَ مِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ.



تَفْسِيرِ آيَةِ مَبَارَكَةٍ «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ»

علی بن ابراهیم: روایت با اسنادش از ابن عباس از حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم است.

آن حضرت در ضمن تفسیر سوره مبارکه توحید، در خصوص آیه «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ»

چنین فرمود:

«لَمْ يَلِدْ مِنْهُ عَزِيزٌ كَمَا قَالَتِ الْيَهُودُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَا الْمَسِيحُ كَمَا قَالَتِ النَّصَارَى عَلَيْهِمْ
سَخَطُ اللَّهِ وَلَا الشَّمْسُ وَلَا الْقَمَرُ وَلَا النُّجُومُ كَمَا قَالَتِ الْمَجُوسُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَا الْمَلَائِكَةُ كَمَا
قَالَتِ مُشْرِكُوا الْعَرَبِ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ. «وَلَمْ يُولَدْ» قَالَ (ص) لَمْ يَسْكُنِ الْأَصْلَابَ وَلَمْ تَضُمَّهُ
الْأَرْحَامُ وَلَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ.

یعنی: از آن خداوند سبحان، «عزیز» زائیده نشده است همانطوری که قوم یهود

که خداوند، آنان را لعنت کند می‌پندارند و همچنین از او «مسیح» بدنیا نیامده است

همانطوری که نصاری که غضب خدا بر آنان باد، گمان می‌نمایند و همچنین آفتاب و ماه و

ستارگان از او بوجود نیامده‌اند، به‌طوری که مجوس که لعنت خدا بر آنان باد فکر می‌کنند و نه فرشتگان از او متولد شده‌اند، همانطوری که مشرکین عرب که لعنت خدا بر آنان باد گمان می‌نمایند. (آن پروردگار یکتا) در صلبهای پدران و در رحمهای مادران قرار نگرفته‌است و از چیزی بوجود نیامده‌است و آنچه را که آفریده‌است از چیزی نیافریده‌است.

نَهْجُ الْبَلَاغَةِ: نوف البکالی روایت کرده است که مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه، در حالیکه بر روی سنگهایی ایستاده بود، این خطبه را در توحید خداوند متعال برای ما، اَلْقَاء فرمود.

این خطبه بسیار مفصل و مانند سایر خطبه‌ها و بیانات آن حضرت در نهایت فصاحت و بلاغت و در حدّ اعجاز است، و در ضمن آن خطبه در خصوص آیه مورد بحث ما، چنین فرموده است:

«لَمْ يُولَدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونَ فِي الْعِزِّ مَشَارَكًا وَلَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مُورُوثًا هَالِكًا».

یعنی: خداوند سبحان زائیده نشده است (از پدری یا مادری بوجود نیامده است) تا در بزرگواری شریکی داشته باشد. و نه زائیده است (فرزندی نیاورده است) تا از بین رفته و از خود میراثی باقی گذارد.

بحارالانوار: روایت با اسنادش از حضرت امام صادق علیه السلام است که آن حضرت از پدران بزرگوارش نقل نموده است که عده‌ای از اهل بصره به خدمت حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه مکتوبی نوشتند و در آن از معنای «الْصَّمَد» جو یا شدند. حضرت در ضمن تفسیر «الْصَّمَد» که تفصیل آن قبلاً در همین مجموعه و در ذیل

تفسیر الصَّمَد گذشت. چنین فرمود: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» یعنی: معنی «الصَّمَد» این است که نزاده و زائیده نشده و همتائی برای او نیست.

سپس در تفسیر «لَمْ يَلِدْ» فرمود: «لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ شَيْءٌ كَثِيفٌ وَ سَائِرُ الْأَشْيَاءِ الْكَثِيفَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَلَا شَيْءٌ لَطِيفٌ كَالنَّفْسِ وَ لَا يَشْعَبُ مِنْهُ الْبَدَوَاتُ كَالسَّنَةِ وَ النَّوْمِ وَ الْخَطَرَةِ وَ الْهَمِّ وَ الْحُزْنِ وَ الْبُهْجَةِ وَ الضَّحْكِ وَ الْبُكَاءِ وَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ وَ الرَّغْبَةِ وَ السَّامَةِ وَ الْجُوعِ وَ الشَّبَعِ تَغَالَى أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ شَيْءٌ وَأَنْ يَتَوَلَّدَ مِنْهُ شَيْءٌ كَثِيفٌ أَوْ لَطِيفٌ.

یعنی: از خداوند متعال چیز کثیفی و سایر اشیاء کثیفه که از مخلوقات خارج می شود، خارج نشده است. (از سیاق کلام آن حضرت چنین استنباط می شود که مقصود از کثیف در کلام فوق، ضدّ لطیف بمعنی چرک و قاذورات و غیره نمی باشد بلکه، مقصود از کثیف در اینجا، ضدّ لطیف است و به معنی وسیع آن، یعنی ماده و جسم به همه اقسامش و با همه لوازم و مختصاتش می باشد و مقصود آن بزرگوار این است که، از ذاتِ خدای ذوالجلال نه اشیاء مادی و نه غیر مادی «نه جسم و نه روح» خارج نشده است و سپس می فرماید:

و نه چیز لطیفی از او خارج می شود، مانند روح.

و جدا نمی شود از او حالات مختلف، مانند: چرت زدن و خوابیدن و تردید کردن و غم و غصّه و شادی و خنده و گریه و ترس و آرزو و میل و مرگ و گرسنگی و تشنگی (که همه آنها از صفات مخلوقات است) و خداوند بالاتر از آن است که از او چیزی متولّد شود و یا شیئی کثیف یا لطیفی از او خارج گردد.

از این کلام حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه، نتیجه می گیریم که معنی «لَمْ يَلِدْ» فقط این نیست، که فرزندی از او بوجود نمی آید بلکه معنی بسیار وسیعتر و دقیقتر از آن

است و خلاصه اش این است که، وجود او منزّه است از اینکه، افعال و صفات و حالات مخلوقات از او خارج گردد و این خود دلیلی قاطع و محکم در ردّ قائلین به «اشتراک وجود و یا وحدت موجود» می باشد. زیرا آنان معتقدند که تمام کائنات در ذات حق، قرار داشته اند و سپس از ذات او، به عالم خارج قدم نهاده اند و دوباره به ذات او باز خواهند گشت.

و این آیه مبارکه و بعضی از آیات متشابه دیگر را برای اثبات مدّعی خود دلیل می آورند. و می گویند: خدای متعال در قرآن کریم فرموده است «إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره ۱۵۷) و آیه مبارکه را به زعم خود این طور معنی می کنند: ما از ذات خدا هستیم و به سوی او (ذات او) رجوع خواهیم نمود، در صورتیکه این خود تفسیر به رأی و مایه ضلالت و گمراهی است.

بلکه تفسیر صحیح آیه مبارکه فوق، به طوریکه جناب سید رضی در کتاب خصائص از مولّا امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده است، این طور است:

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ: «إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». يَا هَذَا إِنَّ قَوْلَنَا: «إِنَّا لِلّهِ» أَقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ. وَ قَوْلُنَا «وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» أَقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْهَلَكِ، إِلَى آخِرِهِ.....

یعنی: مولّا امیرالمؤمنین علی علیه السلام از مردی شنید که می گفت «إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». به آن مرد فرمود: ای شخص اینکه ما می گوئیم «إِنَّا لِلّهِ» یعنی: ما برای خدا هستیم «اقرار بر این است که: ما مخلوق خدا هستیم و اینکه می گوئیم «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» یعنی: و ما به سوی او رجوع خواهیم نمود» اقرار است بر اینکه: ما خواهیم مرد.

تفسیر کشاف: زمخشری در تفسیر آیه مبارکه «لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ» چنین می گوید:

«لَمْ یَلِدْ = نزاده است» چون خداوند متعال با هیچ موجودی مجانست ندارد، تا مانند سایر

موجودات همسری، از جنس خود داشته باشد و از آن دارای فرزند شود و بر این معنی

دلیل است آیه مبارکه: «أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً» (انعام ۱۰۱)

یعنی: از کجا او را فرزندی تواند بود، در صورتیکه او را همسری نیست.

«وَلَمْ یُولَدْ = زائیده نشده است»، چون هر مولودی حادث و جسم است و خداوند

متعال، قدیم و ازیست و جسم نمی باشد و وجود او را ازل و ابد نیست.

أَنزَا الْتَنْزِيلُ: بیضاوی در این خصوص گوید: «لَمْ یَلِدْ» چون مجانس با چیزی

نیست و به کمک و وارث و خَلَف نیازی ندارد و خداوند از نیازمندی و فنا منزه است.

تفسیر کبیر: امام فخر رازی در ذیل تفسیر این آیه مبارکه، چنین می گوید:

۱ - چرا در این سوره، آیه «لَمْ یَلِدْ» بر «وَلَمْ یُولَدْ» مقدم ذکر شده است، در

صورتیکه یک موجود اول باید خودش زائیده شود «لَمْ یُولَدْ» و سپس خود، بزاید «لَمْ

یَلِدْ».

و خودش در جواب این طور اظهار نظر می کند:

چون هدفِ خدایِ متعال در این آیه مبارکه، ردّ قائلین بر این است که خداوند

دارای فرزند است مانند یهود و نصاری و مجوس و مشرکین (چنانکه شرحش گذشت) و

چون هدف اصلی، ردّ عقیده باطلِ آن گروه است به همین جهت اول ردّ قولِ آنان کرده

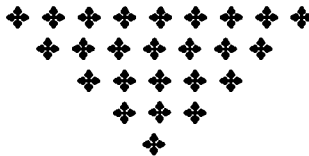
و فرموده است «لَمْ یَلِدْ = نزاده است» و سپس برای تأکید مطلب، فرموده است: «وَلَمْ

یُولَدْ = زائیده نشده است».

۲ - چرا در این آیه مبارکه فقط نفی زمان ماضی کرده است و با کلمه «لَمْ يَلِدْ» فرموده است یعنی نزاده است که طبعاً دلالت بر نفی موضوع در زمان ماضی دارد و چرا فرموده است «لَنْ يَلِدَ» یعنی هرگز نخواهد زائید.

و خودش چنین جواب می دهد:

خداوند متعال، با این آیه مبارکه «لَمْ يَلِدْ = نزاده است» می خواسته است اقوال و عقاید کسانی را رد نماید که می گفتند خداوند سبحان در زمان گذشته زائیده است و چون مراد، در این آیه ردّ قول آنان بود، به همین جهت بمعنی ماضی اکتفا شده است.



تفسیر آیه مبارکه «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»

کلمه کُفُو، یا، کُفُو، بمعنی مثل و نظیر است. و آیه مبارکه فوق را بعضی از قراء این طور نیز خوانده‌اند. «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» و به هر تقدیر معنای آیه مبارکه، این چنین است: و او را مثل و مانندی نبوده و نیست.

سید حبیب الله کاشانی در تفسیر این آیه مبارکه از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ. أَيْ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ وَلَا مِثْلٌ وَلَا عَدِيلٌ وَلَا يُكَافِئُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ بِمَا أَنْعَمَ عَلَيْهِ مِنْ فَضْلِهِ.

یعنی برای خداوند متعال شبیه و مانند و عدیل نیست و او را احدی به آنچه که از فضل و کرمش به او عنایت فرموده است برابری نمی‌کند.

این آیه مبارکه، نتیجه آیات گذشته می‌باشد با این تفصیل:

وجود مقدّسی که یگانه و از تمام جهات بی‌نیاز و نزاده و

زائیده نشده باشد، فقط یک حقیقت و آن ذات مقدس پروردگار یکتا است. پس هیچ موجودی نمی‌تواند شبیه و مانند و برابر او باشد.

یک تفسیر عرفانی

خواجه عبدالله أنصاری در تفسیر خود در ذیل تفسیر این آیه مبارکه این چنین

می‌گوید: در این سوره، هر آیتی تفسیر آیت پیش است. چون:

گویند: او کیست؟

گویی: او أَخَذَ است.

گویند: أَخَذَ کیست؟

گویی: صَمَدٌ است

گویند: صَمَدٌ کیست؟

گویی: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ است

چون گویند که: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ کیست؟

گویی: لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَخَذَ است

در پایان تفسیر سوره مبارکه توحید، خواستم این مجموعه تفسیری را که

خدای ذوالجلال بلطف عمیم خود توفیق تألیفش را به این بنده ناچیز عنایت فرموده

است با کلمات گهربار حضرت سیّدالموحدین امیرالمؤمنین

علی بن ابیطالب علیه السلام در پیرامون توحید خداوند یکتا، خاتمه

«قَالَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ: مَا وَحَدَهُ، مَنْ كَيْفَهُ. وَلَا حَقِيقَتَهُ أَضَابَ مَنْ مَثَّلَهُ. وَلَا آيَاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ وَلَا صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَتَوَهَّاهُ (إِلَى أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَمْ يَلِدْ فَيَكُونُ مَوْلُودًا وَلَمْ يُولَدْ فَيَكُونْ مَحْدُودًا، جَلَّ عَنْ اتِّخَاذِ الْأَبْنَاءِ وَطَهَّرَ عَنْ مُلَامَسَةِ النِّسَاءِ، لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتَقْدَرُهُ، وَلَا تَتَوَهَّاهُ الْفِطْنُ فَتُصَوِّرُهُ، وَلَا تُذَرِّكُهُ الْخَوَاسُ فَتَحِجُّهُ، وَلَا تُلْمِسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسَّهُ، وَلَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ، وَلَا يَتَبَدَّلُ فِي الْأَحْوَالِ، وَلَا تَبْلِيهِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ، وَلَا يُغَيِّرُهُ الضِّيَاءُ وَالظُّلَامُ (إِلَى أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَلَا كَفُوَ لَهُ فَيَكَا فِيهِ وَلَا تَنْظِيرُ لَهُ فَيَسَاوِيهِ... (نَهْجُ الْبَلَاغَةِ).

یعنی: هر کس برای خدا کیفیت و چگونگی قائل شد، توحید او را به جانیان آورد، و به حقیقت توحید او پی نبرد. و هر کس برای او مثل و مانند قرار داد. او را در (عبادات خود) قصد نکرد. و هر کس او را (به کسی یا چیزی) تشبیه نمود به او توسل و تمسک نجست. و کسیکه به او اشاره کرد و یا خواست او را در وهم در آورد به صمدیت او قائل نشد. (تا آنجا که می فرماید: نزاده، تا زائیده شود. و زائیده نشده تا محدود باشد. ذات او برتر از داشتن فرزندان و منزه و پاک از مصاحبت با زنان است. عقلها به کنه ذات او نمی رسند تا او را ارزیابی کنند. و هوشها او را به اندیشه در نمی آورند تا تصورش نمایند و حواس او را درک نمی کنند تا (چگونگی او را) حس کنند و دستها از رسیدن به او عاجزاند تا او را لمس کنند. از حالی به حالی تغییر نمی یابد و در احوال مختلف منتقل نمی شود و شبها و روزها او را سالخورده نمی کند و روشنی و تاریکی تغییرش نمی دهد.... و او را مثل و مانندی نیست تا با او برابری کند و نظیری برای او نیست تا با او مساوی باشد.

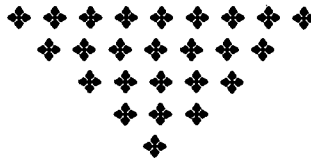
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى إِتْقَانِهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلَيْبَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعَنَهُ اللَّهُ
عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ. وَكَانَ خَتَامُهُ فِي ١١
ذِي الْقَعْدَةِ الْحَرَامِ ١٤١٤ مطابق ٢ اردیبهشت ١٣٧٣

خَادِمُ الشَّرِيعَةِ الْقَرَاءِ.

الحاج ميرزا عبد الرسول

الاحقاقى الحائرى

تهران، خیابان فرهنگ شماره ١١٠





۳۵۰ تومان